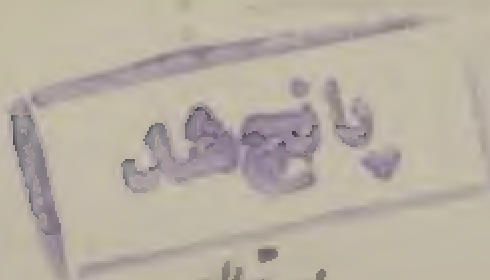
اص





باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۵۷۱۳

رده‌بندی دیویی: ۱۳۲۵ هـ ۴۲۱ م ۲۹۵ مرجع ☐

سرشناسه: مدنی کاشانی، عبدالرسول، ۱۲۴۲ - ۱۳۲۵.

عنوان قراردادی:

عنوان: هدیة المحب

شرح پدیدآور:

کاتب: محمد بن ابراهیم مولوی القاسانی (کاشانی) تاریخ کتابت:

محل نشر: تهران ناشر: مطبعه میرزا علی اصغر تاریخ نشر: ۱۳۲۵ ق.

صفحه شمار: ۱۵۰ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱ x ۱۳ نوع خط: نسخ

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐

واقف: ناشناس (?) تاریخ ثبت: بهمن ۱۳۶۲

یادداشتها:

موضوع(ها): ۱. آداب معاشرت. ۲. تربیت اخلاقی. ۳. تربیت خانوادگی (اسلام)

شناسه(های) افزوده: الف. مولوی القاسانی (کاشانی)، محمد، کاتب. ب. عنوان

فهرستنگار: اسدزاده تاریخ فهرستنگاری: خرداد ۸۸



مدون ما بعده

محمد کاشانی



فهرستبرگه منابع چاپی

شماره ثبت: ۵۷۱۳

رده‌بندی دیویی: ۱۳۲۵ هـ ۴۲۱ م ۲۹۵

عنوان قراردادی:

عنوان: ... الصعب

صفحه شمار: ۱۵۰ ص

۲۱ × ۱۳

تربیت خانوادگی (اسلام)

هو

لا يخفى

على المتضلعين بفنون التدقيق

والمتجرعين لرحيق التحقيق ان هذا الكتاب المستطاب

مجموع انيق ومصنوع رشيق وجيزة وجوهرة عزيزة حافل

لفوائد جمة وكافل لعوائد مهمة كم فيه من حكمة بارعة وكلمة جامعة وشوارد

رده اليها لقد بات ما للبديع مشرف طرفه ولعمري لقد تكاد ان تفقد من نسبه

نادرة في تحريره وتهذيبه في غاية كمالها وافضل هيئته واكمل زاده واجل

عطية جاء بجمعها عمرو بديع للخاطر الرائقة وابتسم فرح للنواظر الناظرة فلله

دره من لغة الهمام ومصنف القمقام لا زال ناصرا للاسلام وناشرا للاحكام

هاديا بالمرشد عن الطريق وقوامها المرشد عن الحريق

بارك الله في انامله فاض منهن اعذب النهر

وجدت في كتابه نكت لا ترى مثلهن في الزبر

اذ مضت في سواد نسخته شهب من لوامع الفقر

كلما كنّ في ورق فابنات خلقن بالسحر

حكم للانام تبصرة ١٣١٢ يا لها من دقائق الفكر

اللهم ابد سلامته وسعادته وخلد كرامته وابد وايده لنصرة الدين ومتع

المسلمين ببقائه من قال آمين ابقاه الله حرره العبد

الجاني محمد بن ابرهيم الموسوي القائني

محل خاتم

مبارك سركار شريعتمدار عمدة العلماء

الاخيار وسند الفقهاء الابرار الجامع بين الفضائل

والفواضل ناسخ مهذب بالافاضل فائزا على مدارج السعادة والكمال

وحائز جميع محسنات الفضائل والخصال المولى الامجد الاستاد آقا سيد محمد

مجتهد كاشانى مد ظله العالى

هو

هدیة المحب

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

حمد او حد او راست وستایش بنده او نه بنده را نزد خردمندان حقیقت بین روا
فکمال الشکر الاقرار بالعجز عن المجازات لان کمال التوحید نفی الصفات
چه صفاتش عین ذات وذاتش عین صفات است ودست فهم از دامان
شناساییش کوتاه چه مخلوق را با خالق ومحاط را با محیط وظل را با ذی الظل
راه نباشد مصراع چه نسبت خاک را با عالم پاک وجعل الشمس علیه
دلیلا پس ستایش او را چگونه با کنه میتوان نمود وطی مخلوقیت شا
هنشاه را درگاه بیگاه که میتواند پیمود من حام حول حماه فهو ساه فسبحان
ربک رب العزة عما یصفون همین بس حکیم است علی الاطلاق که

برای

برای انجام مکارم اخلاق اخذ مشافه از محمد بن عبد الله نمود نمنا ایها
الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیمًا واو نیز از کمال رأفت برای اتمام
کمالات طبعها خود را بیشتر این کتاب بفرمود و آن دو گوهر کرانبها را مخلوق
خدا از زانی بخشود فَسَلَامٌ عَلَى النَّبِیِّ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ پس
فنائی از لئام بحرین در تفکیک این لباب نمودند بیشتر کردن با ور از خبص
دادند و گروه خبیس لا ابالی این دو گوهر عالی را خبیص دانسته بحرین این اجماع
و تفریق این اجتماع کردند آتش شقا و شقاق و شراره تضاد و نفاق در تمام
آفاق و انفس افکندند فعلیهم لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِکَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِینَ إِلَى
یَوْمِ التَّلَاقِ **و بعد** مضیع اوقات سعید و مسود اوراق سپید عبد
الرسول بن محمد الکاشی اغاثهما الله فی الیوم المأمول را چنین بنظر رسید که
بعضی دوستان بل غالب بنی نوع انسان افعال و اطوار ایشان بر خلاف مقتضی
عقل و نقل میبود هر چند آیات و اخبار و کتب حکما و آثار مشحون است طریق
اقتضاء افعال را بر وجه اکمال لکن بمضمون ما اهدى المرء المسلم الى اخيه هدية
افضل من کلمة حکمة یزیده الله تعالی بها هدی و یرده عن ردی برای هدیه
اصدقا این مختصر و رساله موسوم بهدیة المحب که مشتمل بر مقدمه و سه مقاله
و خاتمه است مجمل نموده بنحویکه شاید ضبطش اسهل باشد و در هر مقامی
از تکالیف زیاده و نقصان که بنظر صواب رسید با کمال ملاحظه خصوصا در هر
مقامی شد علیه التوکل و منه التوفیق **اما مقدمه** باید دانست
زندگانی را بکی از دو قسم منظور رند کانی است اول آنکه غیر از معاشت

چیز دیگر در نظر نداشته باشد و آنها را گاه بظلم و گاهی بضلال تعبیر کنند و
واضل از حیوانات نیز گویند دوم آنکه غیر از معیشت خالیه غایتی در نظر
داشته باشد یعنی کمالات و برخیات مکنونه در جبلت انسان و مقصود از
خلقتنا وو هیچ داند که این تفتیش سبب وصول بغیر یا بها است پس گوئیم خوب
واضح است که انسان خود در نشئه از جنین بکر با علم فائق مجهولا روان است
بمدارج کمال اینان علقه جماد محض است ترقی کرده مضغه میشود مضغه
ترقی کرده استخوان پس از آن گوشت پیدا میشود پس از این مرتبه بمرتبه
و ابهر تیر را هم میگذارد و میگذرد و خلقی دیگر هی کرده ثُمَّ اَنْشَأْنَاهُ
خَلْقاً آخَرَ فَتَبَارَکَ اللّٰهُ اَحْسَنُ الْخَالِقِیْنَ پس چه ترسم که ز مردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر تا برآرم از ملائک بال و پر ثُمَّ اِنَّکُمْ بَعْدَ ذٰلِکَ لَمَیِّتُوْنَ
و ز ملک هم بایدم جستن ز جو کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ ثُمَّ اِنَّکُمْ یَوْمَ
الْقِیٰمَةِ تُبْعَثُوْنَ بار دیگر از ملک قربان شوم آنچه اندر وهم ناید آن شوم
فَاِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ پس عدم گردم عدم چون ارغنون گویدم
کَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ و مبرهن است که تحصیل کمالات و وصول بدرجات
محتاج بمعلم است نه بکیایه از درجه بدرجه دیگر رسیدن بی اعانت فوق
ممکن نباشد و چون واضح شد که تمامی ممکنات هر کدامی در مرتبهٔ انسان ناخادم
اند پس از این دو گوشه تمامی عوالم امکان را خداوند منان معاون ترقی
انسان قرار داده چه خوش میفرماید ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار

شرط انصاف نباشد که تو مرغان بینی و بسیاری از اعانات ایشان که بعضی
اندر یکی از بنی نوع انسان پیدا نشود مانند اعانات در تکوین
بنیه و نسل یا در لوازم منزلها در صناعات و حرف لهذا خداوند حکیم تع
بحکمت کاملهٔ خود هر یکی را بنوعی و فطرتی دیگر خلق فرمود تا هر یک مقتضای فطرت
خود بشغلی پرداختند تا امر عالم ساخته آید تا غرض اصلی کلی حاصل گردد مانند
اعضای یک انسان که از تمام کار یک انسان درست شود سعدی راست
نکه هفت اقلیم عالم از ایشان هر کسی را بخیر صیبها بیشتر داد قال تع وقد
خلقکم اطوارا سعدی راست که توانائی و کوتاه دست هر کسی
را ایمان یابد که هست قال تع ولکلٍّ جعلنا منکم شرعةً ومنهاجا
ولو شاء الله لجعلکم امةً واحدةً ولکن لیبلوکم فیما آتاکم فاستبقوا
الخیرات قوله تع لیبلوکم ای لیبلونکم من الصنائع قوله تع فاستبقوا
الخیرات قیل ای الخیرات التی تقتضیها شرعة کل واحد منکم وقال ایضا تعالی
ولکلٍّ وجهةٌ هو مولّیها و چون یکی از بنی نوع بجد در یکی بنده
خدمت از یکدیگر کنند در بیشتر خدمت هر یک دیگر را مساوی و موازی
نباشد در زیاده و نقصان محتاج متوسطی هستیم تا جبران نماید تا بصفت
عدالت که اشرف صفات و سعد فرمود ملکات حسنه است متصف شود چه
بسا میشود که عمل اندکی با عملهای بسیار مقابلی کند مثلا مدبری تا پنج هزار
نفر غلبه میجوید بر دیگر پنج هزار لشکر یکی با سه هزار برابری داشتند عدل
چنان اقتضا کند که احسان بجنب پنج هزار لشکر با این یک نفر مدبر نماید

همانند

چنان لزمکم

در مقدمهٔ کتاب است

ثم چنین مهندسی در زمانی که عملی کند که چندین شیء در ازمنهٔ بسیار
از عهده برنیایند و پیر عالمی بیان مسئلهٔ کند و با دو کلمه از روی علم
سخن گوید بسا میشود که جمله کثیرا با این دو کلمه حفظ میکنند تا نفسهای
بسیار از بیک فعل یا قول اندکی از نکالهای دنیوی یا عذابهای اخروی
نجات میدهند پس چه قدر احتیاج بشر بیک روی میله معدل و معدل
حقیقی بعبارة اخری ناموس الهی تا از روی علم بطبیعت عدالت و قسط
هر چیزی بیان حقیقی قدر زیاده و نقصان تمامت صناعات و افعال و احوال
اشیا نماید قال تعالی وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ
الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ
شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ اگر چه در تعدیل بسیاری از صناعات و افعال
باید در اصل جبران صنعت محتاج بدانم بود تا بنابر که بعضی حکما اسرا
ناموس عادل و برخی عادل صامت گفته‌اند فقط چرا که در تعدیل زیاده
و نقیصه بسیاری از افعال و صناعات اهل اجتماع مدن باید جبران
اصل نقل هیچ چیز همچه درهم و دینار بکار دنیا بدچیا که قدر قلیل معتبر
از آن بر خفیف تهی موازنت با ثقیل ایشانا تکه جبران اصل نقل نماید
و چون غالبا اشیاع و نقصان از جهت اختلاف قدر صناعات و افعال حاصل
مستلزم انحراف از حد اعتدال است از آن لزوم احتیاج شدید بحاکم عادل
بعبارة اخری نائب خاص ناموس الهی یا خلیفه او که علمای حقه باشند
افتاد تا مردم را بر طریقه عدالت بدارد چه گفته‌اند بِالْعَدْلِ قَامَتْ

شرح تا بحال ... ارجوهانا
متضمن حال رساله‌ایست
در اثبات نبوت
و امامت
بمرکز

السّموات والارض ولسّو بر در اعانات مختلفه فرمایند بالجمله معلوم شد
انسان بمعاونت امثال خود محتاج و مخفی نیست که اعانت بی اجتماع پذیرفته
نیست پس نتیجه تمام مقدمات آنکه انسان طبعاً متوجه کمال و تحصیل کمال
بی اعانت امثال و اعانت امثال بی اجتماع صورت نبندد و خلاصه نتیجه آنکه انسان
بالطبع محتاج باجتماع و نیز بالطبع محتاج بالفت است چه اگر باعث آن نفرت و
حاصل و نفرت مقتضی با اجتماع محتاج الیه است و با احتیاج الطبیعی باجتماع
نقیض بالطبع حاصل نتوانند شد پس معلوم شد احتیاج طبیعی انسان
بالفت است و شوق باین الفت محبت گویند لکن شاید با احتیاج
میل طبیعی هر چیز با لفت محبت اطلاق کنند و اینجا کرده‌اند ای حکما
فرموده اند قوام همه موجودات بسبب محبت است و هیچ موجود از محبتی
خالی نتواند بود چنانکه از وجود و وحدت و چنانکه اشارت برود محبت
مقتضی اعانت طبیعی است و اعانت طبیعی دیگر گونه اعانت است الله تعالی
بقدرت کامله و حکمت بالغه خود غالب نفوس را محبتی با فراط عطا فرموده
تا اعانت طبیعی کنند و چندان در امر اعانت محتاج بعدالت نباشند
چه غالب نفوس از این صفت حمد و خالی لهذا موجب تعطیل امر اعانت
شود پس هر کدام از اشخاص انسان محبتی را ایشان افزون تر ظهور اعانت
در وی زیاده تر خصوصاً متصف بصفت عدالت نیز باشد تا بدانجا برسد که
خود را فدای دیگران کند در غم خوار ایشان چون پیغمبران سعدی
وجود کی دهند و تشنگی بجمع   کر سوی ترد رسیتر باشد چه شمع پس محبت

مجهول است یا اعانت بی تعهد یا عدم محبت با وجود آن و عدم کفایت با آن
از اعدا باید به لرزش مردم اغتنای آن کنند باید سبب اجتماع و الفت
ایشان مبدل بتفرقه و نفرت نشود و اعانت یکباره برکنار نکرد چه اگر
کسی تحصیل کمال بی اعانت ممکن نیست و اعانت با کمال محبت یا عمال
تدبیرات بر وجه اکمل حاصل کرد دیگر با اعتقاد این بنده با تعهد و محبت
نیز احتیاج بحسن تدبیر افتد چه اگر اعانت بر وجه صواب لازم محبت نیست
چه بسا مکشوف می افتد بر آن با فرط محبت طبیعی بر خلاف صواب
طفل را تربیت می کنند بلکه هرچه محبت زیادتر بوده اطفال بی ادب تر
شده پس هر روی احتیاج افتد بتدبیر بر وجه صواب تا احتیاج محتاج
الیه مبدل بتفرقه نگردد و اعانت حاصل آید و مبدل تدابیر بر وجه صواب
با رای حکما و ارباب تجربه شناست و آن چنان باشد که بمرور دهور تغییر
پذیر نشود بلکه متأخرین حتی انبیا علیهم السلام امضا فرمایند چنانکه
که فرموده بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و دا محصور است بنا
ان بموید ان از جانب خدا یعنی صاحب ناموس الهیه و این بیان شد
تغییر ادوار و تبدل اطوار تغییر یابد این قسم بر سه وجه ملحوظ گردد
کردد تا تدبیر هر نفسی است من حیث الانفراد هم چون عبادات
تا من حیث الاجتماع مع اهل المنازل کالمناکحات و المعاملات تا
من حیث الاشتمال و الاجتماع مع اهالی البلدان کالحدود و السیاسات
ملی تدبیر اعانت بر تعهد بر محبت بصره هوت بل هر محبت مقتضی اتحاد

وعدالت

وجد الصناعی و صناعت متعلق بطبیعت است هم چون قشر و لب
و محبت در انسان بود و نوع است اول محبت طبیعی همچون محبت
مادر به فرزند که در تربیت فرزند مدخلیتی تمام دارد دوم محبت
ارادی که باراده حاصل شود و این بر چهار قسم میشود سریع العقد
الانحلال یعنی زود بند و زود کشاید و این محبت کسانیست که غرض
ایشان از الفت طلب لذت باشد چه مفروض است که بیشتر ایشان دائم
مدار لذت است و لذت خود سریع الحصول و الانفصال است و غالبا در
جوانان است دوم بطئ العقد سریع الانحلال یعنی دیر بند و زود کشود
شود و این محبت کسانیست که مقصود ایشان از محبت طلب نفع باشد چه
نفع رساننده با عزت وجود سریع الانحلال است و غالبا در پیران یافت
میشود سیم بطئ العقد و الانحلال دیر بند و دیر کشوده شود
این محبت کسانیست که مقصود ایشان از محبت طلب لذت و نفع هر دو باشد
چه طلب نفع و خیر اقتضای این معنی کند چهارم سریع العقد بطئ
الانحلال زود بند و دیر کشاید محبت کسانیست که مقصود ایشان خیر و
سعادت نفس باشد چه مشاکلت ذاتیه موجب سرعت عقد محبت و
اتحاد معنوی که حاصل میشود موجب بطؤ انحلال است و این غیر محض که
باب باشد و سیر هر قدر محبت در انسان اندک باشد انس و اعانت در وجود
کمتر پدید آید بعلی الخصوص از صحبت عدالت نیز او راهی نباشد و کتاب
اعانت در وی پدید نشود لا رهبانیة فی الدین از این روی گفته

مقید نشده باشد بایست و ناچار دیگران از وی اعانت کنند را امور دیرینیم
که از دیگران باشد ما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع پس چنین
کسی مظهر البهائم والسباع بلکه ابتر بجز نفوس ... ان ربک لبالمرصاد و فی
نکذاشته است چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده کلکم
راع وکلکم مسئول عن رعیته تمام شما چوپانید و از رعیت پرسیده میشوید و سؤال
کرده میشود شما از اسیران و رعایای خود پس گویم محققین از حکما و علما
هند بسبب عقب رعیت او را بر سه قسم تقریر فرموده اند اول رعیت
بودن نفس و رعیت داری آن را علم این نوع رعیت داری را علم اخلاق اطلاق
میکنند در طلب آن بکتب اخلاق باید رجوع کردن دوم رعیت
بودن اهل منزل و رعیت داری ایشان را اسم علم تدبیر منزل بر این نوع از علم
نازل نموده اند که مقصود از نگارش این مختصر نامه فقط خدمه از این نوع
از علم است و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون چنانکه بیان اصل آن در
مقاله اولی و لوازم و فروع از مقاله ثانیه و ثالثه بباید سوم رعیت
بودن اهل مدن که عبارت از شهرها و قریه هاست و رعیت داری آن را علم
این نوع را علم سیاست مدن نامند و علم سیاست منقسم بر چهار قسم
است اول سیاست ملک و آن سیاست جماعتی است بر وجهیکه انتظام
حاصل آید از اسباب سیاست فضلا گویند دوم سیاست غلبه تدبیر
امور حسب ما تقتضیه از اسباب سیاست نیز گویند سوم سیاست
کرامت تدبیر جماعتی بود که با اقتضاء کرامات موسوم باشند چهارم

سیاست جماعت و آن تدبیر فنون مختلفه است بر قانونی که ناموس
الهی وضع کرده باشد و سیاست ملک دارای سایر سیاستها نیز هست
چه هر صنفی را بجا التفات نمایند و مؤاخذه فرمایند و در مقاله ثالثه از این (مختصر)
رساله جزئی از تفصیل سوء رعیت داری که از لوازم ارکان منزل است بیان نموده شد
انشاء الله تعالی اما ارکان منزل چهار است زوج زوجه پدر و اولاد
خدم و اول علت اجتماع و اعانت اجتماع و اعانت این چهار است با یکدیگر
و چون در راست کردن مصالح محتاج بایکدیگر باشند ارکان منزل پنج
کردند اما چنانکه در نظر جلوه میکند ارکان اصلی منزل همان چهار باشد
اگرچه مال الاجزاء ارکان منزل کویم اشتمال ان سبب است از لوازم تعیش (کنیز)

مقاله اولی

چون بنا شد که ارکان منزل
چهار باشد و بر شمردیم و هر کدامی را نسبت به یکدیگر آدابی مخصوص است اگر در مقام
خود بیان خواهد شد انشاء الله تعالی و موقت بانها همی زوج باید پس هرچند
شایسته چنان بود که فصلی مخصوص مرتب شود تا آداب زوج نسبت
به یکدیگر نیز بیان کرده لکن چون در ضمن آداب آنها نسبت بازوج آداب
زوج نسبت بانها گفته میشود بلکه حقیقة در آداب دیگر شریک زوج
ماخوذ است بحکم شریعت یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا
وقودها الناس والحجارة پس تا ما یک فصل است مشتمل از آداب
زوج لهذا فصل مخصوص برای آداب و مقرر نشد و در این مقاله سه فصل

فصل اول از مقاله اولی

و اول

در تدبیرات متعلقه بزنان انسب انکه خواستن زنان از دو راه باید و
دطریق عقل است و آن چنانست که چون اکثر اوقات مرد ناچار است
از خانه بیرون شود برای تدبیرات معاش و تکسب و هنر آن بیرون بباشد ناچار کسی
که ضبط خانه نماید و تدبیر خانه داری مشغول باشد تا مرد مشقت کمتر
یابد و چنان بیشترات مشغول بیشتر انداز بوده مکور و جر بشرط انکه دارای صفاتی
که عیب باید باشد و منسوبست بحضرت امیر المؤمنین ع المرأة شر کلها
الا انه لا بد منهن دوم از طریق طبع و آن چنان باشد که چون خداوند
عالم بجهة دوام نوع آدم را برای نکاح تولد و تناسل قوت شهوت و میل بمباشرت
نهاده اکثر اسباب شهوت چنانچه بخیال ایشان بطریق بهائم جمع شوند منقطع نشوند بسبب
دیگر نهایت معلوم نشد و نا وقت منسوب تکثیر و مفاسد بکر را باعث
شد قال الله تعالی یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا
و قبائل لتعارفوا و قبل از خطبه کردن باید ملاحظه فرمود که این
متصف این صفات باشند اول فی الجمله جمیله باشد تا مرد میل باو نماید
و باو سکون گیرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده جمال الرجال فی عقولهم
و عقول النساء فی جمالهن نیز فرموده بخواه زن گندم گون فراخ چشم سیاه
چشم بزرگ سرین میانه بالا و در بعض اخبار است خوش بو کردن پر گوشت
عزیز نزد شوهر و در بعضی سیما دوم آنکه فرموده اند زاینده
بهر آنکه زاینده است چه اشتمال ان بودن البته بکانکان وصله ارحام و استقطاب
با قربا و استمالت با دفع اعدا و معاونت در اسباب معاش و احتراز از دناءت

شهوت

وستارکی در نسل بیشتر از آن باشد سوم هنر آنستکه مالدار نباشد
وکوبنده عزت و دکشته بر مرد جبر ناید وچیره کی نماید واکر مالدار باشد جایز
طمع او را نخواهد چه با این طمع البته محروم شود چنانکه در اخبار است و زن
او را بمنزله غنیمت کار پیش نیاید چهارم صاحب نسب باشد بیشتر
بیش از ایمان باشد تا در نسب بین زوج و زوجه باشد قال تعالی ولا
تنکحوا المشرکات حتی یؤمن ولامة مؤمنة خیر من مشرکة پنجم
از قبیله بزرگتر از خود نخواهد تا در مرحال عیلوله باشد مکر که
و نجیبه باشد و احترام شوهر را واجب شمرد بر صاحب شود این
بهتر است چنانچه از سادات باشد اجر و زیادتر باشد ششم زن
بیرون جمیله نباشد که زن با نها اشتها بسیار کند
و می برایند تا اینکه ایشان ضعیف العقل اند از عقل بیرون شوند
از جمال با عند البینه کفایت کند واکر در کمال جمال باشد مفسد شود
جمال او نباشد چه موجب حرمان است و موجب احتیاج هفتم با عفت و
پاکدامن باشد تا آنکه بسبب عفت او ننگ ستان عمر را از عطا قوم
نقش ایشان شکسته شود و حواس همه متوجه شود باشد و ذریه
ایشان از غلط محفوظ باشند هشتم خاشع و خاضع باشد نسبت به
شوهر تا از قلب شوهر با بردن کمیت کند تا عشوه و مکر شوهر
نکبت هشتم است مکر در زنان با شوهران تا از فساد محبت مانند
نهم بکر باشد تا با آداب بکر مؤدب شده باشد با داب این شوهر

شوهر زن

حسن مشرکست

شود در حدیث آمده خبر آن بکر بخواهید که دهنهای ایشان خوشبوتر و رحمشان
خشک‌تر و پستانهاشان پر شیرتر و فرزند آورنده‌تر **دهم** صاحب
عقل و حیا باشد بمقتضای عقل بلوازم شوهرداری و بر منزل نیکو
بپردازد و امثال زبان درازیها اگر از لوازم بیحیائی است از او بروز نکند
یازدهم خواهر و برادر داشته باشد عقیم نباشد تا آنکه حکمت توالد و تناسل که
نزول حکم آن از خلقت ایشان بیرون شده باشد سوداء ولود خیر من حسناء
عقیم **دوازدهم** آنکه بی‌حیا کم و سیما و زینت تا اموال مرد را تلف ننماید
و بیاشنه که مجرد عفاف زن نیست بیشتر مگر نسبت با شوهر **سیزدهم**
آنکه شجاع نباشد تا غالب بی‌حیا نشود و بالجمله باید از صفات مردان دور
باشد که بر او مرحمت کرده باشد و لذت زن و مرد خواهد **چهاردهم**
آنکه شوهر دوست باشد تا بالضرورة حرام نکند نماید صحبت بسیار خاطر وی
طالب باشد بدین جهت عقد مواصلت محکم گردد **پانزدهم** نازک
دل باشد تا اگر حزن اندکی در شوهر مشاهده کند باشتاب بلطائف الحیل
در دفع حزن وی کوشد **شانزدهم** در تدبیر امور زندگانی کامل و ماهر باشد
تا سبب سکون و قرار شوهر شود و اعانت او در معیشت از وی ساخته بحیله
و چون عزم را داری این کار را کردن نهاد این موارد رعایت فرماید
پس بفرائض عوانها توجه پردازد و عقد نکاح را در مجلسی خوش بطرزی
مشروع مبین واقع سازد اعلان در شدید شکر نماید موجب تقرر گردد و
قبل از عقد خطبه بطور نکاح خوانده و مهر را اسنا منماید کم و لد

شده از شناعت و بدعتهای زنان سنگینی مهرهای ایشانست بلکه بقدر مهر السنه
که پانصد درهم شرعی است مقرر دارد و سر اختیار این مقدار السنه که
وارد شده مهر حور العین یکصد تکبیر و یکصد تحمید و یکصد تسبیح
و یکصد تهلیل و یکصد صلوات بر محمد و آل اطهار او است صلوات
الله علیهم اجمعین و بسیار اندک نیز نباشد چه حضرت امیر المؤمنین علی
علیه السلام فرموده مکروه میدارم مهر زنان را ده درهم کمتر باشد تا شبیه
بمهر زانیه نباشد و باید که قدری زینت بیشتر عطا جعل مهر کنند بلکه قبل
از زفاف بدهند تا قدر برادر بیش و قدر برادر و عقب انداز و تا بد
طمع در مهر زنان و بخشیدن از ایشان نکنند که موجب شکستگی و خواری
و قلت محبت شود مگر زن خود با طیب نفس ببخشد اطعام هنگام تزویج
از کرامات و مستحبات سنت فرموده اند و اول لازم روز دوم بیند و سوم
ریا و سمعه است در هر مقام از قدر معروف تجاوز نفرمایند و از اسراف
مانند آتش بازی و سازنده و رقاص و دیگر ملاهی که دیگر خلاف رضای
الهی و موجب خسران و بی برکتی و تفرقه و نحوست و تلخی معیشت است اجتناب
کلی نماید چه بجا آنکه مانند ابنا این زمان اندر تفاخر و خود نمائی تحمل بار
گران نمایند بنیاد از کودکان ناهنجار مغرورین و غفلت در کار زنان اهل
عز و دبیر پیوند خود را بشکسته دلان در بندند حکما فرموده اند
ما وقع تدبیر فی کثیر الا هدمه ولا دخل تدبیر فی قلیل الا اثمره کثیر جمعی
باعث گردد حسرت و ندامت و فقر است زنهار که شعله سوزنده تر از آه فقرا

فصل اوّل از مقالهٔ ثانیه

نیست اینکه خرج در هر چیز را اندازه کرده‌اند که بجا و زائد آن هر چند
مباح باشد موجب ندامت و خسارت است چه حکما اسراف چنانکه از این مختصر [illegible]
معلوم شود

چیزها که مرد را لازم است بعد

از قبول کردن زن ملاحظه نماید آنکه توقع صفا نکند در مردان
پسندیده است [illegible]
از وی نکند بلکه [illegible] از آنچه زیاده از قدر واجب از و خواهد در شب [illegible]
عیان [illegible] اکتفا کند [illegible]
جانب [illegible] باشد چه الله تعالی فرموده لا یکلف الله نفسا الا وسعها خود را
در نظر ایشان [illegible]
خود را از [illegible]
را [illegible]
عصمت از دیگر زنان اظهار [illegible] خود ۴
و [illegible] با ایشان دارد [illegible] اظهار کند و [illegible] او وی [illegible]
و [illegible] معروف [illegible] اظهار میل با وی نماید تا موجب تسلط و چیرگی وی نشود
و کونه نظم و ترتیب [illegible] منقلب [illegible] مقصود حاصل نگردد اگرچه علی علیه
السلام فرموده مردان هفتاد سال کتمان عداوت با زنان توانند اما کتمان
محبت یکساعت نتوانند و زن بعکس همواره بند بر [illegible] ندارد و
او را با خود نگذارد چه با ضعف رای بوقت شهوت مضاعف [illegible]
از فساد و بلای [illegible] شاید همت خود را مصروف امور غیر شوهر دارد

و در هر حال از سفر و حضر و صحت و بیماری امور را با وی گذارد و اما در وقع
خود نیز مستحکم نماید و او را بر اسرار خود اطلاع ندهد مقصود از این
اسرار اسراریست که در افشای آن خوف فساد یا اختلال نظمی باشد مانند
اظهار مقدار سرمایه و تمایل و عدم تمایل خود بچیز یا قلت عقل و رای یا صواب و اتفاق
ایشان با برام در تحصیل مشتهیات خود و محفوظ داشتن از افشاء و اسرار و نشستن
از ملاهی و نظر کردن با جانب و استماع حکایات و سخنان ایشان و از صحبت
پیره زنان دلاله و رفتن بمجامع مردان باز زنان هر چند مجالس وعظ و تعزیة
و حمامات باشد مگر بقدر ضرورت منع شدید بود و از اینجهه منع شده
که از تعلیم ایشان سوره مبارکه یوسف را منع شده و در اخبار است که
چنانچه زن بی اذن شوهر بیرون برود بر هر چه بگذرد بر او لعنت کنند تا که بنزد
شوهر او آید و مشورت با وی ننماید و اگر کند خلاف آن کند و مراد
مشاورت حقیقیه است و گر نه مشورت ظاهریه ممدوح است چه در
این نوع ملاطفت و نوازش است و اشاره وی چنانچه ناصواب باشد
ترک کند و اگر صواب باشد اعمال او را از روی رای خود بنماید و رای و
را او نفی نگذارد تا باعث تسلط او بر زن نشود حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه
و آله فرمود شاوروهن و خالفوهن و اما حقوقی که مرد را لازم است
برای زنان ملاحظه فرماید در ادای حقوق او قادر شود اذیت نرسانند تا موجب
فساد نشود اما بقدر ضرورت مانند حاضر شدن در ایام عید یا عیادت
یا ضیافت یا عروسی باز ایستادن و امثال اینها و تجاوز از حد ضرورت روا

سوزند

دانند با عشائر نیز با هم چنانچه باید مشفقت و رحمت بسیار داد و را با
و اهتمام فرماید که محتاج به بیرون و ظالم نشود چه الله تعالی فرموده
یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة
علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما
یؤمرون اما چندان دقت ننماید چنانکه گذشت چه عشق از نساء
چیزی مکروه است ۳ باید مستوران کتاب که زر و خوش بالی و زینت
مالا بد استعمال عطریات و مزاح لعبها او را لازم داند چه بیشتر از این
واضح شد که خلقت نسوان برای مصالح ظاهره مردان و شهوات و لذات
بدنیه ایشانست پس ظاهر او در نظر وی جلوه گر باید بخصوص مزاج که
دراختیار ایشانست اما آنکه منتفی رغبت وی باشد خبر و
الاشهر اوسطها ۴ ازو اعتزال نکند که این در شریعت مقدسه
لازم است هر چهار شب یک شب مضاجعت و هر چهار ماه یک مرتبه جماع
مکروه است نان توان کم کرد و در جامعت مهلت عجلت نکرده و
از خود دور نکند الا که قدر مزاح و لعب از پیش در کار دارد و از اغتذا
بیاورد نکند که باعث اطفای حرارت غریزه و سلب نسل ایشانست
بلکه باندازه ضرورت و اطفای صورت شهوت و دوام نسل با ملاحظه
آداب مأثوره همچو اظهار شفقت و بشیر با او بر خود لازم
شمردن اینکه در تصرفات اموال و امور ظاهرا خفتها او را
آنان در باطن خود دست با خویشان با نیکویی معاشرت نماید

وهمواره او را مستوره دارد و در لباسها نیکو او را پرورش دهد و
باشد که بسبب نیکوئی بکریزند بر سر وی بنا ورد مکر که مستوره حشمتی
او را باشد که مانع از فساد باشد همچون سلاطین و بزرگان و ایشان را
نیز احتراز اولی است چه مرد در منزل همانند دل در بدن است چنانکه
بلکه او را بدن نشاید مکر مرد را و زن نشاید که در اظهار دوستی
حد اعتدال را فرو نکذارد ششم در مسکن و لباس و اکل و شرب بحال امثاله
شان خود او را باید و از حد تجاوز نکند بالکلیه او را با نفقه بطر روا
ندارد چه خداوند فرموده وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ که اگر کمتر از متعارف دون
امثال انفاق کند باعث فساد ایشان کردد و موجب سؤال و ابتعاد چه نفقه
عیال شرعاً و عقلاً واجب است بلی باید که زنان اسیر و تنبیه نیکو اسبی
ذکر کند چنانچه مضمون اخبار است پس از همه او را در خانه و شهر کوید ملبسه
نخستین بجمل که زنان زاد و کار است باندازه همکار ندید و توانائی در
کار داشته دریغ ندارد و نیز بهار پای اندازه خود بیرون نکذارد و
کر منزل داخل مصرفین و از آنجمله خانه بیرون شود چه زنان یکی از جمله چیزهایی است که
بیرون در قیامت سؤال از او میشود که از کجا بدست کرده و بچه جا انفاق نموده
مکر در اعیاد و شهر رمضان که بالخصوص امر بتوسعه شده آنهم بحسب
حال خود و این تدبیر از جمله تدابیر منال عزیز میباشد چنانکه می اید بعون
الله تعالی هفتم آنکه اکر متعدده باشند در انفاق و مضاجعت و مواقعه
و معاشرت فرق بین آنها نکذارد و تعدیل کند و با خوف تقصیر از داد

فصل اول از مقاله اولی

حقوق هر یک بیک زوجه کفا نماید یا اختیار مملوکه نماید کما قال الله
تعالی وَاِنْ خِفْتُمْ اَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ مگر
در جائی که حق خود را ببخشند یا انکه بکر و نو عروس بوده باشد هفت
شب حق او است و یا نو عروس غیر بکر باشد که سه شب حق وی است یا
صغیره باشد که قابل تمتع نیست یا کنیز باشد که حکم مال دارد یا ناشزه
باشد که حق او ساقط یا زوج مسافر باشد هر چند زنان دیگر با وی
باشد که از مضاجعت با غیر مصاحب معذور است یا علو رتبه در یکی ثابت
کرده دیگران بنا شد که جاده موجب زیادتی قدر و احترام وی باشد
و امثال اینها که در این صورتها بجا آورده نمیشود و در غیر این صورتها
موجب قضا است هر شب که قسمت هر یک بوده روز آنهم حق وی است
و در آثار محبت نیز باید میان آنها مساوات نماید چه محبت خود امری است
غیر اختیاری اما آثار ان اختیاری است وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا اَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ
وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ واما حقوق مردان بر زنان یا لازم است
برای مردان ملاحظه کنند حفظ کردن خود و اسرار او و اموال شوی از دیگران
پوشانیدن عیوب او و انکار کردن بر معیبت وی و رعایت مصالح نفس و فرزند
و مال و خانه و سایر اسباب معیشت بر وجه اعتدال خواه صلاح خود شمرد
ان کار ملحوظ باشد یا نه و خواه ان کار مرجوع با وی باشد یا نه و خواه هنر آن
بیش از طاقت از وی نکند و بی مشورت در غیر معصیت الهی متابعت وی کند
و فقیهی روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده لو امرت

در بیان مستحبات متعلقهٔ بزنان

احدا ان یسجد لاحد الا الله لامرت المرأة ان یسجد لزوجها اگر میفرمودم کسی
برای غیر خداوند سجده کند هر اینه زنان را امر بسجده برای مردان میفرمودم
و همواره خود را برای شوهر با زیور و بوی خوش و گفتار و کردار نیکو دارد
و گرد افعال یا اقوال ناشایسته که موجب نفرت شوهر گردد نگردد و
هر محل از خود که شوهر نظر بآن موضع افکند تا انس وی با آن موضع بیشتر
باشد نیکوتر دارد و صدقه دهد بسیار از زنان شوی بلکه از اموال خود بغیر
رخصت شوهر ندهد بلکه در غیر واجبات هر عملی را باجازت زوجش باید
و هرگز به نیکوی که او را باشد از در مباهات با شوهر بیرون نیاید
بلکه شکستگی و خوشروئی و خوش خوئی با او عادت خود نماید و او را محترم
دارد و عتاب خطاب با او بر او نکند و هر هنگام او را گرفته خاطر بیند
بهر حیلت بر او گشاده گرداند و همیشه با او باشد نه بر او و نظر بغیر شوهر
نکند صدایش را غیر از وی نشنود قد و بالایش را بلکه لباس خاصه
بمجاورت بدن او نزدیک باشد غیر او نه بیند اظهار میل بغیر او نکند با
اجانب حتی گوینده در تکلم نکند و از خانه بدر نشود چه بواسطه غیرتیکه
خداوند در مردان نسبت بامر زنان خود مرکوز کرده خوف فساد است
و چنانچه بیرون رفتن از خانه یا سخن گفتن با اجنبی لازم افتد مثل آنکه
بی شوهر باشد یا شوهر معذور باشد یا در سفر باشد باید دور کردن
زینتها از خود و پوشاندن خود بلباسهای پست بیرون رود و از هیچ کلمه
بیشتر با غیر شوهر و خویش تکلم ننماید و زیاده بمنزل خویشان هم رجوع نه

لباسیکه

وصیّت خود لبند نکنند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اگر
زنی بی اذن شوهر از خانه بیرون رود هر ملکی در آسمانها است و هر چیز
که بر او می‌گذرد او را لعنت کنند تا باز گردد و اگر زنی برای غیر شوهر
زینت کند حق است بر خدای عزّ و جلّ که بسوزاند او را بآتش

قول حکما در اقسام زنان نیک و بد

امّا نیکان ایشان یا شبیه‌اند بمادران زنانی باشند که بغیر خیر و خصوص شوهر
خواهند و دوریش را مکروه دارند و برای حصول رضا و مراد وی تحمل
مشقتها بر خود کنند چه طریق سلوک مادران با فرزندان اینست
یا شبیه‌اند بدوستان چنان باشند که باتفاق شوی خوشنود باشد
و از لوازم معیشت چیزی را تحمل نکند معذور دارد و او را از تصرف در
اموال خویش منع نکند و در سایر اخلاق با وی موافقت کند یا شبیه‌اند
بکنیزکان همچو ایشان زیردستی کند و خدمت از جهت نماید و بر خود
واجب داند و تحمّل تندخوئی شوی نماید و در افشای مناقب و اخفای
معایب وی کوشد و بهر حال شکر نعمتهای او گوید و در تامل اتمامات
ترک مغایبات کند و بدان ایشان یا شبیه‌اند بجباران آنها چنان
باشند که کسالت و تعطیل دوست دارند و فحش گو و بدخو باشند خشم
بسیار کنند و از بواعث خوشنودی و خشم شوی تغافل ورزند و خدم و حشم
را اذیت کنند و یا بدشمنان آنان اند که استخفاف و درشتخوئی
با شوی و احسانات وی را انکار نمایند و همواره بغض با شوهر ورزند و

شکایت از وی کند و معایبش چون همی باز گوید و با شبهه اند
بد دان در مال شوی خیانت کنند و بی حاجت چیز خواهند و احسانش
حقیر شمرده مکر و حیله و بر اصرار و از نفاق اظهار محبت و وفا کنند
و نفع خویش بر نفع وی ترجیح دهند حکمای عرب فرموده اند
از پنج طایفه زن حذر باید حنانه زنی را گویند که از شوهر دیگر فرزندها ویرا
داشته و پیوسته منانه زنی باشد که آن شوی را نهانی با کسی
مال دار کرده باشد انانه زنی باشد که مال خود بر شوهر منت نهند
پیش از این شوی شوهر دیگر را بزرگ کرده باشد و از این مال و شوی پیوسته در
انین باشد کیة القفا زنی باشد که دامانش از عبار ناشایسته
آلوده شده لهذا شوهرش چون از انجمن وی غایب شود داغی بر قفا
نهد خضراء الدمن زنی باشد نیکو صورت بد اصل او را تشبیه بسبزه
مزبله کرده اند بالجمله زنان را ازین سه صفت که سرآمد تمام صفات
ایشانست که زینت عقل عفت حیا و کوتر ماکم ناشاید
احتراز نمایند سکندر ثقلیشه

مکن زن وگر زن کنی زینهار	ازین کن که باشد همه عیب عار
چه در کرا نامه روشن کهر	صدف دار بر پرگان بسته در
جمال وی از چشم بیگانه دور	ز نزدیک آشنایان نفور
بجز سیر ناسوده انگشت او	نخاریده جز ناخنش پشت او
زگلگونه عصمتش سرخ روی	رخش از خویشتن گلگونه شوی

فصل اول از مقالهٔ اولی

ز تاب کفش در شش خبط شعاع	ز اوج چرخش فلک در سماع
نگشتم به پیوند کس سرنگون	بر فتنه چه سوزن درون و برون
چنین زن نباید بجز در جبال	و گر زانکه باید بفرض محال
غنیمت شمر دامن پاک او	که از خون صد مرد به خاک او

و پوشیده نماند که از هر یک از زوجین اعطای حق دیگری را چنانکه نموده شد در بین نکردن اطلاق نشوز بروی کنند و نشوز مراتب دارد و هر مرتبه از انزار شوی مخصوص است چنانچه بیاید اول مرتبه از نشوز وقوع نشوز است که هنوز بوقوع نپیوسته باید در اصلاح آن کوشید چه امر جزاع جنس و مخاصمت زوجین از عمده امور است باید ملاحظه کرد حضر باد نیّم در ابواب مباکات خرابات اتصال زوجین را بفرموده و از مراتب نشوز نیز مرتبه خوف است اگر چه هم فی الحقیقه نشوز نیست و اطلاق نشوز بر او نشود مگر مجازا نام برده هر چند بعضی مراتب او را باشاره بحکم آن بیان فرموده بین ملاحظه کن با اینکه آخر مرتبه نشوز هنگامی است که اتصال بین یکر صورت نبندد و اصلاح پیش نبرد و ناچار حکم و تدبیری دارد که باید بیان نمود چنانکه بیاید با اشاره هم بمرتبه که باعث نفرت است نفرموده چه بجا آنکه ادب در محل نفرت فرا بنا فرمایند قال تعالی فی سورة النساء الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللهُ وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ

فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا
تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا هرچند مردان در
بعضی مناکحت و تزویج شریک جفت اند مردان صاحب اختیار و کارگذار
زنان اند برای فضیلتیست که خداوند ایشان را کرامت فرموده بر زنان از
کمال عقل و تدبیر در محاسن اخلاق و تدبیر امور و سیاسات و کمال قوت
در اعمال و عبادات و اختصاص به بعضی عبادات مانند جهاد و صوم
و صلوة و زیادتی فطنت و بهتری طبیعت و حکومت و شهادت و قصاص
و حد و میراث و اختصاص انبیا و اولیا از ایشان و دیگر فضایل و اینکه انفاق
بر زنان میکنند پس زنان صالحه و نیکو فرمان بردار باشند در راست
کردن امور شوهران و نگاه میدارند در غیبت ایشان خود و اموال
ایشان را در عوض آنکه خداوند صیانت ایشان را در حفظ شوهران داشته
و اگر خوف سرکشی کردن ایشان را کنید که به وظیفه با شوهر کار نکنند
پس ایشان را پند و اندرز کنید و ثوابهای زنان مطیعه و عذابهای ناشزه
گان را برای ایشان بیان فرمایید باشد که بپذیرند و راه اطاعت گیرند
و الا هجر نمایید در خوابگاه شاید متنبه شوند و گرنه ایشان را بزنید
چنانچه راه اطاعت و فرمانبرداری پیمودند دیگر آزار و دستخوش ایذاء و
شکنجه نباید نمود بحقیقت که خداوند برتر از آنست که بستم راضی شود
و بزرگتر از آنکه ستمدیده را فرو گذارد و مخفی نماند که در هر یک
از مراتب ملاحظه مرتبه نشوز آن مرتبه را نیز باید نمود مثلا در مرتبه اول

وصل اول الامر تمنا اول

عصا جعفت بنا بر پشت کردن تا کفا شود و گرنه درد و حیا نه خواب گردد گو
زانه بجا معضد در مرتبه ضرب شاید بشند خویلی و گرنه بسخت گوئی اکتفا
نمیشود و آخر مرتبه ان ضرب باستیفا بنوعی که کسر عظم یا جرح نشود بلکه
در بعضی اخبار امر بچوب بسواک یا بدستمال تا بیده چنین فرموده اند
علقوا السوط حیث یراه اهل البیت و چنانچه نشوز از این مراتب گذشت و عصیان
العلاج کشف [illegible] احوال [illegible] شاید استقامت حاصل ابد [illegible]
کند چه عرض اعزاز مال الانثی و چنانچه استقامت حاصل نکردد تفریق را
لازم شمرد هر چند بر آنکه [illegible] باشد بآنکه بگوید او و از عیبت
دیگر شود هر [illegible] علاقه [illegible] لا تنبر دانت [illegible] کند بو البشر ذکر کنند
اما خود اظهار میل و تعلق خواطر با وی کند شاید باعث از نیاز دی شود
و راضی بمفارقت شود یا مسافرتی [illegible] کند و بطول هجر او را راضی بمفا
رقت نماید اما بشرط آنکه در هر یک از این اسباب نان و نفقه او را مهیا کرده باشد
و اگر مرد اهمال حقوق زوجه نماید او را نا شکر گوید [illegible] نیکو تر
آنکه صبر و شکیبائی پیشه خود کند و فضیلت مجاهدین مر او را باشد اما
او را ملزم بخوش رفتاری نماید تا آن زن خود بملاطفت ذکر مواعظ و
نصایح او را راست کند یا اگر او را مالی مرغوب باشد در مقابل نهد نان و
خانه حق مضاجعت و کسوه و نفقه و مسکن ببخشد و صلح نماید اما در هر
بعد رضا و رنج قال الله تعالى وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ
إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ چنانچه

زن را تا در سرکشی در شوی خود نبیند باکی نیست که واقع شاید بین هر دو
صلح را و صلح خوب است و بر از بد سلوکی و نفرت است چنانچه هر دو را
از حد اعتدال بیرون نهند و بد سلوکی پیشه خود کنند شقاق شرعی
وَاِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ اَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ اَهْلِهَا اِنْ
يُرِيدَا اِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللّٰهُ بَيْنَهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا اگر بسبب
ناسازگاری بین زوجین دانی بر انگیز امید برای تفتیش شوند و دو تن
حکم کننده از کسان زوج و حکمی از کسان زوجه اگر قصد اصلاح کنند
خدا بدهند توفیق دهد میان ایشان را او دانا و بصیر و خبیر است اینها را
در اصلاح بین چه خداوند دانا و حکیم است مخفی نباشد که اگر آن
دو نفر حکم با صلاح بین نمودند زوجین را ملتزم بآن کنند و با اختلاف
حکم هیچ یک معتبر نیست چنانچه حکم بتفریق کردند موقوف بر رضای
زوجین یا زوج علی نفس زوجین و شرط است در حکم بلوغ و عقل و عدالت
و ذکوریت **فصل دوم از مقاله اولی** در تدبیر متعلقه
باولاد است و لا بد اند که مقصود بزرگ از تأهل و زناشوئی اولاد است
و خداوند عالم بسبب ثمرات بقا و احتیاج خود اولاد مقرر داشته دقایق
و لطائف فکر در وجود آن و اطوار مکنون است که صاحبان فطنت
و بصیرت بر بعضی از آنها برخورده چنانکه الله تعالی در مقام منت فرموده
وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَ
حَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ اَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللّٰهِ هُمْ

یکفرون

فصل در ارشاد اولاد

بگذرون خداوند تعالی فرموده برای سکون شما از نفسهای شما زنانرا
قرار داده برای حفظ و اعانت شما و اخیرا از زنان شما پسران و دختران
کاردان و ورزشکار کرده از چیزها پاکیزه ابا بیافتد انسان بنا و زندو
سیف سلطان کفران میشوند پس قرزند بعضی است دلکده و بعضی است
ازجانب رب العزة زاد بقیه بی رد اولی و صاحب اختیار قرار داده پس سکو
اینها نفسی از وی باید کردن و تا هیچ شک بلوغ اختیار شرایط سنی
داده اینستکه نهایت حد تادیب اطفال بچه ها ده سال میرسد و پیرانرا
چنانکه باید استکه تادیب اطفال در کوچکی ایشان باید نمود و همه
وجهنا باید نمود و تا بحد رشد نرسیده چنانچه برا مودب باداب
نفسانیه و جسمانیه نکنند در زند بر اینقدی تهاون ورزند و اخلاق ستیه
در جبلت ادم کوزا بد و با تعال زشت و قبیح معتاد کرده هر اینه علاج
ان در نهایت صعوبت و بعشیر شد دغایت شفقتا منچه در صغر هر
چه فرا گیرد از خیر و شر کالنقش فی الحجر است زدوده نشود در کمال اشکال ود
کبر بلکه در شباب نیز همانند نقش بر روی آب و خشیکه در پیری سوفان
کبر بند برای بازار محشر خوب نیست سعدی دانی چه گفته اند بنی عوف
عرب نسل بریده به کر موالید بی ادب واگر بخواهی بدانی که این طفل
در صغر مودب باداب صحیح شود باید و استعداد تادیب امر داده هست یا نه
هر اینه علامتی بهتر از حیا نباشد و نشانه حیا انستکه طفل هنگام
سؤال و جواب سر به زیر افکند و رنگش متغیر شود و بجبیره و زبانش

درازی نکند چون بدین صفات موصوف باشد تکاهل در تادیب
نکنند چه نفس او بجهت قابل واز شر محترز است

وچون بعضی از مقدمات از ترتیب جسمانی و نفسانی منوط بآداب جماع و حالت جنین طفل مجملی

از آداب جماع نیز ذکر شود چند ادعیه و آداب در کتب مبسوط مسطور است
و بقدر رفتار شخص باید ملاحظه و رعایت نماید تا موجب خیر و سعادت خود
و فرزند شود اما دعای مختصر که هنگام جماع بخواند تا از شیطان محفوظ ماند و لا
او دستیابد بسم الله و بالله اللهم جنبنی الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنی
و مکروه است جماع هنگام خسوف و کسوف و هنگام زوال و غروب
آفتاب و در آخر ماه و در شبیکه خواهد مسافرت کند و بعد از صبح
و قبل از طلوع آفتاب و در شب اول ماه رمضان المبارک و هنگام
زلزله و وزیدن بادهای سیاه و زرد و روی بقبله و پشت بقبله
و در کشتی و برهنه و بعد از احتلام قبل از غسل یا وضو و در حضور
ناظر یا شنونده و صحبت و نگاه بفرج زن کردن و بغیر از ذکر خدا حرف
زدن و بیک پارچه خود و زن را پاک کردن و از زن آزاد عزل نمودن مگر
باذن او و هنگام بوی معطر و در اول شب که هر یک موجب مرض
و ناخوشی میشود مانند آنکه وارد است جماع در اول شب موجب
قولنج و فلج و سنگ مثانه و غیرها است و هنگام زوال موجب احول
طفل میشود و اول و وسط و آخر ماه موجب جنون و جذام گردد

در بریدن ناف متعلقه اولاد

اگر با ماه موجب جنون و جذام گردد و در آخر ماه ولد سقط شود و باید که
پاک کردن باعث فساد شود و در شب دوشنبه ولد حافظ قرآن
و در شب سه شنبه ولد فصیح بلیغ و در عصر جمعه ولد عالم و دانا شود
و سایر آداب زفاف و دعوت و اکل و شرب طلب ولادت مذکور و امثال
اینها را از کتب مبسوطه بخواهند،

واما تدبیر جسمانیه و نفسانیه حبلی و معجله اولاد اینست **اول**
کفایت امر ولادت باید بحاضر کردن زنان با خود متحمل شود وگرنه
مردان محرم دیگر مردان نامحرم مترتب **دوم** و باید خرما و آب فرات
خالص یا با تربت حسینیه علیه السلام وگرنه آب باران با بجنگ و حلق طفل
رسانیدن **سیوم** و بردارند پستان و بگذارند و شیر بعد از خلط با آب بشانه
راست بچپ طفل بچکانند **چهارم** و باید در گوش راست اذان و اقا
مت در گوش چپ طفل گویند تا از شر جنون و همزاد آسوده باشد **پنجم**
بعد از اذان و اقامت ناف او را ببرند و کشادن آن بد نشر اشبو ... باید
او را غسل دهند **ششم** و در روز هفتم باید که پیش از آنکه بعد
او را ختنه کنند هر چند که خنز باشد و در پسر واجب است **هفتم** و در
هفتم او را نام گذارد به بنام نیکو که مدت عمرش بلند و خوش باشد
و کنیتی نیکو و بهتر آنکه مرزا اول محمد نامد چنانچه خواهد بعد کنیتی
دهد و نامهای ائمه و پیغمبران و زنان ایشان برای مردان و زنان بهتر
نامها است برای نام نهادن **هشتم** و در هفتم سر او را بتراشد و مقابل

موی پیش طفل را با نوره ضعف دهد و اگر خواهد بعد ازان عقیقه
شرع کیسوی پیش گذارد و قبل از بلوغ بتراشد نهم روی در همه
عقیقه بطریق بها توزیع ایشان بکنند بلکه بعضی واجب دانسته‌اند تا
حد بلوغ و بعد با خود تراشیدن روا است ١٠ سوراخ کردن گوش طفل
نیز سنت است خصوصا در پسران بالای گوش چپ و نرمه گوش راست
رسیده ١١ و از گویایش چنانکه تلقین شود چون بچهار ساله اول لا اله
الا الله و دوم صلوات و سیم عای والدین گوید ١٢ باید تمام
محنتها و مشقتهای او را بجان قبول کنند چرا که فرزندی بعد از خدا
ونداست ١٣ و چنانچه آثار نجابت و سعادت کرده است چنانکه
در وی پدید شود اهتمام در تادیب وی بیشتر نمایند ١٤ و در حفظ
صحت و نفی کسالت و حدت ذکاوت وی اهتمام نمایند پس دایه
وی باید علیله و حمقا نباشد چه شیر را تاثیر تمام است ١٥ و هر
قوه از قوی که در طبیعت طفل بروزش بیشتر باشد بتکمیل ان قوه دل
پردازند ١٦ و از مخالطت اضداد منع بلیغ و معاشرت اندادرا
فرا تعلیم دهند چه طبیعت کودک ساده و کردار اقران را بزودی فرا
گیرد ١٧ او را باید و سنی گرامیات مشغول بعقل و تمیز آگاه کنند
و کمالات ظاهره و باطنه که اخلاق مطلوب است نمایند ١٨ و او را موسوم
بوظایف شرعیه و آداب دین داری با آموختن ترغیب بمواظبت
نمایند ١٩ و اخیار را نزدیکش مدح گویند و در نظرش با قدر

وامثال را مذمت کنند در نظرش خوار و زبون کنند ۲۰ چون تنها بطعام
کند و به حسن و ستایش و تمام و لجوج و فضول باشند او را ازین افعال زجر
دهند تا معتاد نگردد ۲۱ و گویند جامهای ملون از آن زنان است و شرف
را اعتنا بجامه نباشد کسیکه غیر از این صحبت کند او را هجرت و دوری
دهند ۲۲ اکل و شرب و لباس فاخر و حرص بر مطاعم و لذائذ دیگر
در نظرش خوار کنند و ایثار غیر را بر خود نزدش حلیه دهند ۲۳
چنانکه اندک جمیلی از او صادر شود ستایش گویند و اگر خلاف آن مشاهده نمایند
و بنحش را بد گویند و تخویف کنند که موجب این کار تا اعاده بر وی بیخ
ارذی چنان توبیخ کنند که بنداند دیگر بر سبیل مهنه شده که این قبیح
غفلتاً از او صادر شده مرتبهٔ ثانیه نشود ۲۴ و اگر فعل قبیح
بر خود پوشیده مستور نماید و دو ناپایه بطالتی لطیف ممنوعش نمایند
که الانسان حریص علی ما منع تا موجب هتک شرم نشود و باعث اتیان ها
شنیعه ملامت نگردد بلکه ملامت را در نظرش بی عظیم دهند و گوید بسی
ارتکاب قبایح جری گردد ۲۵ اگر معاودت بر قبیح کنند و حصر
توبیخش کنند و مبالغه در تقبیح و اعادت و نصیحه نمایند و از
عادتش بپرهیزند ۲۶ و مانع باید در خوردن سهو تبرد و ادب خوردن
واشامیدن چنانکه باید بعون الله بیاموزند ۲۷ و طعام دهند
تا طفل از وظایف ادب فارغ نشود و تا از عمل تعب نباشد نبوده
باشد ۲۸ و تفهیم وی کنند که غرض از اکل حفظ بنیه است و صحت

تر لذت مانند آدمی به نزد وی جوع و عطش و شهوت را با ب نان و جمع
کنند ٢٩ و او را از اکثر میل و عادت بانواع اغذیه کنند ٣٠ و طبع وی را
بطعام دادن عادی کنند و از طعام الذ زجر و منع فرمایند بلکه
بنان تهی خوردنش معتاد کنند ٣١ و آداب حرکت و سکون
و نشستن و برخاستن چنانکه بیاید انشاء الله تعالی بدو آموزند
٣٢ و آداب سخن گفتن و شنودن تعلیمش کنند چنانکه بیاید انشاء الله
تعالی و از گفتن و شنودن هر زشتی او را دور فرمایند ٣٣ و از بازی
و مسخرگی و عمل بیهوده و لغو او را دور دهند ٣٤ و کاری که بپوشیده
مخفی مرتکب گردد منع کنند چرا که قبیح داشتن و مخفی کرده و باعث
مانع بر ارتکاب قبایح دلیری کند ٣٥ و از لباس لطیفه رنگین
و صوف دوشیدن و خوردن لطیفه هوای خنک تابستان و آتش زمستان
منع کنند تا عادت ندهند تا بدرشتی و ارتکاب بخلاف خواهش نفس
خو کند ٣٦ و او را با دب کوب مؤدب بکشیدن مشقتها دیدن
معتاد و از کسالت و بیکاری منع بلیغ فرمایند ٣٧ و موقع ترتیب
ندهند از مطلق تزیین زنان احتراز دهند در طفولیت از زینت
بزرگان و مردان مهجور دارند ٣٨ و از مفاخرت با اقران بحسب و نسب
و مال و ملک و مطعوم و مشروب او را باز دارند ٣٩ و تواضع با همه
کس و مکرم داشتن اقران بدو آموزند ٤٠ و از سرکشی بر فروتران
و تعصب با اقران و طمع از ایشان با لجمله از پیروی شهوات و صرف

الملح اما یک نوع طعام کنند و منع کنند او را

و سخن فحش خود در طبیعت ایشان منع کنند تا عادت بمکارم نماید
٤١ و از دروغ گفتن و تاکیدات دروغ باز داشته باشند و قسم خوردن
منع فرمایند ٤٢ و او را بدارند تا با کودکان ترو نیکی کند و
مکافات نیکو بجا آورد ٤٣ و دوستی زر و سیم و مال دنیا در نظر شریف
کنند که آفت دوستی زر و سیم از آفت زهر و سم زیاده است ٤٤ و هنگام
تعطیل او را از بازی جمیل منع نفرمایند تا از وظایف بفاید بفراغ
شود و او را اجازت بازی نه دهند ٤٥ و طاعت معلم و والدین و
احترام ایشان و بزرگتران خود را عادت وی کنند چنانکه بجا بیاند
٤٦ و او را عادت دهند بمحبت ثنای نیکو و قلت دشمنان
و کثرت دوستان و مجالست اهل فضلا و علما و بزرگان
٤٧ و او را خاطر نشان کنند که غرض از اسباب دنیوی و خدم و حشم
و املاک و سایر اوضاع حفظ صحت مزاج و بقیه نفس است بر
هیئت زاد سفر آخرت ٤٨ و بنظر فراست در حالات اطفال نگرند
تا استعداد چه کسبی و چه پیشه در وی است بعد از آن ببیشتر او را تربیت
دهند چه هر کسی مستعد عملیست و اشتغال بغیر آن تضییع
عمر و دفتر وقت او شده ٤٩ و چنانچه اگر از اهل علم و استعداد حکمت
در او باشد بفنون کمالات در آداب متعلمین او را اشتغال
دهند و جد را دریغ نکنند و جهد بلیغ فرمایند ٥٠ و اگر از اهل
تکسب باشد پس اول او را بتحمل مشقت صناعت و کسب معیشت

در تربیت امور متعلقه باولاد

عادت دهند چه اکثر اغنیا بمال مغرور و از کسب صنعت مهجور و بید رد
گرفتار شوند ۵۱ و اولاد هر صنعتی بدانند برو قوف طبیعت اسباب
آن کوشند و استیفای آن صنعت کرده بدیگری پردازند و با عدم
استعداد یا نبودن اسباب با تکمیل صنعتی او را بصنعت دیگر اشتغال
دهند ۵۲ و چون علم اکتساب آموختند او را زن دهند و اسباب
زندگانی جدا سازند و مخارج برابا خود بگذارند ۵۳ و همچنان
دوشیزگان را نیز با آنچه از آداب گفته شد تا بتو آنچه مناسب حال
ایشان است نهاد ایشان بیاموزند ۵۴ و ایشان را بر ملازمت خانه داری
و حیا و عفت و ترک هنر کاری و صفاتی که ذکر شد برای زنان مؤدب
کرده اند ۵۵ و ایشان را از نوشتن و حفظ اشعار و امثال و شعر
سوآل و سایر صفاتی که از مردان پسندیده و از زنان ناپسند است
چنانچه از فصل اول معلوم منع فرماید ۵۶ فاما طفل غلام در تربیت د
و از ابتدا ... از امثال بکسر و ضبط اموزند و از مثل بوجه گری و تمامی
و دلاکی باز دارند ۵۷ و چون بحد بلوغ رسید او را با کسیکه
کفو او باشد مواصلت دهند و در این باب تعجیل بلیغ نمایند و اهمال را
دریغ ندارند ۵۸ و بوظایف تربیت بتان قیام نمایند چه و ظ
شرعیه باشد که از کتب مبسوطه اخذ میشود و چه عقلیه و چه رسمیه
۵۹ و با معلمان و استادان و دیگر کسانیکه خدمت ایشان بر ولد
دارند حسن خدمت نماید و تحمل فرماید و بی بهره نگذارد ۶۰

همانا او را بجز و سعادت خود و اطفال از باری جل شأنه و سعادات الله
تع خواهند و استعانت از وی جویند بیده الخیر انه هو البر الرحیم
و نیز فرزندان الا رسنت ای شکر والدین چنانکه باید و چون اموختن
و تعلیم آداب بگذشته و هم چنین آنچه بآداب اطفال از آن راه است که زود
تر فرا گیرند و با شان بیشتر نفع رساند یعنی آداب که بزرگان را پسندیده است
در طی آداب اطفال ذکر شد و گرچه هر ادب حسنه از بزرگان نیکوتر است
لکن اموختن اطفال آنها را خطر کبیر باشد و نباید از برای سزاوار چنانست که
آنچه از آداب یاد رسند و آنچه یاد داد انشاء الله تع چه جسمانیه و چه نفسانیه
چه تعلیم منزلیه و چه غیر منزلیه هنگام طفولیت بکار برند و در
عادت اطفال کنند و کوشند در کبر با اموختن هر چند با هزار گونه
مشقت باشد

فصل در آداب ولادت با ابوین بنحوی اتم گوید

هر چند بعضی مفصل کرده اند تدابیر منزلیه را در آداب زوج نسبت
با دیگران از ارکان منزل لیکن چون این بنده ناتمام میداند مگر با ذکر
آداب دیگران نیز با او چنانچه اشاره شد و غرض هذا اگر آداب دیگران با
زوج و در ضمن کلام شدی و فصلی مخصوص از آن درج نمودی بلکه ماند
آداب اولاد با پدر و مادر همین است هر گاه یکی از اینها با دیگری غیر از زوج
معتنابها در میان داشته باشند مثل آداب اولاد با مادر پس میگویم
چندان محتاج با هتمام و مبالغه و ابرام در باب تواضع و آداب اولاد

نسبت بابوین بنا شیم بعد از ملاحظه ایات کریمه حضرت رب الارباب نسبت
و هم از بیان صاحب ناموس اعظم خود صلی الله علیه و آله و سلم در کتاب
مستطاب سامی و خطاب گرامی خود در این باب نازل فرموده هستند
ایات متعدده فرمانبرداری و احترام و تشکر و احسان نسبت بابوین
را ثانی و تالی طاعت و تشکر خود قرار داده و نافرمانی ایشان را مگر
امر ایشان بشرک بحضرت باری تعالی تجویز نفرموده بلکه در این مقام هم
پس بر عدم اطاعت را تجویز فرموده و امر باحسان با ایشان و مصاحبت
نیکان نموده در این مقام بهتر آنکه متبرکا و تیمنا اینمختصر را بذکر
بعضی از آن ایات مبارکات با علاوه بر اینجمله زینت دهیم و نیز ذکر کنیم
هر کسی بقدر همت خود بهره مند شود قال الله فی سورة البقرة
وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا
وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا الآیة
و یاد کنید هنگامی که پیمان از بنی اسرائیل گرفتیم که پرستش نکنید مگر خدا
را و احسان بوالدین کنید البته و پس از ایتام و مساکین را و با یتامی در ما
باحسن قول معامله و در محاوره مجامله نمائید تا آخر و قال عز و جل
فی سورة النساء وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا
وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَ
الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ الآیة بپرستید خدا را و انباز وی نکنید چیزی را و نیکوئی
بسیار کنید بپدر و مادر تا آخر و قال عز شأنه فی سورة الانعام قل

تعالوا

فصل دهم از مقالهٔ اولی

تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الا تشركوا به شيئا وبالوالدين
احسانا الآية يعنى بيائيد تا بخوانم چيزى را كه حرام كرده پروردگار شما
بر شما بخوانم كه شريك نسازيد با خدا چيزى را و بدى نكنيد با پدر و مادر خود
بلكه نيكوئى بسيار كنيد با ايشان الخ وقال عز من قائل فى سورة الاسرى
وقضى ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا اما يبلغن عندك
الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما
قولا كريما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما
كما ربيانى صغيرا و فرمان كرده پروردگار شما كه نپرستيد مگر او
و مابين كه بايد احسان با والدين خود بكنيد و چنانچه يكى از آنها يا هر دو پير
شوند كه هنگامى است كه بيشتر اسباب احتياج از آنها فراهم است و زياد بيش
محتاج بتفقد و دلجوئى شما باشند در اين حالت نبايد سخنى بسيار مختصر هم
كه دلالت بر ملالت و كراهت طبع از آنها كند اظهار كنى و ضجر مكن ايشان
را و بانگ با ايشان مزن و جواب ايشان را درشت مگوى چه جاى ضرب و
شتم و چه حالت جوانى ايشان كه هنگام شباب احسانها است با تو
و با ايشان از روى ادب سخن گوى و فروتنى براى ايشان بال شكستگى
را و عرض كن پروردگارا رحمت فرماى ايشان را چنانكه پرورده‌اند مرا
از كودكى براى بندگى تو و فى سورة العنكبوت ووصينا
الانسان بوالديه حسنا وان جاهداك على ان تشرك بى ما ليس لك
به علم فلا تطعهما الى مرجعكم فانبئكم بما كنتم تعملون والذين

آمنوا و عملوا الصالحات لندخلنهم فی الصالحین و فرمودیم انسانرا
که نیکوئی بپدر و مادر کند و چنانچه والدین کوشش نمایند که چیزی
را شریک و انباز من نمائی با اینکه خود تو هم میدانی شریکی برای من
نیست پس اطاعت ایشان مکن که بسوی من است بازگشت شما پس خبر
میدهم بآنچه کرده اید از نیک و بد و کسانیکه ایمان آوردند و عمل
نیکو کردند مانند برّ به والدین هر آینه ایشانرا داخل صلحا میکنیم و قال
سبحانه فی سورة لقمان وَاِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ یَعِظُهُ یَا بُنَیَّ
بوالدیه لَا تُشْرِکْ بِاللّهِ اِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظِیمٌ وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ حُسْنًا
حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهْنًا عَلَی وَهْنٍ وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ فِی عَامَیْنِ اَنِ اشْکُرْ
لِی وَلِوَالِدَیْکَ اِلَیَّ الْمَصِیرُ وَاِنْ جَاهَدَاکَ عَلَی اَنْ تُشْرِکَ بِی مَا لَیْسَ لَکَ
بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِی الدُّنْیَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِیلَ مَنْ اَنَابَ
اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَاُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و یاد کن هنگامیرا
که لقمان پسر خود را پند میداد و میگفت ای پسرک من شرک بخداوند
میاور چراکه شرک آوردن برای خداوند قرار دادن ستمکاری بزرگیست
و امر کردیم انسانرا بنیکوئی کردن با والدین چراکه مادرش او را بار گرفت
در حالیکه از کشیدن این بار و حمل این کار رنجی سست میشد و همچنین مدت
دو سال اشتغال بزحمات اطفال دارد مثل همان ایام حمل و مشقتها و قطع
که انفصال طفل ممکن است بعد از دو سال است امر کردیم که شکر کن
برای من و والدین خود بسوی منست بازگشت و چنانچه کوشش کنند

که شرک

فصل دوم از مقالهٔ اولی

که شریک بمنزلهٔ رب با اینکه مبدأئی شریکی برای من نیست طاعتشانرا امکن
تا آخر این بنده میگوید گویا خداوند تعالی میفرماید که لقمان حق تو بسپاس
و شکرگذاری در عدالت تشریع امر فرموده و من حق تو سپاس و شکر
گذاری عدم ظلم و تخطی طریق اطاعت امثال با ابوین را میفرمایم و عادل سپاس
من و والدین را یکجا فعمی بجا میاورد دیگر آنکه سپاس من که منعم حقیقی پیش از
سپاس ابوین است چه اکثر من منعم اند و ایشان مخلوق و واسطه و اینکه اگر امر
شود بین طاعت من و ایشان اطاعت ایشانرا باید بکنی اما در دنیا روش
معروف را با ایشان از دست منه بالجمله این آنجمله ایست بود که دلالت بر مقصود
داشته دیگر آیاتی که دلالت بر وجوب طاعت و احسان با والدین کند
و هم چنین اخبار و آثار بسیار است و امید است برای تحقیق و استقصا
این مسئله رساله مخصوصه مرتب شود برای توضیح و بیان و زیاده
بصیرت در این مطلب ضمیمه کرد در باب عدالت مبرهن شده که اوّل
چیزیکه عادل را سزاوار است ملاحظه نماید شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حضرت
باریست چه اصل وجود از اوست و نعم منصوصه تا کسوت وجود نپوشد
مصداق نعمت واقع نشود پس عدالت اقتضا کند که شکر اصل وجود
خود و هر چه جزء از نعمتهای موجوده ظاهره و باطنه واجب باشد برای
کسیکه اصل وجود از اوست بل همین شکر نیز با تجلیهٔ وجود متجلی گشته
شکر نیست بعد از صدق شکر لا محاله نعمتی است که متجلی بحلیهٔ وجود
گشته برای او شکری دیگر نیز واجب افتد هلم جرّا پس میتوان گفت

شکر کامل با قرار بعجز حاصل این چنانچه مرتبه یکی برتر دهیم گوییم
شکری کامل تمام نشود چرا که اقرار بعجز را نیز شکری باید کور تشکر
لازم است و اینکه میفرمایند کمال الشکر الاقرار بالعجز کما ان ما للنسب
و پس از ادای شکر خداوند متعال چیزی نزد صاحبان العقل الا شکر
والدین لازم نیست چرا که ایشان سبب ملاصق شخصند در وجود او
پس او نخود او واقع در مقام نفس نفیس خود میکنند و پس از استقرار
نطفه در رحم تا وضع حمل و از وقت وضع تا هنگام تمیز بلکه تا دام
الحیات چه زحمات و مشقتها که مادر متحمل است و بسا که حیات اولادرا
بر حیات خود ترجیح میدهد و چون ما بیان نمودیم شکر قوای جسمانیه از او سند
بل روحانیات از او مستفاد است و اما استقرار نطفه در رحم الی وضع
حمل و مشقت حمل و وضع و رضاعت و تغذیه و تربیت و مشقتهای
جسمانیه که مخفی نیست مادر سبب قریب است فرزند از عقلانیه
سند شده والتذاذ او از جسمانیات است ازو با مادر افزون از
پدر است لذا در حقوق مادر بیشتر از جسمانیات بایدش ادا کرد
و اما پدر سبب کلی است در تادیب و تربیت بآداب نفسانیه مانند فرهنگ
و صناعات و علوم و طریق تعیش و سایر اسبابیکه کمال نفس و هر چند
اسباب بقای بدن نیز با او است مانند تهیه اسباب زندگانی و تعیش و
تحمل اتعاب و اثقال میکند و او را بر خود مقدم میدهد برای جمع اموال و ذخایر
برای او و اما مستحب بعد از شناختن مادر و چون دارد کمال اقوای

فصل دوم از مقاله اول

نعمتهای سبب تربیت بیشتر پس از اشتغال فرزند به تعلیمات والتذاذ
از این نعمتها به حقوق پدر پی میبرد و از این راه ادای حقوق و را
بنعمتهای سزاوارتر است و مخفی نماند که از آیات و اخبار افزونی
حقوق مادران بر پدران مبرهن میشود شاید به سبب آنچه بخورده چه اگر ابوین
در بعضی خدمات فرزند مانند [illegible] شریکند و در برخی که منفردند
زحمات هر یک از دیگری در میزان چندان افزون نیست اگر مادر منفرد
[illegible] بمشقت حمل و وضع و رضاعت و تحمل آن و بجرع غصص پدر
منفرد است بحمل اوزار و اثقال و مطالبه وام که جمض الرجال است
و تحمل برد و حر و مشقت سفر و تحصیل معاش و تادیب و بجرع غصص
مگر آنکه گوییم در حقیقت [illegible] تعلق خدمات جسمانیه بیشتر اطلاق
دهند [illegible] را واسطه خدمات مادر بیشتر از قبیل خدمات جسمانیه است
و در تربیت جسم فرزند بیشتر خود را بتعب انداخته و وقع خدمت جسمانی
در انظار ابنای زمان عظیم‌تر است و مؤید این مقاله آنست که در مقام اظهار
زحمات مادر فرموده حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهْنًا عَلی وَهْنٍ یا حَمَلَتْهُ اُمُّهُ کُرْهًا
وَوَضَعَتْهُ کُرْهًا پس اینکه حقوق مادر را اعظم و اقدم داشته اند
مقصود حث بر خدمات جسمانیه فرزند است مر مادر را و این منافات
ندارد با اینکه همین میزان در خدمت روحانی پدر منظور شود بلکه زیاده
پس احسان با پدران و مادران و شکر گذاری نعمتهای ایشان تالی
شکر گذاری خداوند متعال شد بلکه بملاحظه لزوم از آن جهت اگر والد

تا اینکه سزاوار شکر گذاری فرزندان اند احتیاج و انتظار از ایشان
دارند و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این منافات با تقدیم
ذکر و ترجیح در نوع شکر ندارد
و حاصل تعظیم و ادا کردن حقوق والدین از این سه جهت است
و از عکس و ضد این سه اشیاء باید کرد که موجب عقوق است
اول از جهت قلب مانند محبت من کل قلبه و با امتنان خدمت
کردن و خیرخواهی و حفظ وصیت و حسن عقیدت و تعظیم ایشان و منزلت
ایشان را واجب داند و از ضد آنها که بغض ایشان است و نفرت و
گران شمردن احسان ایشان و مشوب کردن با منت و فراموش داشتن نصیحت
و وصیت و تحقیر ایشان و لعنت و بدگمانی و بد اندیشی در حق ایشان احتراز
نماید دوم از جهت اعضا و جوارح مانند تواضع کردن و
اطاعت کردن و مسارعت در خدمت و حسن قول و فعل و حفظ الغیب
و ثنا جویی و لین عریکه و مضرت دعا در حق ایشان و مدارا کردن
عبادت و شکر نعمت و قضای وام و ادای بعض مأثورات برای ایشان بعد از ممات
لازم داند و از ضد اینها که اظهار بزرگی و عدم اطاعت و بطوء
در خدمت و درشتی سخن و زشتی فعل و خیانت و فحاشی و زدن و بد
خویی و هتک احترام و استهزاء و حرف و مناعت و مناقشه و اهانت و کفران
نعمت و ترش کردن و کراهت و نظر تند نمودن و صدا بر ایشان
بلند کردن و ادا نکردن عبادات و مأثورات بر ایشان احتراز فرماید

فصل دوم از مقالهٔ اولی

سیوم از حقوق متعلقات خارجه مانند ایشان بهتر چیزی که نزد
او هست از مال و خانه و سایر اسباب و لوازم تعیش ایشان و انفاق و مقتضیات
در هر گونه مصارف ایشان قبل از طلب ایشان و تصدق و خیرات برای ایشان
و ادای سایر حقوقی که بر عهدهٔ جناب ایشان است چه در حال حیات و چه ممات ایشان
و از ضد اینها که بخل ورزیدن و طلب عوض و امتنان مال و اهمال حقوق
الناس با خیانت او وصیت کردن هر چند از مال خود باشد بد هد و بپرهیزد
با جمله هر وسیله رضای ایشان را بدست آورده از مهیجات سخط ایشان [illegible] که
محذوری شد کرفتار نشود [illegible] مهیات و محذورات
بجا آمده و مداهنه تمام کنند و [illegible] حیات و ممات ایشان را مسامحی نکند
چون اطاعت ایشان [illegible] ایشان را بر مستحبات دیگر مطلقا
و بر واجبات موسعه مقدم دارد [illegible]
المقدور [illegible] خواهش [illegible]
که ادای حقوق والدین و رضایت ایشان موجب خوشنودی خدا
و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و موجب برکت در مال و عمر و سایر
متعلقات و انتظام امر معاش و غنی و ثروت و عزت [illegible] سکرات
مرگ و آمرزش و دخول بهشت است و عقوق ایشان نیز بر ضد
بخشند و این از مجربات است و مخفی نباشد که آنچه نوشته شد
منافات با بعض اخبار ندارد که والدین حقیقی محمد و علی صلوات
الله علیهما هستند

محذورات مهیات

فصل سوم از مقالهٔ اولی

در تربیت امر عبید و خدم و حشم است

در این باب عنوان از کتاب حضرت رب الارباب و تعلیم از کلام الحکیم علی الاطلاق بدست کردن برنا تمام جزئیات این تربیت را حاوی باشد و او این است که تشبیه فرموده تعالی عن التشبیه حال بین خود و عبید را بحال بین عبید و عبید چه فرموده ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

بیان فرموده خداوند مثلی را از نفوس تان برای وضع بندگی یعنی آیا که بندگان شما بند شرکت با شما دارند در آنچه روزی شما کرده ایم آیا شما با آنها مساوی هستید میترسید از آنها چنانچه از امثال خود میترسید این نحو وضع الوهیت خود و بندگی شما را تفصیل میدهیم برای کسانیکه با عقل و بصیرت باشند پس اگر صاحب خود بندگی نکرد آنچه سزاوار خداوندی او است نسبت با بندگان همین نحو صاحب عبید و خدم را سزاوار میدانند با عبید خود معمول دارد و همان نحو که وادلی که سزاوار بنده است نسبت با خداوند خود مطابق است متوقع از عبید است مثلا چنانکه بنده مظهر صفات الله است و بروز صفات الله بظاهر است همین قسم بنده مظهر صفات مولای خود است پس همینطور که بنده از بندگان ید الله است و بنده عین الله و بنده

فصل دوم در آداب معاشرت مولی

لسان الله و بنده اسد الله و هکذا پس بنده مظهر تمام صفات است در
اوقات مختلفه یا در وقت واحد باعتبارات چند همین قسم بنده مخلص
باعتباری دست مولای خود است هنگامی که خدمتی کند و زبان
مولای خود است باعتباری که خدمت لسانی کند و پای مولای خود است
و هکذا پس همانطور هستیم که خداوند برای مظهر صفات خود مقرر فرموده که
حتی اجعلک مثلی مولا نسبت با بنده باید معمول دارد و مولا نبید
فرماید اما چون همه در هر حال برای مولا لازم است با بندگان نرمی همان
که با بندگان دارد و خصوصی هم انا دیگر بعضی صفاتست مانند کبر
مخصوص خداوند است که الکبریاء ردائی پس در این طور صفت
دیگر مشارکت ندارد با خداوند نمی باید پس بنده را نمیرسد بواسطه کثرت
نعمت خدا تکبر ورزد و بر عبید خود تکبر کند پس باید بنده بسبب این نعمت
عظمی شکر الهی بجا آورده و بواسطه رجوع خدمات نمودی بخدام خود
مشغول امور عظیمه دنیا و تحصیل امر آخرت خود شود و ایشان را اسباب
طغیان و سرکشی با دیگر بندگان خدا نکند و قدر نعمت شناسد و همان
اطاعت که محبوب بین بندگان و مولی است بین خود و خدا پیش بگیرد
انه ولی العطا و چون بعضی از آداب بین موالی و عبید را بر شمردیم
تا بیک نظام بین واضح و حکم مستفاد از آیات مبارکه لازم کردد

اول — پس همچنانکه خداوند

متعال بندگان خود را پیش از ما بین مبعوث فرموده باید مولی نیز با بندگان

مولی را

در تربیت پسران و اناث و عبید و خدم

خود را بنیاز نماید تا استعداد هر یک معلوم شود دوم همچنانکه خدا عبید را
در قرب و بعد تفاوت است بحکم اِنَّ اَکرَمَکُم عِندَ اللهِ اَتقٰیکُم مولی را
هم باید این میزان در دست باشد تقرب و قمت و قرب و بعد بخشد سوم
بحسن خدمت و داد و فرع دهد تا بندگان خود را در نزد مولی یکسان
نه بینند و اجر خود را ضایع نه تا بهترین مقام عمل برآیند چنانکه عادت
الله است چهارم و همچنانکه پسندیده است بندگی خدای از طمع و
خوف نباشد مولی نیز بند بری باید کند که بندگان تا صحیحا و از جد خدمت
کنند نه بندگان نه و از ترس پنجم هم چنانکه الله تعالی بندگان را بقدر
وسع مامور بلوازم بندگی فرموده بندگان را نیز بکار بدارند تا بیکی
کاری نپردازند و خیره سر نشوند ۶ و چنانکه خدا تعالی میفرماید
لَا یُکَلِّفُ اللهُ نَفسًا اِلَّا وُسعَهَا خداوند نعمت نیز باید بقدر وسع و
طاقت بنده بنده را امر فرماید و از زاید طاقت احتراز کند ۷ چنانکه
که خداوند میفرماید هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیلَ لِتَسکُنُوا فِیهِ شب را برای
آسایش بندگان مقرر فرموده خداوند نعمت نیز برای آسایش ایشان وقتی
معین کند ۸ و هم چنانکه الله تعالی بندگان خود را با نواع وعده و وعید
امیدوار و ترسان کرده مولی نیز بندگان را در جزای عمل نیک امیدوار
و در شر ترسان کند ۹ و چنان همینکه از خداوند در دلهای بندگان
است مولی نیز در دل بندگان باید خصوصا اگر بندگان زر خرید باشند
۱۰ و همچنانکه خدا تعالی بحسب انواع اطاعت و عصیان بندگان موهبت

فصل یتم از مقاله اولی

وعفو نیز فرمایند غلام را نیز باید بطاعت و معصیت جزا داد ۱۱ و هم
چنانکه بنده را از خدا گریزی نباشد باید همچنان معلوم بندگان شود که از
خدمت مولای خود دور نخواهد شد ۱۲ و در خیال دیگری نباشد و هم
چنانکه خداوند اختیار بعض امور را با عبید گذارده و برخی را با خود
مولی نیز بعض امور را با بندگان و بعضی را با خود گذارد ۱۳ وَفِي السَّمَاءِ
رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ که خداوند متکفل روزی بندگان است چنانکه
توسعه در لوازم معیشت بندگان باید که هیچ غم نداشته ۱۴ چنانکه
خداوند بمضمون وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ جواز بعض بندگان واجب بر
بعضی مستحب فرموده نکاح بعضی بندگان نیز واجب بعضی مستحب دارد
۱۵ و هم چنانکه بندگان از خدا منتظر رحم و رفق و عفو و مهر
و کرامت و فضل است مولی نیز باید با بندگان رؤف و رحیم و عفو و
کریم باشند ۱۶ و چنانکه خداوند بواسطه انبیا وظایف عبادات و لوازم معیشت
را ببندگان آموخته مولی عبید ایشان را آموزد قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ
۱۷ و چنانکه هنگام سرآمدن روز برای بندگان مرخص شده
مولی نیز هنگام نارسائی بندگان را آزاد فرماید یا بفروشد ۱۸ و چنان
که خداتعالی یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ فرموده مولی نیز به سیرت و
حسن طویت بندگان را از ظاهر پی ببرد بعلم سیما ۱۹ تا بی حکمی
از او ظاهر نشده نومید نشوند و اهتمام در تأدیبش نمایند و بعد از
اظهار بی حکمی قابل نباشد تا جنایت او را نفی کنند چنانکه ابطح ۲۰

ذکر تکالیف عبید و خدم و اوست

وچنانکه بنده خدا پاک دامن باید همو بنده را پاک دامن بخواهد
با بنکه او را باندرون خانه راه ندهد خوش دو جلف نباشد و از
صحبت اجنبی آقا او را منع کند ۲۱ و بندگان را از خانه منع کند مگر مطابق
ایه او ما ملکت ایمانهن والتابعین غیر اولی الاربة من الرجال او الطفل
الذین لم یظهروا علی عورات النساء و باید چنانکه خدا بهم هر بنده
را الهام باندازه تن دو خیر و هر نفس را بسر کاری بگومار داشته که
را استعداد حکمت بخشوده دیگری را بسر کار زراعت نموده یکی را فن
خیاطت در بر دیگری را تاج سلطنت بر سر نهاده این یکی را زبان فصاحت
در دهان دیگری را نیز شجاعت بر کان یکی را حلقه بندگی بگوش دیگری
کیسه دریوزگی بر دوش گذارده و بدین سوال خداوندان رعیت
بندگان را امتحان فرموده هر کدام استعداد هر جهه دارند بان کار
بدارد والا اسبرا بجای گاو بسته و گاو را بجای اسب و بدین بدن خسته
و بدین قاعده حکما دستور مختصری بیان فرموده اند چنانکه نموده
میشود و نیز فرموده اند که در خریدن از ولی ازاحرار ند چرا که آنها
از احرار و ایشان بهتر قبول بدانکه بندگان از خدا بر سه گونه اند

اول بندگانی که بنده طبع اند

این صنف را باید مانند مواشی و چهارپایان بکارهای صعب و سخت
امر فرماید مانند بنای عمارات و حمل اثقال و شخم اراضی و امثال اینها
و علامت این طایفه قوت بنیه و بد خو را کی است دوم بندگانی که

آن طبع آزادند
با همه ایشان را مانند اولاد بتعلیم و کسب اخلاق امر فرموده و برای خدمت
خود و نظارت در امور و حفظ اموال و تجارت و سفارت و رسالت و
سرکاری با امثال اینها و بالجمله هر کاری که امانت و کفایت و دیانت و
عقل و تدبیر بیشتر لازم داشته باشد او را پرورش داده و امر فرموده
و همین نحو برای کتابت سخن و دیگر حالت مانند طایفه شرم و حیا
و علامت شرم و حیا گذشت
سوم هر بنده کانی که بنده شوند این طایفه را بیکار نهایت جنس
مشغول باشند مانند جاروب کشی و آب کشی کردن و هیزم کشی کردن و طبا
و همه و کناسی بزرگری و امثال اینها و علامت طایفه دنائت همت
و پستی مرتبه است و بی ننگی و عار و بطالت و لعب بسیار مایل
و در بیان صنف از حکما صنف را بیند مرد بر چند صنف و هر صنفی
بدین خصایص موصوف عربان بنطق و فصاحت و بزرگی مشهور لکن بفساد
طبع و قوت شهوت معروفند عجمان بکیاست و نظافت و بزرگی همت
لکن موسوم با خباثت و لئامت اند اهل روم بوفا و امانت و تودد و کفایت صدق
موسوم اما بصفت بخل و لوم ملومند ترکان بشجاعت و خدمت شایسته
و حسن منظر اما به بیوفائی و قساوت و وقاحت و سوء ظن مشتهرند
اهل هند بقوت حس و حدس و وهم موصوف اما بعجب و بدنیتی و مکر
و تهمت و بهتان معروفند و بایشان دانسته شود حیوانات که در

تصرف ایشان است بعضی را حکم مال است تا بعضی که تالی خدم اند
رعایت انها الزم از خدام است چه اگر عاجزتر از خدام اند فاشند مال
سوی ریس باید قدر این موهبت را داشتن و شکر این نعمت را گذاشتن تا
کرانها را بیکار بگذارد بعد از آنکه فریفته شده اند بکار دارد و اعانت جویند
امور آخرت و ادای حقوق از ایشان اثابت بکمال مواظبت و رحم و انصاف
و رعیت داری دست از ایشان اشغال مخصوص برای چرانیدن و
آب دادن و علوفه و تنظیف و الحق ایشان و شستن خود ایشان
معین فرماید از سوم و کم داد ایشان و گرسنگی و تشنگی و زحمت
و رنج فراوان حفظ ایشان باید انتظام کند تا … ایشان ظاهر
نشود و هنگام پناه شدن در … کند و اکثر تغافل
نورزد چنانچه حضرت … معتبر است بچارپا اش گو
و برای سوار و نگاه داشتن چهار پا و حیوانات ابتیاع کنند که شرعا
و عقلا ممدوح باشد و در رنگ و ترکیب جلد و جهد بلیغ نماید نهایت
مبالغه در تربیت سیر و تعلیم سایر حرفها نماید بلکه شخصی که
در این کار ماهر باشد با ایشان گمارد چنانکه از عهده مسکن با لوازم و
خدمات ایشان برنیاید بمعرض بیع بیرون آورد و بعض آداب در طی مباحث
معلوم کرده انشاء الله تعالی

وانهارا

مقالهٔ ثانیه در ذکر آداب بعضی از لوازم منزل

چون اجتماع مجموع قوم حاصل آمد بعضی از لوازم این اجتماع است

کرد از ارکان اربعه خارج اما چون از لوازم لوازم ارکان اربعه است
اهل منزل را ازمند بر انها کو بزی بنشینه چون در طی مقالهٔ اولی
اشارهٔ اجمالیه ببعضی از انها شده این مقالهٔ ثانیه را مخصوص بتفصیل انها
اودیم چنانکه نموده می اید بعون الله الملک القدیر ۱ لذات باده اما بنت
بوزند کانی جسته و بصرف نقد بل صناعات و حرف چنانکه کرده
و بیاید رسانند ۲ اکل و شرب تحلیل تا بدن تمیز بلکم تقویت
و غرض از ذکر فساد کردن روح با بدن با طل نگردد ۳ لباس تا بابان
دفع سرما و گرما کنند و عورت را بپوشد و بعضی فنا بیع از خوردن ۴
تدبیر مسکن تا خود و عیال و اطفال و خدم و حشم و اموال از
شر دشمن و سایر عوارض محفوظ و از زندگانی خود محظوظ شوند
۵ خواب تا بدن استراحت کرده موجب تقویت قوی گردد و محل
کشیدن بارها تواند شد ۶ علاج امراض تا الام و اسقام از خود
دفع و دفع کند و استدامت صحت بدن جوید ۷ مجامعت تا موجب
بقای نوع گردد و دفع شهوت نماید چه در طی فصل ثانی از مقالهٔ
اولی بمناسبت بعضی اداب ان گفته اند ۸ استماع و تکلم تا ما
فی الضمیر را درست بشنود و در وقت بیان نماید ۹ حرکت
و سکون تا معاشرت بر پا نماید و رفع حوائج خود و غیر خود
و اسباب معیشت درست کند ۱۰ تنظیف تا بدن از کثافات
بیرون آید و از نفرت طباع مصون و موجب اقبال مردم باو شود ۱۱

مسافرت تا بدین سبب جلب منافع و دفع مضار بغیری و سبب تجرد

۱۲ معاشرت چون آداب معاشرت بسطی دارد و در علم سیم از اقسام

رعیت‌داری ماخوذ شد در مقالهٔ ثالثه و برای آن نهادیم پس بعد

فصل و مقالهٔ ثالثه کفایت کنیم چه آداب جماع را بعد بعضا ورد نمود

فصل اول از مقالهٔ ثانیه در

تدبیر مال است بدانکه مال را اقسام است ۱ دخل

۲ حفظ ۳ خرج و چون تدبیر دخل و خرج اندوی اعتدال

مشکل و حفظ نیز بجهت عنوان مخصوص حفظ مفرد نداشتیم

چه معنی آن حفظ جز حفظ از نقصان و جهت زیاده مال

در دخل و خرج نیست چنانکه نموده میشود اما دخل را

دو راه است اول آنچه بی زحمت و سرمایه بدست آید و آن چند

قسم است ۱ لقطه آنچه در راه بر جسته شود اگر بعد نصاب شرعی

باشد مدار در عرف یا امانة یا بلیه ضبط میکند تا بصدق و مید

۲ کنز آنچه از دفائن و امثال آن بدست آید ۳ معروف از ما

و یا آن بدست آید ۴ هبه و عطیه از بزرگان بدست آید ۵ هکذا از

فرزندان بدست آید ۶ ارث از پدران و مادران و سایر

خویشان و کسانیکه نازل منزلهٔ ایشانند بدست آید بحکم

شرع مطهر ۷ سایر حقوق مقرره مانند بات صدقات و امثال

آن اما چون عقلا این نوع از مداخل را معتبر نمیدانند و این نوع

داشتیم

فصل اول از مقاله ثانیه

دخل را منضبط و منتظم نمایند ادوات متعرّض ذکر آن و بیرون از انها نشدیم
اما شارع مقدس برای هر یک بعد از ثابت شدن آن احکامی
نهاده در کتب فقه مجزا با درج و ترغیب بر سه قسم به مناسبت بلکه این بر دو
قسم است ۱ صنعت کار دها که از تصرف یا ساختن اید و
اجرت کم است و چون محتاج به سرمایه نباشد اعتماد را بهتر شاید
۲ کسب کارها که محتاج به سرمایه است و به این سبب به زوال
نزدیکتر باشد و لا بد در تحصیل آن اعتماد احسان با صدق
و خویشان از انفاق به خود و عیال و سایر مصارف ضروریه لازمه و
مستحبه چنانکه باید و طلب ضمانات الهی نماید تا محفوظ و فال دارد
و دنیا بر سبیل باشد و برای هر یک از صنعت یا کسب ارکان بوده
است که بی وجود ارکان صنعت یا کسب محقق نشود و بی ملاحظه
شرایط به کمال نرسد و برای هر یک منافی است که هر یک بر جای خود
ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و باید دانسته شود که گاه می شود
سبب مداخل کسب و صنعت هر دو است و گاه یکی از آنها است مستقلا
و گاه یکی اصل است و دیگری تابع بالجمله صدق کسب و صنعت
زائد از سرمایه بر و زحمت بدنی است اما ارکان صنعت
سه است ۱ تعلم آموختن آن صنعت است باید تا استاد ماهر و
مشهود کامل کند ۲ مداومت بکار بردن آن صنعت است تا آن
دست او نیفتد و مخترع در آن فن شود و کامل و ماهر گردد ۳ افزار

در تدبیر اموال است

الانسان صنعتاست تا بان الانسان صنعتی درست شود
ولو کان کسب نیز است ۱ سرمایه نباید ان کسب کند و باید
سرمایه خود را تقسیم بر مثل املاک و تجارت و حیوانات و اجناس
دیگر نماید تا چنانچه یکی از ده روزگار یعنی حادثه روی دهد بعضی
محفوظ ماند و هم چنین جنس مال التجاره را چند نوع کند تا شاید
در هر زمانی یکی از اینها روا باشد ۲ دینار تا بتجارت مصرف کنند
۳ تدبیر به چهار وجه است ۱ صرف کاریکه با تمام نتوانند ساند
نکند مانند ملکیکه از آباد کردنش عاجز باشد تا همیشه در
نقل کردن آن قاصر ۲ صرف جنسیکه طالب آن کم باشد نکند
۳ و مال خود را بچیزیکه دخل آن مقابل خرج نمیشود معطل
ندارد ۴ سود بی درپی یافتن کردار خرج دهد بر سود اتفاقی
لیکن اما شرط صلاح کسب و صنعت بالاشتراک هشت است
۱ احتراز از جور یا بد نمود مانند احتراز از تغلب و مکر و خدعه
و تفاوت وزن و کیل بدست باید و امثال آن ۲ احتراز از
عار مانند احتراز از مسخرگی و قمار بازی و مطربی و قسم دروغ و
بذل آبرو و بدنامی و امثال اینها بدست آید ۳ احتراز از اضرار
مانند اینکه داخل در معامله غیر شود و مذمت جنس او نماید یا
معامله غیر برهم زند و هیئت غیر را معطل و بیکار کند و بدست
بهره اندکی منفعت غیر را متضرر نماید ۴ احتراز از ذل مانند

فصل اول از مقاله ثانیه

اینکه در دشت شهر را تا ساعتی پیش از ظهر سیر نماید و بین طلوعین و بعض اوقات
دیگر که مخصوص بعبادت باشد امر بفکر اشتغال ندارد در هواهای سرد و باد متغیر
و کسب و معیشت مشغول گردد با چند فرسخ استقبال جنبش کردن با
صبح بی فاصله از بستر خود نمودن ۵ احتراز از نزول باینکه مشغول
بهر صنعتی شود که از طالب و تعلم بر همگنان جوید و همت بلند دارد
و از دنائت طبع دوری گزیند ۶ احتراز از دنائت مانند
احتراز از صنعتهای پست مثل حجامی و دباغی تا ممکن است شریف تر ۷
احتراز از صنعتی که بجز از این لوازم است که نیست در تکثر آن
بعد از آن ... شریف معتد بشکر
کوشد ... برخورد نبند
را ترک کند ۸ احتراز ... اینکه در خانه با دکان ها
که واقع است در مواضع غیر معروف ... نکند مگر که اصل صنعت
مقتضی اختفا باشد و اقسام کسب و صنعت بسیار است آ شرف
که عمل و کسب احرار و ارباب مروت است و این قسم را چهار وجه است
آ صنعت وزرا که تعلق بجوهر عقل دارند مانند صحت رای و صواب
در مشورت و حسن تدبیر ۲ صنعت ادبا و فضلا که تعلق
بفضل دارد مانند کتابت و حد سیاق و علوم طبابت و غیر
و کتابت و امثال آن ۳ صنعت فروسی است تعلق بشجاعت و شجاعت
دارد مانند ریاضت سپاهیان و حفظ ثغور و دفع اعدا و از این

استبداد نمودن ۴ تکسب بلند همتان مانند تجارات و احتشا
زارع و اخراج جواهر از معادن و امثال آن ۲ حسب بشر و این
بر سه وجه است آ صنعت عقلا از آنچه منشأ مصلحت عموم مردمان
باشد چون احتکار و سحر و معامله ربوی و عملی که موجب اختلال
نظم امور مردم باشد احتراز باید ۲ صنعت سفها آنچه منشأ
فضیلتی از فضایل باشد مانند مسخرگی و مطربی و قمار باختن
احتراز کند ۳ صنعت فرومایگان آنچه موجب نفرت طبع گردد
چون حجامی و دباغی و کناسی و حمامی گری و حلاجی حتی الامکان
احتراز کند ۳ متوسطه و این بر دو وجه است آ ضروری مانند
زراعت و خیاطت و نساجی و امثال آنها از غالب صنایع و مکاسب
۲ غیرضروری چه صباغت و نجاری و بزازی و امثال آن از نستا
کسبها و اما تفصیل خرج کردن چنین است بدانکه بر
خرج نیز ارکانی است که بدون آن ارکان صورت نبندد و شرایطی
است و اقسامی که بعد از لحاظ آن شرایط و اقسام بجمله کمال نسبت یابد
و افعال از تحت قواعد خارج اما ارکان خرج سه است آ محل
صرف چون اقسام خرج معلوم شود محل صرف نیز معلوم گردد ۲
اصل مال در خرج مال از دو چیز ناچار هم اول خرج را کم از دخل
کند اما به حدی که محل ملامت ناس نشود دوم از دادن خمس و زکوة
و صدقات و خیرات و صله ارحام و سایر حقوق کوتاهی و تکاهل

فصل اول از مقاله ثامنه

نمایند تا باعث برکت اموال شان گردد ۞ انفاق در انفاق نیز هما
چنانچه احتراز کلی فرماید از لوم و تقتیر صرف نکردن مال در حقوق لازمه
مثل انفاق بر نفس و هر کس واجب النفقه او باشد لوم گویند و
در سایر معروفات و مستحبات تقتیر گویند و اسراف و تبذیر صرف
مال در شهوات نفسانیه خود را اسراف گویند کلوا واشربوا ولا تسرفوا
و در حق غیر لایق بود و هرچه بیشتر باشد تبذیر نامند اِنَّ المُبَذِّرِینَ کَانُوا
اِخوَانَ الشَّیَاطِینِ فرموده و سوء تدبیر صرف در بعضی مواضع
زیاده از اندازه و در بعضی کمتر از آن بجهة قواعد شرعیه بیرون نهادن
را سوء تدبیر گویند وَلَا تَجعَل یَدَکَ مَغلُولَةً اِلَی عُنُقِکَ وَلَا تَبسُطهَا
کُلَّ البَسطِ فَتَقعُدَ مَلُومًا مَحسُورًا و قبح صرف مال در وجوه
ربا و مباهات و مفاخرت و ریا قبح گویند اما اقسام صرف هم
پنج قسم است که باید مهمل نشود اول مصارفی که خداوند تعالی
بحکمت کامله خود برای مصلحت عموم بندگان خود مقرر فرموده و بجهة
مخصوص و معین مقرر فرموده بر این مصرف که موضوع فقیر باشد
خمس و زکوة و رد مظالم و نذورات و کفارات اِنَّ اللهَ اشتَرَی
مِنَ المُؤمِنِینَ اَنفُسَهُم وَ اَموَالَهُم بِاَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ و باید که در نظر کند
که حکمت اقتضا میکند هر کسی را خدا تعالی بقدر ضرورت مال دهد
و بداند حکمتی نیست مگر اینکه اینقدر امانت زیاده داده باشد
تا برای انفاق کند و اگر مخالفت کند خیانت کرده باشد پس باید

خود را بدان او سلب میشود اینست که میفرماید المال مال الله و الفقراء
عیال الله دوم مصارفیکه ایزد تعالی بحکمت کامله خود برای
مصلحت شخص مخصوص باز بندگان خود مقرر داشته چون مخارج
نفس خود و عیال و والدین و خدم و حشم و از این قبیل است
مخارج عمارات و واجبات تعیش بقدر ضرورت و از این قبیل است
نیز ادای دیون و دیت جنایاتیکه از اطفال دهد و زاید را حکمی نیست
سوم مصارفیکه از روی کمال نفس و علو همت سخاوت و ایثار و فعل
معروف بعمل آید مانند هدایا و تحف و مبرات و خیرات و صله ارحام با اقارب
و دوستان و آشنایان و همسایگان و خویشان و از این قبیل است
آنچه در دو قسم اول بر وجه استحباب صرف شود زاید بر قدر ضرورت
چهارم مصارفیکه برای جلب منفعت یا بجهت نفع دنیوی باشد
مثل خرید ثروات و املاک و رشوه بزرگان و مهمانی ایشان یا نفع اخروی
مانند مهمانی اهل فضل و تقوی یا اعانت در مخارج ایشان و
بوجهی شق اول را داخل در کسب میتوان کرد و ثانی را از قبیل
ثالث پنجم مصارفیکه برای دفع ضرر نماید از روی ضرورت
مانند آنچه بظلمه و سفها دهند برای حفظ نفس و عرض یا بشعرا
دهند برای دفع هجو ایشان و کسانیکه نیز در این باب است که خرج
کنند تا او را بخیل و لئیم نگویند و بد نگویند اما شرایط
خرج دو است اول هرچند در هر کار اعتدال و میانه

دوم پسندیده است لکن باید خرج کردن قدری اندک از حد اعتدال
افزون باشد چه اگر در حقوق الله باشد باحتمال در تقرب نزدیک
ترست بکیسه بد در شریعت این گونه احکام استحبابست واگر در نسبت با مردم
باشد بنجات از طعن طاعنین اقرب چه انصاف و عدالت در طبایع مفقود
و حرص و طمع موجود است پس میزان عدالت کاملا را وانگذارند
واگر در طلب منافع باشد امید ترا بدان بیشتر واگر در دفع ضرر
باشد بحسن صورت نزدیکتر دوّم آنچه دهد برای رضای الهی دهد
و اینکه از بوی امتیاز خالص براهد نه برای تشکر و مدح مخلوق و نشر
فضائل خصوصا در قسم اول که غرض از این کار باید سیّم آنکه
آنچه میدهد بطیب خاطر و رضای نفس و سعت حوصله باشد هر
چند با جهاد باشد چنانچه اندکی ناگواری داشته باشد قدری
زیادتر بدهد تا بلکه این صفت خبیثه را از خود دور کند خصوصا
در اول و ثالث بالجمله باید ظاهرا و باطنا اظهار بشاشت کند چهارم
آنکه قسم اول از اقسام بی‌تکاهل رابد و بی‌نشان هفته سباز کند هرچند
سائل را نیز بقدر مقدور محروم و مهجور نگذارد اما اولی آنست
که سائلین را از قسم سیم قسمت دهد پنجم آنکه کشف ستر مستحقین
و اخذ بن عطایا خود را ننماید چه اوقع در نفوس است خصوصا
در قسم اول ستر کند که باشد در خلوص قصد تقرب ششم
تضعیف و تحقیر عطیه خود نماید و احسان خود را کوچک شمرد هرچند

بهشت نرسد انشا الله چه نزد خدا و بنده خلق پسندیده خراست و موجب
اسایش نفس هفتم بتعجیل در انفاق و اعطا کند خصوصا در
قسم اول و ثالث و اخر چه نفس در اسایش و اقرب بقابلیه است
هشتم انکه معروف را در موضع خود بکار برد و بقدر معرفت
بدهد و دریغ ندارد چه فرموده اند المعروف بقدر المعرفة
نهم کتمان احسان خود کند و انفاق پوشیده دارد خصوصا
در اول و ثالث و خامس چه بانجاح نزدیکتر و بکرم مناسبتر است
دهم مواصلت نماید و پی در پی دهد هر چند کمتر باشد از انقطاع
عطیه موجب بی شرمی و خلاف و شتر است   فصل دوم

در آداب اکل و شرب است

اولا منعم حقیقی را بشناسد و راضی بعطای او باشد و شکرش
بجای آورد با اینکه ابتدا به بسم الله و بحمد او نماید بلکه در هر   خم ۲
لقمه ۲ و مقصود از تغذیه را بداند که تلذذ نیست بلکه تقوی برا
تحصیل کمالات و تقرب بخدا تعبدا است ۳ و چنانچه در مجلس
باشد نزدیکتر و طعام از بیرون رفتن برای تخلی حذر نماید
که قبیح است ۴ و طعام خوردن هنگام چاشت و بعد از عشا
را ترک نکند چه فرموده وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا و در میان
این دو وقت چیز نخورد ۵ در حال مرض پرهیز کردن لازم است
اما در حال صحت کم خواری موجب لاغری بدن باشد لازم نیست

۶ در حال جنابت و بحیض و انا کل الطف بالای اغلظ اجتناب فرمایند
چه فرموده وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون و تناول
بعضی تجویز کرده اند چنانچه در طب مرتضوی است ۷ دست
دهان و بینی بشوید و تا چیزی دیگر استعمال نکند [illegible]
طعام بنماید ۸ و کسیکه غذا تناول کند اگر کرده شده است
پس البته خمیر را [illegible] حشم و [illegible] باشند ۹
و بعد از فراغ خوردن بخواند [illegible] الحمد لله [illegible]
سبحانک [illegible] ما اتقاهنا
اللهم [illegible] المؤمنین والمؤمنات والمسلمین
والمسلمات ۱۰ [illegible] باکل [illegible]
در احترام است خصوصاً اگر کسی در انتظار باشد ۱۱ و خوابیده
و چهارزانو و پا دراز کرده و با انداختن تناول نکند بلکه دو زانو و [illegible]
بنشیند و بسیار تکیه نمودن را مدحی [illegible] باشد ۱۲ و نان را باید
گرامی داشت بعد خوردن و بروی [illegible] کان نخوردن و بکار
قطع نکردن و ضبط کردن از معابر و [illegible] تا یکی تمام نشده است
دیگر برا دست نزنند ۱۳ و از ظروف طلا و نقره و مفضض و شکسته
و مس بلکه هر ظرفی که از [illegible] ساخته باشند احتراز فرمایند ۱۴
در اکل پیشی نجوید مگر آنکه میزبان باشد یا آنکه [illegible] بزرگ
تر از دیگران باشد ۱۵ و ابتدا و اختتام بنمک نماید یا بسم که

با ابتدا اینها و اختتام شیر کند نماید ۱۶ و چیز شبها سیر نخورد و
از بسیار کم نیز مجتنب طبع بوده باید و به میدان سرد نکند ۱۷ و
از میان ظرف طعام بر ندارد بلکه از کنار ظرف و از طرف خود و از
سمت همخوار بوند ارد ۱۸ دست را از آنجا شست تناول کند با اطفال
دهد و چاشت کمتر و کمتر موجب اندوه کندی فهم گردد ۱۹
گوشت کمتر تناول نماید که باعث سهولت حرکت زیاد و قلت
بلادت و موجب نشاط است و یکباره نیز ترک نکند که سبب ضعف قوی
و سوء خلق است ۲۰ و تقلیل به حلویات و میوه جات نیز نماید چه
کثرت موجب شاخلاط و ثقل و کسالت و امتلا است ۲۱ و از تکلمات رکیکه
چیزها که در دهان در سفره و ظرفها افتادن و زوائد طعام را از دست
بظرف تکاندن و مانند آن احتراز فرماید ۲۲ و از چیزها مانند سیر
و پیاز و امثال آن که قصد مجامع مردمان یا مجامعت با زنان دارد خصوصاً
در عید ها احتراز فرماید ۲۳ و حدیث ضبطوا احجار علی الدم
بقلة الاکل را گوش دهد و تا گرسنه نشود تناول ننماید و سیر نشده
دست باز دارد ۲۴ و دست را زیاده از سر انگشت آلوده بطعام
نکند و کمتر از سر انگشت نیز آلوده نکند و صورت خارج دهان و لبها
نیز آلوده نکند ۲۵ و لقمه را کوچک کرده و در دهان زیاده باز نکند
که قبیح است ۲۶ و زیاده در دهان نگاه ندارد و زود نیز بلع نکند
بقدر معروف ۲۷ هنگام مضغ دهان و لب زیاد حرکت نده شده که

مانند

چیزی از دهان نشر نباید ۲۸ و در بینی انگشت نباید بلکه
بینی بیرون خلال طعام و چیزی که اندرو نباشد نباید ۲۹ و منتظر انواع
اطعمه نباید بود و بسیار ... نبودن و دیگر امتحان ... که اهل مجلس ملامت باید
اختیار طعامی نکند ۳۰ و طعام نیکو را اگر اندک باشد حریص نشود
بلکه متحمل ... از برای دیگران باکی ... نکند ۳۱ و ... انواع
اطعمه هر یک ... ۳۲ ... و ...
که نیکو را سیر دیگران ایثار باید بلکه بر سر طعام ... ۳۳ و
سفره و نان و نمک و قاشق و خربوزه و شیر ... و ... الو
نکند و نظر لقمه ... دست ... دهان و دیگر اطوار ... نکند ...
در پیش ... ۳۴ و ... دهان ...
از دیگران در ... دهان ... که ... طباع ... ۳۵
غیر از لقمه به دهان نهادن هر کار ... دست ... نباید
اصلاح چراغ و چیزی از دهان گرفتن ۳۶ و چنان ... غذا
خورد که ... از دیگران تا ... نکند ۳۷ و همچنین ...
طعام مبالغه ... باشامیدن پیدا ... سکون اب طلبد ...
و با یک دست حفظ قطرات اب کند ۳۸ و اگر زودتر از دیگران سیر
شود دست باز نکشد و تعلل نماید تا دیگران سیر شوند و فکر ... اهل
مجلس باشند ۳۹ و اگر دیگران دست باز کشیدند دست باز کشد ...
گرسنه نباشد مگر خود میزبان باشد یا مجلس ... شد ...

ارضه ن

از صرف طعام و تقدیم سیطلی الحی طرف خلال و انگشتان نیکو بلیسد
و چیزی بر استخوان باقی نگذارد ١ع و بعد از صرف طعام دست و
دهان خود نیکو بشوید بعد [illegible] با اشنان دست
بشوید ٢ع و در دست شستن ابتدا از ظرفا اول جوانان و پیران
طرف یمین تا آخر مجلس بشویند که [illegible] و بعد از صرف
طعام ابتدا از پیران و ختم بر جوانان کنند ٣ع و دست را بر
چشم نه بعد از شستن دست بمالد و بگوید الحمد لله المنعم
المحسن المجمل ٥ع و در خلال کردن دندانها جهد نماید و آن
چوب انار و ریحان و خلال [illegible] کند ٦ع و بعد از صرف
طعام با جمیع اهل مجلس [illegible]
استغفار [illegible] مجلس [illegible] ٧ع و چون سفره جمع کردند
بخواند اللهم اکثرت و اطبت و بارکت فاشبعت وارویت
الحمد لله الذی یطعم ولا یطعم و بعد از برداشتن خوان ابخره
و بخور بر چیده [illegible] مثل [illegible] خور الله
طیور و هوام است [illegible] ٨ع و
مخفی نماند که چون [illegible] کند باید
اقلا تدارک بکمال [illegible] ٩ع اما [illegible]
و رسانیدن غذا [illegible] شاید و
ابتدا بر بسم الله و [illegible] ٥ [illegible]

فصل ثانی از مقاله ثانیه

نمادن و بعد از مهمانی در عین گسنگی بخورد که باد طبیعت
در مزاج غالب السکانیا است ۱ ه و قبل از آشامیدن مجلس
از طعام بخورد دور کند و در ایستاده و شب تشنه آشامد
۲ ه و از زیاد خوردن و بلعیدن احتراز کند بلکه مانند بمکیدن آب تا
ابرا بمکد و از ظرف طلا و نقره و شکسته احتراز و از چوبی سفال
آشامد ۳ ه و هرچه از سوره مؤمن استشفا نماید و بعد از
آشامیدن یاد از تشنگی حضرت سید الشهدا نماید و سلام بر آن بزرگوار
و لعن بر قاتل آنحضرت کند ۴ ه و بعد از صرف ماکول یا مشروب
مدح صاحبان گوید و مذمت و شکوه نگوید و شکایت از نخوردن
یا کم خوردن نیز نکند ۵ ه و نباید میزبان با مدانه شان مهمانان
حرکت کند و با عدد فدوت نکردن بهتر است مگر که صداقتی در بین
باشد که تکلیف منتفی باشد و مجلس از منبر خالی

در بیان ذکر بعضی از آداب شرب چاهی و قلیان

وچون قدمای حکما فصلی در آداب شرب خمر کرده اند لکن السبب
نهی ناموس الهی حرام و مجتنب از آن بطریق التزام باید بجای آن
قدری از آداب شرب چاهی که حقیقت در این زمان لازم از نادیده
شرب خمر است نسبت به ابواب بیان کنیم اولاً خود را از اعتیاد
بچاهی و قلیان باز دارد که مضر یا مورد بنا و اخلشته و با عادت
یک دفعه ترک نکند مگر بتدریج بلطایف الحیل ۲ و از اغتنا بکشید

و خوردن
تریاک احتراز بیشتر کنند چه مانند تریاک سلاطین جابرند که ایشان
هر چند مملکت خود را از مداخله غیر محفوظ دارند اما خود مملکت را
باندک زمانی ویران نمایند همین است عمل تریاک با بدن ۳ و
اوقات خود را در این باب مصروف دارد و باختصار کوشد ۴ در
اهتمام در نیکوئی تنباکو و چای نماید که ضررش کمتر و نفع ان بیشتر
هر چند حسن و قبح تنباکو بلکه چای بعادت است ۵ و از چیزهای مضر
شعله
و در نکشیدن احتراز واولی انست بعد از آنکه تنور را گرم کرده باشند و اینکه
بیچای بریزند و بعد از دم کردن چای قدری بماند نیز با زحمت اعتدال
۶ و نیز و سر قلیان هر چه سفالش نیز نیکوتر باشد بشرط لطافت و بزرگی
نی قلیان و همچنین سر آن با اعتدال بهتر است و سوراخ نی و میانه نیز
میل آب و سبع و میل آب بلند نکوتر با صبح و میانه نیز با سر در
خود اندازه و جفت باشد و پس از کوزه سفالی بلور بهتر از چیز
دیگر است ۷ و بهترین تنباکوها تنباکوی شیراز پس از آن اطراف
تب
کاشان و طون و طبس و حوالی سمنان و چغاره و چیق با این ترتیب
است مناط کلی عادت است ۸ و شرط است در هر تنباکوئی مگر
شیرازی
که اولا دو بار آب بریزند و گل آنرا بگیرند و قلیل باید تنباکو خشک شود
نیز نباید بماند که فاسد شود و رطوبت در شیرازی کمتر بکار برد
و تنباکوی اطراف سر قلیان را قریب باعتدال محکم و میان انرا سست
و اطراف و میان ان مثل بنای آتش را ریزه و سرخ و بی خاکستر و کم

بگذارند

بگذارند و شرط است آب خانهای قلیان پیاپی مبدل و سر و نیها را نیز از نو
سرد کنند و بشویند ۹ و تا ممکن است چایهای با صفا داشته باشند
و لب جوها را برای صرف چای اختیار کنند یا اقلّاً فصل ربیع بساط
سماور را مقابل اهل مجلس در کناری پهن کنند و پیاله در نظر اهل
مجلس و سماور در پهلوی آن نهند ۱۰ و در نظافت ادوات چای و قلیان
کوشش فرمایند قلیان و پیاله را در هر استعمال بشویند و با دستمال تمیز
مگر بعد از اتمام کار ۱۱ و از دود و بوی زغال احتراز کلّی فرمایند
و تا دم کرده الی چای دارد وارد مجلس نکنند خصوصاً در اطاقهای بند
بی دود نیز ۱۲ و چای و قلیان را پیش از ناشتا صرف نکنند و پیش
کم و کم رنگ نیز صرف کنند و از بالای غذا صرف کردن مضر است چه
ضعف غذا را میبرد و ثقل آن میماند و قلیان روی غذا مصلح است
۱۳ و منتهای صرف چای و قلیان هنگام صبح سه فنجان و سه قلیان
و همچنین عصر و از زیاده احتراز کلّی فرمایند و خود را عادت ندهند
۱۴ و چای بی قند هر چند معروف بقلّت مؤنه است لکن مضرّ است
خصوصاً صبحها از آن اجتناب کنند ۱۵ و از نکرهٔ زیاد و سرخ و پر
رنگی تجنب فرمایند و پیاله را قدری خالی بگیرد بنظافت اقرب است
۱۶ و از جمله آداب آنکه تکلیف باصحاب نکنند در صرف چای و هر کس را
در صرف چای بمیل خود گذارد ۱۷ و اصرار و ابرام در گرفتن نیز
نکنند و بقدر ضرورت اکتفا کنند و وقار خود را منفی نکنند ۱۸ و ب خدمات

صرف چای و قلیان را طول ندهند چندان که تعجیل نیز نکنند مگر که حضار بخواهند برخیزند یا بزرگی وارد شود یا مهمانان بیایند به هر حال ملاحظه مجلس و اهل آن را بنماید و از هشتهش کردن در صرف چای احتراز کنند

و نظر به ملازمت اکل و شرب تخلیه را واجب آمد

بنا فهمیدگی از آداب آن **اولاً** تخلیه در این مقامات لازم و تأخیر ردی ند
هنگام اراده نماز ۱ با حضور قلب و آسوده که خواطر مشغول باشد
و تأخیر باعث پریشانی و عدم حضور قلب است ۲ وقت کسب به آداب است
و تأخیر موجب کسالت و بطوء انتقال است بالجمله هر فعلی که صفای ذهن یا
فراغ بدن در آن مطلوب تخلیه قبل از آن لازم دانند ۳ وقت خواب
و تأخیر موجب گوارا نبودن و تأثیر نکردن و زیادتی و سنگینی خواب
و دیدن خوابهای پریشان است ۴ هنگام اقتضای طبیعت غالباً
اقتضای طبیعت هنگام صبح و قبل از نهار و شام است هنگامی است که
غذا دفع شده لهذا موجب سهولت دفع و گوارائی تخلیه است تأخیر موجب
صداع و سوء خلق و سوء مزاج و قبض طبیعت و تجربه در کارها است و نیز
بعد از صرف غذا نیفکنند که موجب صعوبت دفع و مانع از تخلیه کامل
۵ قبل از جماع و تأخیر موجب عدم میل کلی و گوارا نبودن جماع است
۶ بعد از خروج منی و تعلل شاید موجب اعاده غسل و مورث بعضی از
امراض است ۷ قبل از رکوب و تعلل موجب پریشانی خواطر و پشیمانی
و زحمت خود و مرکوب است **و ثانیاً** این آداب در تخلیه منظور دارند

مکانی خلوت گزینند برای تخلیه ... بیت الخلا تا از انظار مخفی باشد ۲
مکانی بلند یا نرم اختیار کنند برای بول تا ترشح نکند ۳ و از مکانها
شریفه و محترم احتراز کرده بول و غایط نکنند ۴ زیر درخت میوه دار
ننشینند که باعث تلوث و تضییع میوه است ۵ و از مقابل مقابر
و منازل و مجامع ناس و هر جاییکه هنگام خلوت باشد احتراز کنند تا او را
لعن نکنند ۶ و از بول در سوراخ جانوران و نیز بجوی و شط و ما
اجتناب کنند ۷ و در حمام نیز بول نکنند که موجب پریشانی است
۸ هنگام تخلیه لباس و هر چه کمربند بگشایند تا گوارا باشد
۹ چیزهای محترم را همراه نبرند مانند کلام الله مجید و اسما الله
و اولیاء او ۱۰ چیزهای نفیس مانند اشرفی و قران همراه نبرند مگر که
محفوظ باشد و از جهت ایمنی بکار است ۱۱ در دخول بیت الخلا اول
پای چپ نهد بعد پای راست بر عکس هنگام فراغ ۱۲ و پاها ساق و
سر را نیز بپوشانند بلکه مانند جلت دکان چیزی بر سر کشند ۱۳
از استقبال و استدبار اجتناب فرمایند مگر بی اختیار باشد ۱۴ آب
را در طرف راست نهد و استنجا بدست چپ نماید ۱۵ هنگام کشف
عورت بسم الله گوید تا از نظر کردن شیاطین محفوظ ماند ۱۶
پوشانیدن عورت زنان از زنان و مردان از مردان ستر کنند تا آ
نید نوا از زنانی که وطی ایشان حرام باشد و بالعکس و با علم ناظر محرم هم
ستر بکنند ۱۷ ایستاده بول نکنند بلکه بنشینند ۱۸ تکیه

در ذکر بعض آداب مستحبه

پای چپ مقدم و پای راست فراخ نهد ۱۹ و در بیت الخلا سر
مانند تخم برای بودن خود قرار دهد و از ذکر بودن و سخن گفتن
عبث بدانکه بعضی غایط کند احتراز نماید ۲۰ و از تکلم احتراز
نماید مگر با دعیه مأثوره و اذکار یا تکلم لازم شود ۲۱ و مسواک
هنگام تخلیه مورث عفونت دهان است ترک کنند ۲۲ و هنگام
تخلیه اکل و شرب نیز نکنند ۲۳ و مکث طول ندهد که موجب
بواسیر است ۲۴ و تنحنح و استبرا از بول استحباب شرعی لازم
داند تا بلل مشتبه بر او پاک باشد ۲۵ و در استنجا و تطهیر از
بول و غایط جهد و جهد بلیغ نماید ۲۶ و وقت دخول بخواند
بسم الله اللّهمّ اعوذ بك من الخبيث المخبث الرجس النجس
الشيطان بعد بگوید الحمد لله الحافظ المؤدّی و وقت اخراج غایط
الحمد لله الذی اطعمنیه طیبا فی عافیة و اخرجه خبیثا فی عافیة
بگوید و وقتیکه نظر کند بغایط افتاد بگوید اللّهمّ ارزقنی الحلال
وجنّبنی الحرام و هنگام دیدن آب استنجا و وضو بر او بگوید الحمد
لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعله نجسا و هنگام استنجا
بگوید اللّهمّ حصّن فرجی و اعفّه و استر عورتی و حرّمنی
علی النار و وفّقنی لما یقرّبنی منك یا ذا الجلال و الاکرام
بعد از آن برخواستن دست بشکم مالد و بگوید الحمد لله الذی اماط
عنّی الاذی و هنّأنی طعامی و شرابی و عافانی من البلوی و دد و

بیرون رفتن بگوید الحمد لله الذی عرّفنی لذّته و ابقی فی جسدی
قوّته و اخرج عنّی اذاه یا لها نعمة لا یقدر القادرون قدرها
٢٧ و در خبر است که خدا بتعالی ملکی موکل فرموده که دست پس کردن
هر کس بندد را بحال تا نظر عبرت بغایط خود نماید که نعمتهائی که
باین زحمت بدست آید در عاقبت بچه نوع شود و نیز عبرت گیرد که
حامل چه خباثت بوده

فصل سیم از مقاله ثانیه در وظایف لباس است

اوّلاً شکر حضرت ساتر العورات را بجای آورد که رفع قبح عورت بدین
نعمت پوشیدن لباس نموده چنانکه فرموده قُل مَن حَرَّمَ زینَةَ اللهِ
الَّتی اَخرَجَ لِعِبادِه چه مراد از زینت پوشیدنست برای ایشان لباس و بدن
٢ و مطلقا مراء و نمودن لباس را چه نیک چه بد مذموم دانند حضرت
امام حسین فرموده مَن لَبِسَ ثَوباً یَشهَرُه کَساهُ اللهُ یَومَ القِیامَةِ ثَوباً
مِنَ النّارِ ٣ و حضرت امیر المؤمنین فرموده اِنَّ اللهَ جَمیلٌ یُحِبُّ
الجَمالَ وَ یُحِبُّ اَن یَرَی اَثَرَ النِّعمَةِ عَلی عَبدِه از باب اظهار نعمت و ابرو
البته لباسهای نیکو پوشید با ملاحظه مرتبه شان خود تا خدا را خوش
بد و بنده کان ذلیلش ندانند ۴ و نصیحت خیر لباس کل زمان
لباس اهله را گوش کرده لباس خود را بصور لباس اهل ان زمان کنند
٥ و بهتر انکه لباس از پنبه باشد چو اگر پنبه لباس پیغمبر و ائمه علیهم
بوده و کتان نیز لباس پیغمبران و بد نواهر بود و پشمینه پوشد مکی

در ضرورت ۶ و بفرموده وثیابک فطهر بجای لباسها کوتاه بگیرد
که بخاک آلوده نشود فرموده اند ما جاوز الکعبین ففی النار ۷ و
از لبس حریر و طلا مجانبت کلی ورزند مکروه و حرام و لباس علمای نیز برای
خود مهیا سازند ۸ و در لباس از حد خود تجاوز نکند و از لباس
متکبرین و مجنون و عصبیت مشتبه نیز احتراز فرماید ۹ و در لباسها
سعی کند که شبیه بنور است پس از آن زرد که فرح بخش بود پس از آن
سبز که شبیه اخلاط نور با ظلمت است و سرخ نیز در امثال مردم
نیز بد نیست و از سیاه اجتناب کند که شبیه بظلمت است مکروه در عبا
و عمامه و چکمه چرا که نور دیده را نشو دهد ۱۰ و بقدر وسع بنظافت لباس
بپردازد که دارا است دشمن را کور و غمزدا و رفع کند و از همگنان و
همسایگان برتری بجوید ۱۱ و پیچیدن و بستن لباس مؤکد نظافت
است و لباس صبا و عمامه را خصوصا با تحت الحنک بالخصوص بسته
پیچیده شود سیما مطلوب است ترک نکند ۱۲ و خوب است لباس
متعدد داشته باشد هر یک مخصوص بمقامی باشد ولی غیر از بیرونی
و سفری غیر از حضری باشد ۱۳ و زنان از لباس مردان و بالعکس
اجتناب کنند و مؤمن از لباس کافر نیز دوری کند ۱۴ و لباس
در ساعتی خوش بپوشد بالخصوص از نحس در عقرب اجتناب کند
۱۵ و هنگام پوشیدن لباس بسم الله گوید و برکت و توفیق
عبادت در او را از خدا جوید و بعد از پوشیدن نیز شکر خدا گوید

و در هر حال عمامه با توره ترک نکند ۱۶ و وقت پوشیدن بدو بجیب
وختم بشمال کند و در کندن بعکس و جامه مقدم بر زیر جامه پوشد
و زیر جامه نشسته پوشد تا نعم و هم رسد و درد خاصره محفوظ باشد
۱۷ و لبسنا ممدوح است تختم بیمین از نقره و نگین در بیخی و یاقوت
و عقیق و فیروزج و زمرد نماید و بعضی از اینها لبسنا موکد است
عقیق و فیروزج سالب فقر است ۱۸ و پیغمبر صلی الله علیه و آله
در باب عقیق فرموده تعصوا فانه من سنن اخوانی النبیین از سنت
پیغمبران است جای دیگر فرموده من بلغ اربعین و لم یحمل العصی فقد عصی
الله در حمل سالکی عصا باید سنت کرد

فصل چهارم از مقاله ثانیه در ذکر بعضی از آداب مسکن

اولا آنکه با اواسط اقلیم چهارم اقرب باشد تا موجب تساوی اخلاط
گردد بالجمله در اماکنه که هوا آن اقرب با عتدال است منزل نماید که موثر
اعتدال المزاج است ۲ و جائی اختیار کند که سلطان عادل و قاضی
منصف و طبیب حاذق و مسجد و بازار و حمام دائر و جمعیت اقرب باشد
و چون منشا تمام عدالت سلطان است با فقدان العیاذ بالله با فلدت
هجرت بد و انچه دیگر را لازم داند ۳ و علیکم بالسواد الاعظم را محط
نظر سازد و از بلاد حما الغنی مجانبت کلی فرماید ۴ و یمنعون الجار
ثم الدار همسا مومن و موصوف بصفات حسنه و اخلاق سنیه باید و
اهتمام فرماید ۵ و کوشش نماید که غیر از محارم واجب النفقه در آن خانه

منزل نکنند و از تنهائی در خانه نیز چند که فرو باید و غیر از خود و زوجه
محرمی معروف در سکنا دیگری لازم داند ۶ و امکنه مبنی که غیر مشرف
را اختیار کنند چه زمین را علیتی و شخصی است چنانکه در اخبار است
۷ و منافذ جانب زنان و موذیان اگرچه به بلند کردن دیوار است
مسدود کنند ۸ و آب جاری یا راکد را با بچاه را در منزل خود نیز
لازم داند ۹ و سقف از هشت ذرع بلندتر نکنند که علامت بلا و
مخافت و منزل شیاطین است مگر آنکه کبوترجای [illegible] آیة الکرسی
نقش نماید ۱۰ و مساکن و مقابر و مسبع و معیر [illegible] خانه
غیر [illegible] خارج باشد و منزل خلوت و جلوت [illegible] درون و خارج
منزلگاه خود و عبید و مهمانخانه و بزرگان و زنان و اطفال و حیوان
و نمازخانه و مطبخ و انبار و مبال و تابستانی و زمستانی هر یکرا بقدر
ضرورت و امکان بجای خود قرار دهد مثلا انبار را جائی محفوظ
و محکم سازد و منزل زنان و اطفال را و خلوت و مطبخ و مبال را جائی
خلوت تر و دورتر و جهة تابستانی بزرگ و شمال گیر و جانب جنوب [illegible]
مگر از خط استوا بجانب جنوب باشد و زمستانی کوچکتر و محفوظ و
خلاف شمال تر مسدود مگر از خط بجانب جنوب باشد و در همه صورت خلوت
خانه مسقف برای طاقهای شبنم لازم است و منزل شب را محفوظ و
روز را با صفا و روح هر یکرا بجای خود قرار دهد و صفا و روح خانه
حاصل میشود با آنکه خانه را وسیع و اطراف آن کوتاه و صحن [illegible]

بر حجره و اسجار لکن نشیمن نزدیک سبزه و بر فراز آن باشد قرار
دهد ١١ و بنیانهارا محکم و قوی کند و از اسراف و انواع کج
بنیها بپرهیزد و در بناها قصد ربا نکند که تا هفتم طبقه طوق
از آتش فرو زان شده بگردنش افتد و او را بر آتش اندازد و چیزی
او را نگاه ندارد مگر فقر آتش مگر آنکه توبه کند ١٢ و در تعمیر خانه
ها الکند مشابه و فرنا در بنا شد بعزو شد که فرموده اتقوا الله
ولله للسلوق حتی عن البقاع والبهائم ١٣ و خانه را از کثافات و
نجاسات که داخل است کلب و خنزیر پاک و پاکیزه کند ١٤ و آب
جاروب کردن خانه و کشودن و آب جاروب کردن در خانه پیش
از آفتاب هر روز موجب گشادگی روزی است ١٥ و بیوت عنکبوت
را نیز زایل کند که موجب فقر است و کثافات را در سوضع مخفی ببرند
١٦ و کوسفند و مرغ و کبوتر و کربه را راه و منزل دهد که منزل الهقان
را شیاطین اذیت رسانند و موجب نزول رحمت است ١٧ و در
شب در خانه را بسته کلید را مستور دارد و قبل از خواب چراغ
افروزد و اسراف در چراغ نبیند ١٨ و هنگام دخول بخانه
بر آرد و فره سوره حمد و توحید و وقت خروج برای کفایت مهمات
این دعا بخواند بِسْمِ اللهِ حَسْبِيَ اللهُ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ اَللّٰهُمَّ
إِنِّي أَسْئَلُكَ خَيْرَ أُمُورِي كُلِّهَا وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ خِزْيِ
الدُّنْيَا وَعَذَابِ الْآخِرَةِ و ادعیه بسیار است هنگام دخول

و هر وقت به هر زبان هرچه بخواند خوب است

فصل ششم از مقاله ثالثه در بعض آداب خواب

اولاً انسب آنکه قبل النوم چندان تدارک کند که اگر از خواب برنخیزد تحسر و ندامت بملاحظه

نباشد ۲ پس با خاطر بی غش و غل و احتیاط تکرار استغفار ان یفعل بنا

و صحبت دیگری در خاطر نباشد تدارک کند ۳ و مظالم خود را با مردم برادر

دیگر تنبیه نماید ۴ و تخلیه از بول و غایط چنانکه گذشت و تطهیر

از احداث صغیره و کبیره بغسل و وضو یا تیمم نماید ۵ و نفوذ حسد

و کینه از کسی به دل دارد بدر کند ۶ و در بعضی زمان خواب نوح

حرام دانند مگر کراهت نیز نخوابند ۷ و چنانکه دیگران خوابیده باشند

با موافقت کنند یا دور کنند ۸ و چنانکه در صحن مردم خواب بر

او غلبه بحیله از خود دور کند و گرنه از مجلس خارج شود ۹ و موافق غایط

حدیث سید علیه السلام بخشم قرائت نباید ۱۰ و شخص بقصد بیداری

آخر شب برای عبادت بخوابد تا ثواب قائم بودن را باشد هرچند

بیدار نشود ۱۱ هنگام خوابیدن آیة الکرسی یا دو آیه از سوره

یا دو آیه آخر سوره کهف را با هر سه را بخواند ۱۲ و ادعیه و آیات دیگر

نیز هست فوائد بسیار دارد ملاحظه کند ۱۳ و برخاستن اول وقت

است از کتب مبسوطه ضبط و مطالعه دارد ۱۴ و تعب معصیت در

روز مانع از برخاستن شب است ترک کند و خواب قیلوله و خواندن

آیه قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ

یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشرک بعبادة ربه احداً ۲
نیت برای بیدار شدن وقت مخصوص مجربست ۱۵ ودهن ظروف را
بسته دارد وچراغ واتش را خراب کند ودرخانه تنها نخوابد ۱۶ وحتی
الامکان خود را وعیال خود را از غیر از محارم مستور دارد بپرده افکنده
ومناظر را مسطح کردن وپشه بند بستن ۱۷ واگر بربام بخوابد مقدار
سر شب مجری باشد وگرنه نخوابد ۱۸ وبین طلوعین هنگام تقسیم ارزاق
است حرام نخوابد که موجب تنگ شدن رزق هم هست ۱۹ ودر روز کم
خواب کند وهنگام عصر موجب ضعف وحمق واکثار آن موجب کسالت و
بطالت است ۲۰ وکمتر از معتاد منشا بیهضمی است پس باید هر شخصی
بقدر میزان خواب خود بخوابد ومیزان به سن وعادت وابسته است ۲۱
وبر پهلو بخوابد بلکه اول بدست چپ که موجب هضم غذاست باید بدست راست
رو بقبله مانند مرده وبر پشت مانند محتضر بخوابد اما بر پشت خوابیدن
معاصین حیز کره است وبر باد خنده نخوابد وبیدار وبرخیزد واواسط
شب که بیدار شود یاد خدای کند فواید دنیا واخرت دارد ۲۲
هنگام بیدار شدن بگوید الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی
والیه النشور واگر خواب بد ببیند پناه بخدا برد وسه دفعه آب دهان
بجانب چپ افکند وبجانب دیگر بغلطد وآیهٔ انما النجوی را تا آخر
بخواند ۲۳ وخواب خود را نقل نکند مگر برای عالم بتعبیر وکسیکه اهل
از حسد باشد وکسیکه ناصح وسلیم الصدر باشد وخواب موجب

ابتدائی مشخص باشد نکو بود

فصل ششم در تدبیر علاج امراض است و این بر سه قسم است

اوّل تدبیر طبیعی چنان باشد که بکیاست و فراست و دانش که این مریض را این علم و ابزد و اعلاج باشد دوم بمداوا و تجربه چنان باشد که بکثرت خراولت و ممارست مداوا طبیعت و ادویه و امراض را با مثل معالجه نماید سوم بعلم طبابت چنان باشد که بعلمها که پیشینیان ضبط کرده و امزجه و طبیعت امراض و ادویه را بدرستی بتعلیم عمل نماید بدون مداخله خود اما علاج بدون طریقه اوّل و دوّم بخطا نزدیک است پس باید مریض یکی از این سه تدبیر بجوید و بقیه و ضعیف فانی حتی الامکان در دفع مرض خود کوشد و با غذیه و علاج کردن بر که باذنه چه فرموده اند الدواء ینفع ویبلی حاصل آنکه بلطایف علاج مزاج را تقویت کرده دفع مرض نماید و با عدم علم و ربط باین تدابیر با عجز لابد است از رجوع بطبیبی که باین صفات موصوف باشد ۱ آنکه از هر جهت خردمند و هوشمند باشد خاصه در فن طبابت حاذق و سریع الانتقال و ماهر باشد ۲ و در تشخیص امراض و تعیین علل تامل بسیار نماید و تا بتجربه نرسد رجوع باستشاره و استخاره نماید ۳ و صاحب تدبیر و فکر باشد و نظر در کتب حکما و اطبا بسیار نموده باشد ۴ و تجربه حاصل کرده بطبیعت ادویه و امراض مبتلا بوده باشد ۵ و آب و هوا و طبیعت هر شهر نیکو شناسد و از احوال

بنجوم و فلکیات نیز واقف باشد و از علم اختیارات نیز اطلاعی داشته
باشد ۷ و بفصول سال و اوقات و طبایع اصناف خلق مجرب
و در شناختن ادویه و اغذیه و ساختن معاجین و جوارشات و کردن
جوهریات و ادهان و طریقه شرب و استعمال آنها ماهر باشد ۸ و متصف
بصفات حسنه و با عفت و خوش سیرت و خالی از کبر و حسد و خود
پسندی باشد ۹ و خوش صورت و با جامهای پاک و خوشبو و خوش
خو و با طلاقت و ذکاوت لسان باشد و خیرخواه همیشه در کار داشتن باشد
و در حفظ پرستاران او را هوشیار کنند و سرآمد تمامی اختیارات او
اقبال و بخت و حسن مآل و خطر و فایده

فصل هفتم از مقاله ثانیه در تدبیر اداب جماع است

بملاحظه شد از فصل امر جماع بما سبق در مقاله اولی چنانکه باید
تا ملاحظه هویدا کرد و بعضی اداب و ترتیبات انرا در پیش اشاره نمودیم
پس به تکرار ان نپردازیم

فصل هشتم از مقاله ثانیه در تدبیر استماع و تکلم

اولا بدانند زبان خلقتی عظیم و ابداعی بزرگ است چه هر عضوی از
اعضا را کاری داده اند خاص ان و زبان با انکه عمل خاص بخود
دارد تصرف در تمام امور و وظائف دیگر اعضا نیز کند بدین سبب
است که ثواب و عقاب وی زیاده از سایر اعضا است انتظام امور
دنیا و همچنین اخرت بسته بزبان است پس حکیم علی الاطلاق این خلقت

عجیب صنعتی عزیزست برای کاری کرده که باید از آن زبان داشت کمال

اعلان کلمه حق و سؤال و تعلیم و سلام و جواب آن و تسمیه و تحمید

در اول کارها و استثنا در اول امور و تسمیت عاطس و جواب آن و آخر

و ذکر و شکر الهی در همه حال و مناجات و سایر عبادات و نشر فضائل

و مناقب اهل بیت علیهم السلام و صلوات فرستادن بر ایشان و امر بمعروف

و نهی از منکر و شکر منعم و حفظ القرآن و نصیحت و قول معروف و اشاعت

مسئله و نشر مسائل و امثال اینها و از امثال کذب و بهتان و غیبت

و نمامی و فحش و دشنام و افساد و دو زبانی و کلمات لایعنی و بیهوده گوئی و

خودستائی احتراز کنند و در این گونه کلمات شرکت با غیر نکنند و

از استماع آن اجتناب نمایند و در کتاب مهیج القلب فضائل و رذائل

زبان را بالکل ایراد کرده ام رجوع بآن کنند ۴ و در همه حال شنودن

و نه از فرزند از کهنه باشد چه او را دو گوش داده اند اما یک زبان

و گوش آلت کمال نفس است اما زبان موجب ضلالت بدنی مرباع

از صد و هنر در مکن پیشی صفت هر گوش را

نقل گوهر پنهان تا بود نقد پوشیده را

در جواب هر سوالی حاجت گفتار نیست چشم بینا علاج عیب خواهد لب خموش

تا علم بمطلبی نداشته باشند نگوید الطاف عمر را درست نکرده ادا نکنند

سعدی مزن بی تامل بگفتار دم نکو گو اگر دیر گوئی چه غم ع و

از غیر وی سوالی کنند مبادرت بجواب نکند ۵ و در بعضی نمکرده

میان جمعی باشد که سؤالی از ایشان شود بر دیگران پیشی نگیرد در جواب
۶ و اگر از وی سؤالی کنند عجله و شتاب در جواب نکند ۷ و جهد
بلیغ نماید تا جواب وی مطابق سؤال باشد ۸ و چون بخبر احتیاج
بحکایت کردن از شخصی افتاد بنیکوئی اسم از وی برد ۹ و سؤال
را در روز کند عذر را در شب خواهد چه حیا در چشم است و در
روز روشن حیا بیشتر بود از رد سائل و گناه کار و در شب جری تر شود
در اظهار عصیان خود و عذر خواهی ۱۰ و در محاوره از مجادله و
درشت گوئی اجتناب نماید ۱۱ و حتی الامکان بحسب فکر ایراد
مستمع در لطائف و اقوال جهد نماید ۱۲ و از الغاز و الفاظ پیچیده
و مستهجن و سخن مشکل اورده احتراز کند ۱۳ و از تعریضات و
کنایات خصوصا با بزرگان دوری لازم داند ۱۴ و اگر خوضی
در مطلبی باشد بحسب ادراک سامع با مثلهٔ موضحه گوشزد ۱۵
و قبل از اتمام سخن دیگری در جواب و سخن قطع مطلب او نکوشد ۱۶
و بتعجیل در انکار و ابطال قولی نکند هر چند ظاهر الفساد باشد سعدی
چون غلط بینی و شتاب مکن که نباید که خود غلط باشی ۱۷ و انکار
و ابطال قول بزرگان روا ندارد مگر بالطائف الحیل و قول سفها را
انکار نکند ۱۸ و از مخالطهٔ عوام و زنان و کودکان و دیوانگان و مستان
حتی الامکان دوری کند ۱۹ و در مقام بگوید و از غیر مقام گفتن احتراز
جوید که گفته اند ضرطه بمقام به از کلام بی مقام است سعدی

خامشی محض هم بکنج ادب هرگز گوینده سفسطه باشی ٢٠ و مناسب مجلس
و اهل آنرا در ادای سخن از دست ندهد ٢١ و با بزرگان کمتر سخن
گوید و هنگام سخن گفتن با ایشان سر در پیش افکند و با خضوع
سخن گوید ٢٢ و در مکالمه با بزرگان بعد از توجه بجواب ابتدا بحمد و
ثنای ایشان نماید ٢٣ و سخن را بملایمت ادا کند و تکرار سخن نکند
مگر با کمال ضرورت ٢٤ و هنگام تکلم از حرکات دنا عضا اجتناب
نماید مگر اصل تکلم موجب اشارات باشد ٢٥ و خوش گوئی را پیشه
خود کند و از مزاح خارج از اعتدال احتراز کند ٢٦ و در هر جا
امثال و اشعار لطیفه و حکایات مناسبه در مقام بکار دارد ٢٧
و اگر انکار قولش کنند با تاکید گوید و با تاکید هم اگر قبول نشود ابرام
نکند ٢٨ و چنانچه ضرور شد عوض تصریح در مستهجنات اکتفا
بکنایات نماید ٢٩ و هر چند با خصمان کلام گوشد هنر آنست که
بحسب استعداد شنوندگان بود ٣٠ و حتی الامکان سؤال نکند مگر از
علم عالم و از بزرگان اصیل و از والدین و رفیق ممتحن ٣١ و چنانچه
متکلم باطل گوید تا آخر بعد از تمام کلام وی سخن گوید بر وجهی که
موجب طعن او نشود ٣٢ و چنانچه مطلبی گویند که مطلع باشد اظهار
نکند مگر بعد از تصدیق نماید ٣٣ و در بین سخن متکلم هیچ
گونه سخن نگوید حتی با دیگری بلکه توجه با متکلم نماید خصوصا اگر از
بزرگان باشد ٣٤ و چنانچه خصم او بر حق او انصاف داده تصدیق

کند

کند ٣٥ و مداخله در مکالمات دیگران نکند مگر کاو را مشارکت
دهند ٣٦ و چنانکه دو نفر سخن گویند که از وی پوشیده دارند
استماع نکند و خود را بکاری دیگر مشغول دارد

فصل نهم در بعض آداب حرکت و سکون بر وجه حسن

اولاً الذین یمشون علی الارض هوناً که عبارت از حرکت مطابق خلقت
است ملاحظه کند ٢ و بحکم الانسان حریص علی ما منع بحیلت قلت
مراوده خود را عزیز کند ٣ و مراوده با عالم عادل عاقل یا باذل و
اعیان ذی شرف ناصح و دود و مستمع نافع نماید ٤ و بجهت مراوده که بعد
که در انتظار خوار نشود و گرانی بر طبایع ناس نکند ٥ و قبل از اذان
برون نرود مگر بعنوان اتمام و همچنین بعد از غروب نرود مگر با
مسجد ٦ و بطریق السنة که بعد الاذان ... البصر از خانه بیرون
رود ٧ و هنگام بیرون شدن و دخول در خانه اهل خانه را
اعلام کند ٨ و از مجامعت زنان ناجوان عبوس ... هذا
٩ و اگر زنان بر خوردار نبیند تا از عقب ما بگوید که
در گذشتن از آنها نظر جانب آنها نکند ١٠ و تحویل ازدحام کنند را در
ساعت خوش و در شب و روز جمعه کند ١١ و از سرعت حرکت
که علامت خفت عقل و بطوء حرکت که کسالت و نحوست نیز باشد که علامت
اجتناب کند ١٢ و در ملا برهنه نکند مگر دو دست و در خلا
از زانو تا ناف خود پوشیده دارد ١٣ و همواره با استقامت

در بعض آداب حرکت و سکون

حرکت کند و سر و دست و کتف حرکت ندهد ۱۴ و غالباً بمجلسی در
که همکنان خود زیاد بزرگ در آنجا باشند ۱۵ و نظر افکند براهی که
میرود و باطراف ننگرد بطوریکه موجب ظهور آثار حزن نشود و در
سواری کمال استقامت و وقار بکار برد ۱۶ و در راه رفتن خصوصاً
سواره کمال تواضع بنسبت با همراهان و عابرین نماید ۱۷ و مطلقاً
سبقت بر بزرگتر از خود نگیرد مگر مأمور باشد ۱۸ و از مواضع
تهمت اجتناب فرماید خصوصاً خلوت کردن با اجنبیه را ۱۹
و داخل در خانه دیگری بی‌خبر نشود و دیگری را تا اجتناب فرماید ۲۰
و از مجالس لهو و لعب و بیعاری و بیکاری و دودمان احتراز کلی نماید
۲۱ و خود را نزد هیچکس عزیز نداند و حرکاتی که عزیزانه نکند
۲۲ و در مجالس بزرگان حاضر نشود مگر برای حاجتی و زیاد طول
ندهد ۲۳ جای خود را در مجلس بشناسد نه فروتر بنشیند و نه برتر
۲۴ و چنانچه در حد او جایی نباشد هرزو برتر نشستن خوش آیند
از برتر دور کردن بی اضطراب مراجعت نماید سعدی چو میدانی بزرگ نیستی
بناچار بنا بسینه چسبیدن بالا نشستن بجای خویش بنشین به بودی
که از اسب افتادن و گردن شکستن و اگر غفلة برتر از مکان خود نشسته
باشد هنگام التفات بگردد و گرنه شاید او را بگردانند ۲۵ و چون بمجلس
مهتر مجلس باشد در غم جای کسی نباشد چه بلندی او داشته زیر
۲۶ و در نشستن جمع ننشیند دو زانو و مؤدب و مستقیم ۲۷ و همواره

بال با مهتر جلوس کند و در مجلس زیاد حرکت نکند و زیاد برنخیزد و زیاد
بند شد نکند ۲۸ و با چیزی از اعضای خود و با چیزی دیگر نیز ملاعبه
نکند ۲۹ و دست به دهان و دماغ خود نکند و از خاراندن بدن
اجتناب کند ۳۰ و نخوابد یکسره بنا و بر دو سر بروی دست و زانو
نگذارد که اثر و مورث غم و کسالت است ۳۱ و از خمیازه کشیدن
و انگشت شکستن و سخن کشیدن خلط بینی احتراز کند ۳۲ و انداختن
آب دهان و خلط سینه و دماغ مجتنب فرماید مگر با عدم اطلاع دیگران
۳۳ و آب دهان و دماغ با دست و دامن و آستین و لباس خود یا دیگری
پاک نکند بلکه با دستمال مخصوص ۳۴ و همواره خوشروی و انبساط
پیشه خود فرماید ۳۵ و در خانه دیگری که وارد شود البته چشم خود
محفوظ کند ۳۶ و چون کسی چیزی بنویسد یا رقعه بخواند از نظر کردن در
آن احتراز کلی فرماید ۳۷ و اگر مجلسی وعده کرده اند که دیرتر از وقت
وعده البته وارد شود بمقتضای مجلس فکر کند زودتر برخیزد ۳۸ و اگر کسی
بر او وارد شود کمال اهتمام در احترام او کند و کسیکه وارد مجلس شود
فکر کند زیاده از شأن او و تواضع بجا آورد ۳۹ و با هر کسی بنوع مخصوص
دلنوازی فرماید چنانکه گویند تا مزاجت در دو لوغ با خدا باشد ۴۰
و در آداب حرکت و سکون و آداب خواب و دیگر لوازم را ملحوظ دارد خاتمه
و اگر بعض آداب مرقوم نزد او دشوار باشد متشدد باشد بندانند

تذنیب

چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی
مسلمانت بزمزم شوید و هندو بسوزاند

در بعض آداب تعزیه جناب سید الشهدا علیه السلام

و از جمله مواضعیکه دانستن آداب حرکت و سکون و تکلم و استماع و
سایر آداب آن لازم است مجالس تعزیه جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداء است
که در این زمان رایج‌ترین مجالس و دائرترین محافل است چه بهتر و
بجانب و برتر و ساقطتر است لا اثر بعد عین هیچیک از مسلمین
به ذیل کرم ابی عبدالله الحسین نمی‌نشیند مگر آنکه سعادت فضا حاجت
عظیم خود را در این رهگذر مشاهده نموده کدام خانواده است که از
این عزاداران شد و از حوادث روزگار محفوظ و برکنار نگشت یکنفر
از قومی چنانکه این گشته بجائی نرسید مگر که طائفه و قومش بزوال شدند
بسی پیره زال شکسته بال که با پیشاروی تا آنکه حال خود را بنزاه غالب
شد نمیدانم چه قلیل بیچاره کان غور کرد بجز منت ... خود در این درگاه
شاهنشاه جهان گشته کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة
مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء چکند بیچاره کسیکه دیده
اش از دیدار این نور کور و از قبول این فیض عظیم برکنار و مهجور است
شعر با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی تا بیخبر بمیرد در عین خود
پرستی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون شعر
هم جمال تو ببینم چه چشم باز کنم هم شراب تو بنوشم چه لب فراز کنم
هزار کوه بلنگم بهر رهم که برند رهی که آن لب تو نیست ترک ناز کنم
بالجمله در این باب و ... مشمول رحمت حضرت عزیز ابوابی این است

فصل نهم از مقاله ثانیه

بلکه اکثر سابقه کشوده نشده صد چشمه بمرور دهور و نکته این اسان
در اعوام و شهور بکر انده‌اند در هر یک عشاق و مداخل اغنیا و بی‌کار آنکه
نزدیک بان رسیده است اسرش مند رسی بعبارت منظم نکرده تا
در این زمان کار منبر و محل مصاعب پهلوانان و با قصه حسین کرد خواند
همه تا کشته چه شده‌اند تغلب با یکدیگر و دروغ و حکایات اجلاف در قص
کردن و حرکات سفیهانه و مثل احترام وحشیانه نسبت به امام علیه السلام و
اهل بیت آن حضرت و بعض سوانح اکثر اهل کوفه و شام سر کردند بعضی
از این حکایت‌ها اجلاف و بدکیشان بی انصاف نسبت بخدا امام علیه السلام از آنها
بیزار و انها از ساحت قرب آن بزرگوار بر کنارند نه اینکه این سرور
نبیرۀ پیغمبر و عزیز خالق اکبر و نور دیدۀ علی مرتضی و سرور سینه
فاطمه زهرا و علیا مخدره زینب بعد از فاطمه بر تمامی زنان عالی نسب
برتری داشت با این مراتب در این گونه کار این بزرگوار مقابل لشکر شقاوت اثر
امری و تبدل از بیان حسب و نسب و مراتب فضیلت و شرف خود برای برائت
ذمت خود فرمود ما حلالی حرام کرده‌ام یا حرامی حلال نموده‌ام تا بدعتی
در دین پیغمبر گذاشته‌ام عرض کردند نه فرمود فبم تستحلون دمی
یعنی با این مراتب فضل و شرف که مراست چنانچه حرامی را حلال کرده بودم
قتال با من که ما هیچ نداشت حال کجا است چنین کسی با متابعت و تولی
با چنین بزرگواری و حال آنکه این جماعت با متابعت و خلوص و حذو و نعل
با نعل با این بزرگوار بخشش و بهشت با چه لغتی و شیوه نام ایشان بر کسی

انحصر دست وباید چشم شفاعت داشته باشد پس اوّلاً باید بقدر کفایت
تحصیل علم کند تا امتیاز صحیح از سقیم وصدق از کذب بدهد انشاء الله تعالی
۲ و در اوّل کار نسبت باخبار معتبره پرداخته وخود را عادت بکند
بدهد که در حفظ و ترتیب اخبار و آثار جدّ بلیغ نماید و از تغافل بپرهیزد
۳ در بالای منبر تألیف شتات و ترتیب متفرقات دهد مطلوب نه
آشنا از بکر شنیده سخن گفتن چه تعشق موجب اقبال قلوب و هر بدیعی را دلی
مرغوب و هر کسی بمقتضای میل خود بهره برد مگر که مبتدی را او را ممکن نباشد
۴ و آداب حرکت و سکون و استماع و تکلّم و اکل و شرب و لبس و تنظیف
را چنانکه نموده شده نموده شود و با کمال اهتمام ملاحظه نماید چه معاشرت
این طایفه با مهتران و همچنین با کهتران بسیار است مؤدّب باین آداب
این طایفه عزیز الوجود ۵ بمقتضای فضل و ایام اظهار حزن و سرور
نماید ۶ و از هر چیز که بان بزرگواران نسبت و تعلقی دارد احترام
نماید حتی از منبرها و طوقها چه رسد بعلما که در رب النوع ابتداء اند ۷
و چنانچه خود نیز باصل و فرع مالک باشد سهمی از آن بمصرف فقرا اهل حق
رساند ۸ و تکبر و نخوت را از خود دور کند و مغرور نشود چه این صفت
با این طایفه نزدیکست و بداند که استماع مستمعین نیز برای خصوصیتی است
در خود او ۹ و حسد با همگنان نورزد خصوصا با استادان حرمت
نگاه دارد ۱۰ و با کمال ادب و خضوع و طهارت بر منبر برآید بلکه خود را از
نجاسات باطنیه و ظاهریه طاهر دارد و الاولی منبر گوید که منبر جای

نه مجانبی با کان ۱۱ و از طول لبث با که مورث تنفر جلسا و طبایع گردد و همچنین ودکان

اختصاص باکه دلبستگی قلوب را مانع باشد احتراز نماید بلکه اقتضای مقتضای

مند
مجلس نماید ۱۲ واکر هم‌نشین علما باشد بعربی گفتن اولی است چنانچه با عوام

با فارسی و الا با فارسی اکتفا کنند و در ادای کلام ملاحظه مراتب عقول و حس عوام

نیز نماید چه فرموده اند کلّم الناس علی قدر عقولهم ۱۳ و در اول مجلس

ضرور نیست والا با استعداد هم‌نشین مشغول بودن اختصاص مهمتم مطلب

سابق را کو بیاد خلل در قلوب است مگر آنکه مجلس کلها از استعداد باشد در

هر صورت کلام شیخ مناسبت با کلام سابق بر او نباشد ۱۴ و چنانچه طارحین

مجلس با مشکله مستمعین کسل نهاد که در مطلب امثال قلوب باشند و منظور باید

بلطائف دهد و با علم امثال اهل مجلس با امکان لطائف فقه اجلاب قلوب

د
نماید و با عدم نا ثبات ابرام نکنند ۱۵ و اهتمام در اظهار حزن و اندوه

مکر
بلکه گریستن نماید که در نا میشهر اهداد اب ایشت ۱۶ و تنها که صبر زند

کرب اختیار شود تا مقام اظهار اضطرار در صبر کشیده شود ۱۷ واکر

اتصاحبان وان باشد چندان که آزدرا واز نکنند بلکه در مقدمه تا در آن

بین یکی دو شعری در مقام خود با صوت حزین بخوانند ۱۸ والتماس سکینه بعیز خوص

ده الثقات فرماید با صل مقتو کرامهم عزاو گریستن بر حضرت سیدالشهدا

علیه السلام است نه هاهوی جوانان وشیون کردن زنان پیر مانند مصیبت

زدگان دیگر مصیبت با مشغول بین کر مصیبت شود و بنکو مستو ترکند حال

بنث
صاحبان دیگر مصیبت اجمالا جز خفا نه وضع آنها حرکتی کنند با فی ظاهر با مانی

تجنب صحبت غیر برای کاری کرده که بباید از آن را اجتناب
اعلان کلمهٔ حق و سؤال و تعلیم و سلام و جواب آن و تسمیهٔ مجید
در اول کارها و استثنا در اول امور و تسمیت عاطس و جواب آن
و ذکر و شکر الهی در همه حال و مناجات و سایر عبادات و نشر فضایل
و مناقب اهل بیت علیهم السلام و صلوات فرستادن بر ایشان و امر بمعروف و
نهی از منکر و شکر منعم و حفظ الغیبه غیبت بمعروف و افشا
مستبشر و نشر مسائل و امثال اینها و از امثال کذب و بهتان و غیبت
و نمامی و فحش و شتم و افشا و دو زبانی و کلمات لایعنی و بدگوئی و
خودستائی احتراز کند و در این گونه کلمات شرکت با غیر نکند و
از استماع آن اجتناب نماید و در کتاب صحیح آفات و فضایل و وزن
زبان را بالکل ایراد کرده ام رجوع بآن کنند ۲ تد هرچه شنود
و بی افزون از گفتن باشد چرا او را دو گوش داده اند و یک زبان
و گوش آلت کمال بعضی است و زبان موجب تضییع بیشتر رباعی
از صدف پر در مکن همچون صدف هر گوش را
قفل گوهر ساز یاقوت زمرد پوش را
در جواب هر سؤالی حاجت گفتار نیست چشم بینا و لب خاموش اهل بصیرت را
تا علم بمطلبی نداشته باشد نگوید و اطراف میسر درست نکرده ادا کند
سعدی مزن بی تامل بگفتار دم نکو گو اگر دیر گوئی چه غم
از غیر وی سؤالی کنند مبادرت بجواب نکند ۵ و در مقاله کرد

مبادا جمعی باشند که سؤالی از ایشان شود دیگران پیشی نگیرند در جواب
۶ و اگر از وی سؤالی کنند عجله و شتاب در جواب نکند ۷ و جهد
بلیغ نماید تا جواب وی مطابق سؤال باشد ۸ و چنانچه احتیاج
بحکایت کردن از شخصی افتد نیکوتر اسم از وی برد ۹ و سؤال
را در روز کند عار دارد در شب چون همه چیز چنان در چشم است در
روز روشن چنانچه اندر ستر گناه کار در شب جهی ترسد
در اظهار عیب اخوان و عذر خواهی ۱۰ و در محاوره از جدال و
درشت گوئی اجتناب نماید ۱۱ و حتی الامکان بسبب امکان لین
مستمع در الفاظ و اقوال جمیله دارد ۱۲ و از الفاظ و الفاظ بیهوده
و مستهجنه و غریبه مشکله او از آن احتراز کند ۱۳ و از لغو و بهتان و
کنایات خصوصا با بزرگان دوری لازم داند ۱۴ و اگر غموضی
در مطلب او باشد بسبب ادراک سامع با مثلهای واضح گویا شود ۱۵
و قبل از اتمام سخن دیگری در جواب سخن وی مطلبا و نکوشد ۱۶
و بتعجیل در انکار و ابطال قولی نکند هرچند ظاهر الفساد باشد سعدی
چون غلط بشنوی شتاب مکن که مبادا که خود غلط باشی ۱۷ و انکار
و ابطال قول بزرگان روا ندارد مگر با لطایف الحیل و قول سفها را
انکار نکند ۱۸ و از مخاطبه عوام و زنان و کودکان و دیوانگان و مستان
حتی الامکان دوری کند ۱۹ و در مقام بگوید و از غیر مقام گفتن احتراز
جوید که گفته‌اند ضرطه بمقام به از کلام بی مقام است سعدی

خامشی

خاموشی گزیند و ادب نگه دارد اگر گوینده سفیه باشد ۲۰ و مناسب مجلس
و اهل آن از درآمدی سخن از دست ندهد ۲۱ و با بزرگان کمتر سخن
گوید و هنگام سخن گفتن با ایشان سر در پیش افکند و با خضوع
سخن گوید ۲۲ و در مکالمه با بزرگان بعد از توجه بحق ابتدا بحمد و
ثنای ایشان نماید ۲۳ و سخن را بمبتدا ابتدا کند و تکرار سخن نکند
مگر با کمال ضرورت ۲۴ و هنگام تکلم از حرکت دادن اعضا اجتناب
نماید مگر اصل تکلم موجب اشاره باشد ۲۵ و خوش گوید اما بخیر
خود کند و از مزاح خارج از اعتدال احتراز کند ۲۶ و در هزل
امثال و اشعار لطیفه و حکایات مناسبه در مقام بکار دارد ۲۷
و اگر انکار قولش کنند با تاکید گوید و با تاکید هم اگر قبول نشود ابرام
نکند ۲۸ و چنانچه ضرورت عوز بگفتار مستمعی افتد اگر تواند اکتفا
بکنایات نماید ۲۹ و هرچند در اختصار کلام کوشد بهتر است تا
بحسب استعداد شنوندگان ۳۰ و حتی الامکان سؤال نکند مگر از
علم عالم و از بزرگان اصیل و از والدین و در وقت محبت ۳۱ و چنانچه
متکلم باطل گوید یا قاصر بعد از تمام کلام وی سخن گوید به وجهی که
موجب طعن او نشود ۳۲ و چنانچه مطلبی گوید که مطلع باشند اظهار
نکند مگر بعد از تصدیق نماید ۳۳ و در بین سخن متکلم هیچ
گونه سخن نگوید چه با دیگری بلکه توجه با متکلم نماید خصوصا اگر از
بزرگان باشد ۳۴ و چنانچه خصم ابر خود فقط انصاف داده مفضل

کند ۳۵ و مداخله در مکالمات دیگران نکند مگر که او را مشارکت
دهند ۳۶ و چون دو نفر سخن گویند که از وی پوشیده دارند آن را
استماع نکند و خود را بکاری دیگر مشغول دارد

فصل نهم در بعض آداب حرکت و سکون بر وجه حسن

اول ۱ الذین یمشون علی الارض هوناً که عبارت از حرکت مطابق خلقت
است ملاحظه کند ۲ و بحکم الانسان حریص علی ما منع بجهت قلت
مراوده خود را عزیز کند ۳ و مراوده با عالم عادل عاقل یا اذله
اعیان ذی جود و ناصح و دوود و بمشاورت نافع نماید ۴ و بجهت مراوده کند
که در انتظار خود و کذبی بر طبایع ناس ثقیل نکند ۵ و قبل از آفتاب
بیرون نرود مگر به مسجد یا حمام و همچنین بعد از غروب نرود مگر به
مسجد ۶ و بعد از السنکه [illegible] از خانه بیرون
رود ۷ و هنگام بیرون شدن و دخول در خانه اهل خانه را
اعلام کند ۸ و از میان جماعت زنان یا جوانان عبور ندهد
۹ و اگر زنان برخورد از پیش راه نه بر تا از عقب تا بپوید که
در گذشتن از ایشان از راه حنی یا بها نکند ۱۰ و تحویل را ملکه نکند تا در
ساعتی خوش و در شب روز جمعه کند ۱۱ و از سرعت حرکت
که علامت خفت عقل و بطؤ حرکت که علامت کسالت و نخوت نیز باشد
اجتناب کند ۱۲ و در ملا برهنه نکند مگر دو دست و در خلا
از زانو تا ناف خود پوشیده دارد ۱۳ و هموار با استقامت

حرکت کند و سر و دست و کتف حرکت ندهد ۱۴ و غالباً بمجالسی درود
که همگنان خود زیاده بر او در آنجا باشند ۱۵ و نظر افکنده براهی که
میرود و باطراف ننگرد بحدیکه موجب ظهور آثار جنون شود و در
سواری کمال استقامت و وقار بکار برد ۱۶ و در راه رفتن خصوصاً
سواره کمال تواضع نسبت با همراهان و غائبین نماید ۱۷ و مطلقاً
سبقت بر بزرگتر از خود نگیرد مگر نیابت مأمور باشد ۱۸ و از مواضع
تهمت اجتناب فرماید خصوصاً خلوت کردن با اجنبیه را ۱۹
و داخل در خانه تاریک نشود و مکث در آن را اجتناب فرماید ۲۰
و از مجالس لهو و لعب و بیعاری و بیکاری و دوستان احتراز کلی نماید
۲۱ و خود را نزد هیچکس عزیز ننماید و حرکات غرائب نکند
۲۲ و در مجالس بزرگان حاضر نشود مگر برای حاجتی و زیاد طول
ندهد ۲۳ جای خود را در مجلس بشناسد فروتر بنشیند و نیز
نه ۲۴ و چنانچه در حد او جا نباشد فروتر نشستن خوشتر است
از برتر کردن بی اضطراب مراجعت نماید سعدی چه میدانستی اقتضای
بناچار بنا بستی چنین بالا نشستن بیجا خویش رفتن به بودی
کز اسب افتادن و گردن شکستن و اگر غفلة برتر از مکان خود نشسته
باشد هنگام التفات بگردد و گرنه شاید او را بگردانند ۲۵ و چنانچه
مهتر مجلس باشد در غم جا گزیدن نباشد چه بلندی او دانسته است
۲۶ و در نشستن جمع ننشیند و مؤدب و مستقیم ۲۷ و هموار

ایشان با مهتر مجلس کند در مجلس باد حرکت نکند و پا دراز بر بخیه بر زند
اند شد نکند ۲۸ و با چیزی از اعضای خود و یا چیزی دیگر بتر ملاعب
نکند ۲۹ و دست بدهان و دماغ خود نکند و از خمیازه اندن بدن
اجتناب کند ۳۰ و خود را بدیگری نزدیک نسازد و بروی دست و زانو
نگذارد که اثر و مور شعر وکسالت است ۳۱ و از خمیازه کشیدن و
انگشت شکستن و سحر کشیدن خلط بینی احتراز کند ۳۲ و از آنکه
آب دهان و خلط سینه و دماغ بجنبد فرماید مگر با عدم اطلاع دیگران
۳۳ و آب دهان و دماغ با دست و دامن و آستین و لباس خود یا دیگری
پاک نکند بلکه با دستمال مخصوص ۳۴ و همواره خوشروی و انبساط
پیشه خود فرماید ۳۵ و در خانه دیگری که وارد شود البته چشم خود
محفوظ کند ۳۶ و چون کسی چیزی بنویسد یا رقعه بخواند از نظر کردن در
آن احتراز کلی فرماید ۳۷ و اگر مجلسی وعده کرده اند که در برخاستن وقت
وعده البته وارد و بمقتضی مجلس فکر کرده زودتر برخیزد ۳۸ و اگر کسی
بر او وارد شود کما لا هتمام در احترام او کند و کسی که وارد مجلس شود
فکر در بازه او شان او بتواضع پیش کند ۳۹ و با هر کسی بنوع مخصوص
دلنوازی فرماید چنانکه گویی با من است در دو مفرغ با خلا باشد ۴۰
و در آداب حرکت و سکون و آداب خواب و دیگر لوازم را ملحوظ دارد خاتمه
اگر بعض آداب بر قوم نزد او دشوار باشد متفقین شدید نه آند
عرفی مسلمانت بزمزم شوید هندو بسوزاند نظم
چنان با نیک و بد بسر کن که بعد از مردنت عرفی

در بعض

در بعض آداب تعزیه جناب سید الشهداء علیه السلام

و از جمله مواضعیکه دانستن آداب حرکت و سکون و تکلم و استماع و سایر آداب آن لازم مجالس تعزیه جناب سید الشهداء ارواحنا له الفداست که در این زمان رایج ترین مجالس و دائرترین محافل است چه در بلاد و بلدان و چه در بر و بسائط غبرا نیست لا تری بلدة عینی هیچ ملکی از ممالک بلکه کوهی را که ابی عبدالله الحسین نشیند مگر آنکه معاینه قضاء حاجات عظیمه خود را در این درخانه مشاهده نموده کدام خانواده است که از این عزاداران شد و از حوادث و نکبات محفوظ و بر کنار نگشت یکنفر از قومی جنگ با این کشتی نجات نزد مگر که طائفه و قومش بزوال شدند بی بهره زال شکسته بالکه با ایثار دو کلاف از غزال خود را بنزاع عالم مقام شد نه و چه قدر بیچارگان عور که به مقصود خود در این درگاه شاهنشاه جهان گشتند کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مأة حبة والله یضاعف لمن یشاء چکند بی بهره کسیست که دیده اش از دیدار این نور کور و از قبول این فیض عظیم بر کنار و مهجور است شعر زاهد مدعی مکو تیدا سرر عشق مستی تا بی خبر بمیرد در عین خود پرستی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون شعر

همه جا بتو ببینم همه چشم باز کنم همه شراب بتو نوشم همه لب فراز کنم
ره کوی تو بلنگم بره که برند رهی کشان بسوی تست تن ناز کنم

بالجمله در این اوقات مرسوم و رسم حضرت تعزیه برای این امت

بلکه احمد سالها بیکشوند نشانه صحیحه عقیقه نبوده و مشهور و نیکوتر این است
در اعتقاد و شهود بلکه از دیاران در هر سالی و همه اهل اعیان و بی که انکار
نزد ایشان نسبت ایشان سادات نشر منابر دنی ببیانش منطمس کرده‌اند تا
در این زمان کار منبر عمل مصاعب پهلوانان و با قصه حسین کرد خواند
همه معنا کشته همچنین آن تغلب با یکدیگر دروغ و حیات اجلاف در رقص
کردن و حرکات سفها و هنل احترام و حیثیتها نسبت با امام علیه السلام و
اهل بیت آنحضرت و بعض سوا اینها اکثر اهل کوفه و شام ستم کردند بعضی
از این جنبه‌ها اجلاف و بدینکیهای بی انصاف نسبت بخدای ائمه علیهم السلام از اینها
بیزار و اینها از ساحت قربان بزرگوار بر کنار اند نه اینکه این سرور
بنیره پیغمبر و عترت خالق اکبر و نور دیده علی مرتضی و سرور سینه
فاطمه زهرا و علیا مخدره زینب بعد از فاطمه بر تمامی زنان عالی نسب
برتری داشت با این مراتب را این لحن کار را نبرد کوه او مقابل لشکر شقاوت اثر
امد و لعبا ز بیان حسب و نسب و مراتب فضیلت و شرف خود برای برائت
ذمت خود فرمود آیا حلالی حرام کرده‌ام یا حرامی حلال نموده‌ام یا بدعتی
در دین پیغمبر گذاشته‌ام عرض کردند نه فرمود فبم تستحلون دمی
یعنی با این مراتب فضل و شرف که مراست چنانچه حرامی را حلال کرده بودم
قتال با من که هیچ نداشت حال کجاست چنین کسی یا متابعت و تولی
با چنین بزرگواری و حال آنکه این جماعت ادعای متابعت و خلوص و محبت و نقل
با اعمال این بزرگوار بحثی و طعنی با بیچه بعشق و شنو تا منابشان بر کنند

بحضور دست و باید چشم شفاعت داشته باشد پس اوّل باید بجهد تمام
تحصیل علم کند تا امتیاز صحیح از سقیم و صدق از کذب بدهد الا ان یشاء الله تعالی
۲ و آنکه اوّلا کار دست بنا اخبار معتبره پرداخته و خود را عادت بکذب
ندهد ۳ در حفظ و ترتیب اخبار و آثار جدّ بلیغ نماید و ابی تغافل نورزد
۳ در بالای منبر تالیف شتات و ترتیب متفرقات دهد مطلوب تر
است تا از تکرار سخن گفتن به تغنی موجب اقبال قلوب بهمه جهت بعضی را دوری
مرغوب و هر کسی بمقتضای میل خود بهره برد مگر که منتهی و او را ممکن نباشد
۴ و آداب حرکت و سکون و استماع و تکلّم و اکل و شرب و لباس و تنظیف
را چنانکه نموده شده و نموده شود با کمال اهتمام ملاحظه نماید چه تعلق
این طایفه با مهتران و همچنین با کهتران بسیار است و مؤدّب باین آداب
این طایفه عزیز الوجود ۵ بمقتضی فضل و ایام اظهار حزن و سرور
نماید ۶ و از هر چیز که با آن بزرگواران نسبتی و تعلقی دارد احترام
نماید حتی از منبرها و طوقها چه رسد بعلما که رب النوع ایشانند ۷
و چنانچه خود تبرّک باصل و خروج مالک باشد سهم آنان بمصرف تعزیه الخصوص
رساند ۸ و تکبر و نخوت را از خود دور کند و مغرور نشود چه این صفت
با این طایفه نزدیکست و بداند که استماع مستمعین برای حضور ... ملت
در خود او ۹ و حسد با همگنان نورزد خصوصا با استادان حرمت
نگاه دارد ۱۰ و با کمال ادب خضوع و طهارت بر منبر رود بلکه خود را از
نجاسات باطنیه و ظاهریه طاهر دارد و الا ترک منبر گوید که منبر جای پاکان

فصل نهم از مقالات ثانیه

نه بدنیا کان ۱۱ واز طول دنیا که موروث از نوحا و طبایع کردن و بهتر
است بلکه هیچ مطلوب تابع باشد احتراز فرماید بلکه اکتفای اقتضای
مجلس نماید ۱۲ واکر بحسب بعض علما بعضی کفتن لازم شد چنانچه با عوام
با نادر سخن اکتفا نمود و اذای کلام ملاحظه مراتب خواص و عوام
نیز نماید چه فرموده اند کلم الناس علی قدر عقولهم ۱۳ و در اول مجلس
ضرور نیست الا استعداد سامعین مطلوب بود لذا خصوصا مهم مطلب
سابق را کوید و نماند در فاو است کر انکه مجلس را از استعداد باشد و
مرضون کلام شیخ مناسب با کلام سابق برادر باشد ۱۴ و چنانچه طرح
مجلس باشد مستمعین کسل نهاد که در طلب اقبال القلوب افتد و مطلوب
با لطافت هم با علما و اهل مجلس با امکان ملاطفه الجمیل جذب قلوب
نماید با عدم تابع ابرام نکند ۱۵ و اهتمام در اظهار حزن و اندوه
بلکه کریستن نماید کردن تا مستمع را اعداد است ۱۶ و بقدر که صبر زند
کرید اختیار سخن و تا مقام اظهار اضطرار در صبر کشیده شود ۱۷ واکر
از عنایت او باشد چندان کریه آز دا و از نکند بلکه در مقدمه با د
بعض بکی و شعری در مقام خود با جستجوی حزن بخواند ۱۸ و التماس نم
که التفات فرماید با اصل مقصود کراما مرا از اکر ایشان بر حضور سبب کشتها
شایسته امر است هواهوی جوانان و شوهر نکردن زنان بیوه مانند معه بینا
زدکان دیکر مصیبتها مشغول بی کر مصیبت شود و شکوه تصور کنند حالت
صاحبان دیکر مصیبتها چنانچه عز و وضع ایشان حرکت کنند حیا سبب ظاهر ماتی

خود با مردم نماید و در محاسبات حتی الامکان شاهد بگیرد و بعد از نوشتن
بر خداوند این امور ملاحظه نماید ۱ نفقه برای صاحبان نفقه خود بگذارد
زیاده از زمان مسافرت خود معین کند ۲ دفاین و کفالت امور را با
در ودایع با خداوند داند و در ودایع با امینی گذارد ۳ و با تمام دوستان
و احباب نیکو وداع کند ۴ و وصایای خود بطریق شرع و ملاحظه امضا و
نماید ۵ و حدیث الرفیق ثم الطریق و ملعون من سافر وحده را البته مراعات
کند ۶ و با امثال و با زیران و برتران از خود رفاقت کند نه با اراذل و خادم
و خدمه سلاطین و شاعر و ساحر و کاهن و منجمی که افلاک را موثر داند و جوال
جلاد و سگ که تماما منهی عنها است ۷ و توشه و لوازم مسافرت را با ملاحظه
اختصاص نیکو تدارک کند مگر در زیارت حضرت ابی عبدالله الحسین از یزد
۸ و از ایام هفته شنبه و سه شنبه و صبح پنجشنبه و شب و عصر جمعه مسافرت
نیکو است ۹ و از ایام ماه اول و دوم و ششم و هفتم و نهم ۱۰ و از جهت برج
و تاثیر افلاک موافق تقویم خصوصاً قمر در عقرب را ملاحظه کند ۱۱
و اگر در غیر این اوقات ناچار شود دفع شر مسافرت را بصدقه و قرائت آیة الکرسی
و اعتصام باهل بیت علیهم السلام نماید ۱۲ و مکاری باید خلیق و قوی باشد
و با او مکر نکند و محمول خود با او ظاهر نماید ۱۳ و کرایه را با وی قطع و فصل
کرده بنوشته و شاهد بگیرد و چیزی از آداب بین خود و مکاری را در راه مهمل
نگذارد ۱۴ و در راه با او احسان نماید با قدرت در هر منزل او را اطعام
کند ۱۵ و خود را در نظر او با سطوت و با وقوف و با هیبت و مستعد برای

نماید

نماید ۱۶ و قطع امید کار خود نکند بلکه فقط در کرایه و تنخواه دهد
بلکه تا آخر کار چیزی از کرایه و پول نزد خود نگاه دارد ۱۷ و هنگام مسافرت
همچنین در تمام حالات سفر از ادعیه و صلوات که مناسب است از کتب معتبره ضبط
معمول دارد ۱۸ و هنگام خروج منزل از پیش هر جمعه مسافر و بازها
مجربست ۱۹ و همراه برسند بر مهر و انگشتری و از چوب با دام تلخ و کلام الله
و سلاح بی نیزه و تانزه و آلات حیاطت و از کتاب ادعیه و کتابهائی که آنرا نفس
بیشتر دارد همراه خود نماید ۲۰ و در ساعت سفر برای کسی شناسا و نجیب احتیاط
کنند ناصح و مشفق و متقی و کافی در تمام مصالح پیروی کنند تا نفسانیت نکنند
۲۱ و در حراست بیرون انداز هر وقت بعضی حراست نمایند دیگران
بیاسایند ۲۲ و خدمات از اینها بهم نمایند هر کدام در نحو هر کاری هستند
کوتاهی نکنند ۲۳ و اعانت یکدیگر نمودن و مال بنمایند و مواسات کنند
و از انجمن عزلت نگیرند ۲۴ و عند مرض مسافر را بجد کنند و در تنگدستی
وی تکاهل نکنند و کمتر از سه روز توقف در موضعی برای معالجه مریض سزاوار
است ۲۵ در حفظ نفس خویش و در وفا با کل ماکولات مناسب عمر آن
و حفظ اموال و مراکب کوشش فراوان فرمایند ۲۶ و مراعات پیادگان
و ضعفا و در ماندگان را نیز بکنند تا ممکن معنی ببعضا فتادن با
منادی دیگر نشود ۲۷ و هیچ عملی که دستگیری ضعفا بدون شود
دریغ نکنند ۲۸ و مرکب خود را مراعات کنند از حیثیت سنگینی بار و سرعت بعزم
رفتار ۲۹ و با امکان قدری پیاده روند و مرکب را حالی برد و راکب را فایده

بخشد

در آداب اسفار

بخشد ۳۰ و مواظبت نماید از پا و دست و سر چهره تعنیر نرساند ۳۱ بلا
که خواب کردن بعزم سوم سوار شدن و نشستن مرکب باز از رساند
۳۲ و اگر محمل بر مرکب زنند مراعات [illegible] لازم بداند مانند سایه کردن
باران و تکیه زدن راکب بطرف پالان و استوار طرفین و امثال ان ۳۳
و گاهی فی الجمله تادیبی از کوب خود مرغوب داند خصوصا در ابتدای سوار
شدن اما چنان نزند که عضوی را شکسته یا مجروح کند بر صورت مطلقا
نزند ۳۴ و هنگام کم کردن او را نزند بلکه بلطایف الحیل او را رام کند
و دشنام نیز ندهد ۳۵ و در راه آب خوردن ممانعت نکند مگر مضر
باشد و از چریدن در راه او را منع نفرماید ۳۶ و انجام [illegible]
و سیله پس نزند و هنگام لجام زدن بسم الله بگوید ۳۷ و در منزل
از آب و علوفه و نیتماد و سایر خدمات [illegible] مناسب کوتاهی نکند
۳۸ و در آخر شب کوچ کند که اول شب مورث کسالت و کم کردن راه و حیرت و
کسالت راکب و مرکوب و طی نکردن راه است و نیز در دو منزل کردن
[illegible] لوازم انسانیت ۳۹ و پیوسته از جلو و میان قافله راه طی کند
و از قافله دور نیفتند خصوصا از عقب ۴۰ و چون راه گم کند از طرف
یمین رود و با آذان گوید یا صالح اغثنی و این ذکر برای خوف نیز خوب است
چه صالح از صلحای جن است او را اعانت کند ۴۱ و در هر منزل و ملائکه ان سلام
کند باین نوع السلام علی ملائکة الله الحافظین السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین و رحمة الله و برکاته و وداع نیز نماید چه روز

برای
کم
و پاکرید

تمامت

پناه شهادت شهید شود ۴۲ و از بلاد مغشوشه و بلاد بکر امراض
و مسیر بدان بیابان است مجتنب باید ۴۳ و داخل هر بلد که شود از بنا
آنجا تناول کند تا از عفونت آنجا محفوظ ماند ۴۴ و بر بازار و کنیسا
و بقاع مشرفهٔ هر بلد داخل شود و نماز و دعا بخواند و بقدر امکان تشرف
بخدمت صلحاء آنجا برود و بزیارت ایشان و اموات ایشان تبرک جوید
۴۶ و هنگام مراجعت بقدر استطاعت ارمغان برای دوستان آورد
هر چند سنگی باشد که مضمون خبر است ۴۷ و بی خبر وارد نشود مگر که
روز باشد و قبل از دخول بخانه بمسجد درآمده دو رکعت نماز گذارد ۴۸
تا از ذکر [illegible] مبالغه نکند مگر بعد از سؤال با اختصار جواب گوید
۴۹ و محاسن [illegible] تا [illegible] اند [illegible]

مقالهٔ ثالثه که مشتمل بر اصول مهمهٔ معاشیه
است در آداب معاشرت و جمعیت

از این پیش گوشزد کرده‌ایم که انسان بالطبع متوجه کمال و محصل کمال است
اعانت ایشان بدون اجتماع صورت نبندد و در اجتماع محبت و داد لازم
چرا که [illegible] موجب اعانت است باعث تضاد نگردد تا از روز بقاء نوع ملحوظ
باز نماند [illegible] فایده می‌بخشد که هر چند دوستان افزون شوند
و دشمنان خوار و زبون حصول مقاصد اسهل و وصول بغایت قصوی اکمل
گردد بلکه هر چه محبت زیاده باشد اعانت بهتر صورت پذیرد تا بدان حد
دوستان اعانت دوست کنند که بمنزله چشم و گوش و زبان و دست و پای

بیشتر شود باین نظر معلوم شود فایده کثرت اصدقا چه بکثرت خیل یاران
گویا داشته باشد بمراتب بهتر از انست که یک زبان و صاحب یک چشم باشد
چه معلوم است بهتر از انست که بیند در پیش خود اما چون صدیق حقیقی در کمال
عزت و قلت است تا بجائی که گفته اند صدیق لفظیست بی معنی ساخته و تا کنون معنی
برای او محقق نگشته و نیز گفته اند صدیق تو کسیست که تو باشد بحقیقت
و غیر تو باشد بشخص و غالبا صداقت واقعی بیش از بین دو شخص واقع نشود
ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ چرا که قیام بحقوق صداقت [illegible]
از معضلات تکالیف است و نتوان بحقوق بیش از یک صدیق اقدام نمود بلکه
بسا هست که قیام بحق دو صدیق ممکن نباشد چه شاید برای یکی شادمانی
و برای دیگری حزن و برای یکی [illegible] و برای دیگری [illegible] چه
خوش گفت شیخ [illegible] کلاه [illegible] دلم خانه
مهر یار است و بس زان نمی گنجد درو مهر کس خصوصا اگر از بزرگان
باشند که بیم هلاکت است پس چندان جد بلیغ در تحصیل بیش از یک صدیق
نکند اما معامله اصدقا را با خلق دیگر دارد و انچه با صدیق حقیقی از
روی استحقاق کند با دیگران با عدم استحقاق معمول دارد چه این معامله
خود طلب فضیلتی است و هر چند صداقت ایشان با او از روی حقیقت
نباشد ناچار معامله اصدقا با او کنند و معامله را در افعال بکار برند تا
کمتر از ان نباشد که دشمنی با وی نکنند سعدی با بداندیش هم
نکوئی کن دهن سگ بلقمه دوخته به و چون انسان مخصوص است

بر ما با صفت بیرا اظهار شجاعت و با بخل اظهار سخاوت و با ستمکاری اظهار
انصاف و با عداوت اظهار صداقت نماید تا معروف بصفات حسنه شوند
در برابر چه گوسفند سلیم در قفا هیچه گرگ آدم خوار بخلاف سایر
حیوانات که عطاشی از ظاهر اخلاق و افعال خود ندارند لهذا باید بعض
علامات منبای اصدقا ذکر شود تا ببش از خوش بنیاد ارند و از هر دا بجاهی
مشربت خویش تا پنداشتن این مقاله را اگر فصلی است از مقاله تا بیز مشتمل بر
بدوازده فصل

فصل اول از مقالهٔ ثالثه در امتیاز دوستان حقیقی از غیر ایشان

اولاً بنگرند تا انکو دوستی خود را اگر از تمام محبوبین محبوب تر است
بمعامله با اخو و با والدین با ابوین چگونه حفظ کرده چنانکه نیکو حفظ کرده نیکو
است والا فلا ۲ بنگرند تا با دوستان دیرینهٔ خود چگونه معاشرت
کرده است و استدامهٔ محبت و دوستی او بوده یا نه اگر حسن معاشرت
در صداقت بکار برده نیکو است والا فلا ۳ و نیز بنگرد که سیم و زر نقد
در منظر وی عظیم تر بوده یا دوستان چه بسا میشود دوستان در کمال
اظهار محبت در معامله احمر چون سگان برهم بپرند و هم چون زر
درهم او برند سعدی تا سگان را خوراک سبب نیست عاشق همدیگر
یکدیگرند لقمه در میان شان انداز تا ببینی که چگونه یکدیگر بدرند ۴ و بنگرد
تا مایل بشهوات و لذات نفسانیه نبوده باشد چه بسبب شهوات نفسانیه
مانع از کمال دوستی باشد هم مجالست و مواکلت وی مؤثر باشد ۵ و

چون شکر نعمت موجب مزید آن در هر صنفی است باید تا بر شکر آن
هرچند بحد ثبت بیان و نیت جنان است اداء و هویدا باشد چه با کفران هم
النفکر بازای احسان کفران ورزد ۶ و باخبر باشد که محبت دوستی
محض طمع در امور دنیائی نباشد که حقیقت ندارد و سبب منفعتی شود اما
ممکن است مرد دنیائی موجب عقد محبت حقیقی شود ۷ و بداند که دوستی
بدوستی نوجوانان و ریاست طلبان نیست چه مراد از صداقت صداقتی است
که از طلب خیر محض محقق شود و احداث و طالبان ریاست از این غرض غافل
و خالی اند ۸ و غالبا بزرگان با خذ و اعطای راضی نپسندند و ریاست مساوی
خود را باستهانت اصدقا دانند و نهار که با ایشان صداقت حقیقی روا نباشد
۹ و بعضی دیگر از طالبان ریاست در خلوت کمال تملق و صداقت بخرج
دهند و در جلوت خلق و مقصود ایشان استغراق ریاست است بر ایشان
در جلوت و ایشان کسانی هستند که مثل تیر ریاست بر ایشان مستتر
نشده باشد نهار تا مغرور نشوی بالجمله قال تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم
لبعض عدو الا المتقین

فصل دوم در بیان معاملات با دوستان بعد از امتحان ایشان

اولا چون دوستی بدست آورد در مراعات احوال و تفقد او کوشد
و هیچ حقی از حقوق او را هرچند اندک باشد حقیر نشمارد ۱ حافظ آسایش
دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا
۲ و همچنانکه استدامت سعادت حال خانه از خراب و جامه از فساد حفظ

کند باین دستور در ما بین ستعمالی و ستان را مستدام دارد تا موجب دوام محبت
گردد چه اما مبالغه خبرات از دوستان نشنود و ضرریکه از خرابی خانه بایشان
حاصل رسد بکوچه بیش نباید داما ضرر عناد دشمنان وجوه نسبت با دارد چه
بیم آنستکه قوی تر از تمام دشمنان گردد برای آنکه اطلاع بر تمام اسرار دارد
علاوه بر آنکه فضیلتی عظیم از او مفقود شده ۳ و مواسات دوستان بنعم خود
بی شائبه منت و شدت بنفس و مال و تفقد احوال خصوصاً شرکت در
مصیبت که در انتقاد و فتح تکراست اهمال نکند بیت دعوی الاخاء
علی الرخاء کثیرة بل فی الشدائد تعرف الاخوان ۴ و در مواسات انتظار
نکشند بلکه تفقد مکنون ضمیرش نماید تا پیش از آنکه حاجتش ظاهر شود
و منت جلد فوات شده باشد ۵ و چون ایشان در دوستی از دم مقتنیا بنکه
اتفاقات باعث تفضل کردد داسبیت در اتفاق امثال علوم و صناعات
وادبی که تعلیم آنها موجب زیادتی مهارتست بهیچ وجه بخل نورزند و تعلیم
کنند که بخل در علوم بدتر از هر چیزی است با جهت تفوق نزد جهال بنا
نوفن نفس در علم یا حسد است و هیچکدام پسندیده نباشد بلکه با این
صفت بخل مانع نشر فضایل می باشد پس صفت قبیحی است و موجب قطع اتحاد
و دوستی دوستان است ۶ و چون ایشان محل سهو و نسیانست
در دوستی بمقدار مخالفت نکیرند و اغضا را غالباً لازم و توجه بعیوب
خود کنند ۷ واز عداوت باکسیکه سبق صداقت با معاشر که مقتضی
صداقت ایشان است احتراز فرماید ۸ و در مهمات و حوادث دیگر ذکار با او یار

باشد که موجب تخفیف گرانباری وی شود و کمتر مشغله باید ۹ و از فرح
و شادمانی و ناز و در وصال مستبشر و در عسر و یسر اظهار بشاشت
و گشادگی باعضا و حرکات او و متعلقان او املال نکند و بدوستی
باطنی اکتفا نکند چه عالم السر دیگری است ان کان ودّک فی الطویة کامنا
فاطلب صدیقا عالما بالغیب و هرگاه بمرتبه از ریاست رسد هریک را
از دوستان را باندازه شرکت دهد با خود قرین کند و منت ننهد ۱۱
و چنانچه بوحشتی یا نقصان محبتی از او برخورد غیرت یا نخوت یا سوء خلق
مانع از تجدید مجامله و ملاطفت او نشود چه اگر مستدام باشد عقد مودت
گسسته و چنانچه زایل شود خجلت گذشته موجب مفارقت و وحشت باشد
پس جهد در استحکام آن کند ۱۲ و باین نیز تدارک کند که سبب وحشت را نهند
براستی پیش و از دل بیرون کند و صدیق جرم را بعتابی لطیف عتاب خفیف
کند پس در معذرت کوشد ۱۳ و چون مراء و جدال موجب اختلاف و
اختلاف سبب تباین و خود محقق شده تباین اصل شرور و مخالف اصل
تمامی خیرات است از ستیزه کردن در محافل و او را محاجه کردن و مجادله کردن
احتراز کلی فرماید ۱۴ و احتراز فرماید از آنکه کسی سرّ او و عیبی از ایشان
یا متعلقان ایشان گوید چه از روی جد و چه هزل که چون استماع کند بی
شائبه تو را شریک داند و قطع مودت شود چه رسد بآنکه خود عیبی از
ایشان گوید ۱۵ و اگر بر عیبی یا خللی از او مطلع شد باشاره کردن یا
واقف نشوند و او را مؤدب کند والا خیانت کرده و مساعدت در ضرر خود

داو نموده مسئله امین برادری شرط آنکه این بخشنده حسب هنر بکار
السنه کر خلاف سا بشنود انتقام نکشد و سبب دشمنی باری واز دیگر
معاشرین بخصوص دشمنان پوشیده دارد تا دوستی در معرض اضداد
نباشد ۱۶ و تا دیبی را بمثل حکایت از غیر کند و با نفع بخشنده
و با عدم نفع بد خلوت با اظهار دیگرانکه آگاه مشرکند ۱۷ و از تمام
احتراز فرماوان قربا بهم السنه با اشتهای اصغار اضداد کنند مجنونکه
انها نفهمند همچو نزدیکه دیوار اسوار برابنا خن خواستند تا محتاج
بکلنک شود بکد وفه منهدم شاد ۱۸ و برتنای خصوص او عیبا با تو
فرماید مجد بکر شائبه تملق نرود و بیاد منافقین و تکلف نرسد،
۱۹ و در خیر اندیشانه وی باید ۲۰ و دوستان او را دوست و دشمن
او را دشمن دارد مسئله شتری نامزد ماندار ان دوستی نشت
کر با دشمنان شود هم نشست ۲۱ و در مهمات خود مشورت با وی کند
۲۲ و خیر او را خصوصا در مستوره تا از او بخل نکند ۲۳ و خیر او را
از خدا خواهد دعا در حق وی نماید ۲۴ و در مخاطبات با وی تعظیم
او نماید ۲۵ و خصوص او عیبا با حجات او و متعلقین او نماید ۲۶ و ننگ و ناموس
او را ننگ و ناموس خود داند پس هرچه برای خود پسندد برای وی پسندد
۲۷ و قولش را قبول کند و برا او رد نکند مگر با خطای او بر وجه صواب
۲۸ و احسان او را قبول فرماید و پاداش دهد ۲۹ و در غربت او را
پرستاری نماید ۳۰ و عورات ناسرار او را مانند اسرار و عورات

خوبتر حفظ فرماید ۳۱ که گله او را با دوستان ننماید ۳۲ و دوست سازد و عیوب
کلام و سخنش را ستری نماید ۳۳ در مرض وی را عیادت کند ۳۴ و
در افتادگی دستش بگیرد ۳۵ و در مردگی او را نیز یاد فرماید ۳۶
و وصایای او را بجا آورد ۳۷ و در غیبت و وفات و هم نعت کسان او
نماید ۳۸ و مخالفت معاهدت وی نکند ۳۹ و حفظ الغیب وی کند و بد
گوی او را ردع نماید ۴۰ و تولای دشمنان او نکند چه مسیحی که دوستیه
و اغیار را بر سر محبت او رد کو توان چون بحسن معاشرت و تفقدات او
شوند امثال را در محل انس خود جمع آورند و داستان میدهند صفت اخوت
واجدم است در حدیث نبوی است للمؤمن علی اخیه ثلثون حقا لا
براءة له منها الا بالاداء او العفو یغفر زلته و یرحم عبرته و یستر عورته و یقیل
عثرته و یقبل معذرته و یرد غیبته و یدیم نصیحته و یحفظ خلته و یرعی
ذمته و یعود مرضته و یشهد میته و یجیب دعوته و یقبل هدیته و یکافی
صلته و یشکر نعمته و یحسن نصرته و یحفظ حلیلته و یقضی حاجته و یشفع مسألته
و یسمت عطسته و یرشد ضالته و یرد سلامه و یطیب کلامه و یبر انعامه و
یصدق اقسامه و یوالی ولیه و لا یعادیه و ینصره ظالما او مظلوما فاما نصرته
ظالما فیرده عن ظلمه و اما نصرته مظلوما فیعینه علی اخذ حقه و لا یسلمه و لا
یخذله و یحب له من الخیر ما یحب لنفسه و یکره له من الشر ما یکره لنفسه

فصل سیم در معاشرت با دشمنان ظاهری و باطنی که غالبا اهل حقد و کینه اند

اول آنکه حیله‌ای است از جمله لطایف و حسن معاشرت اصول حفظ از دل آنها
بیرون کند تا باید بر هو د هو د ایشان را بر بیند دوستی ظاهری رساند ۲
با پاس از مقام اول مراد آنکه با حسن ظاهر او را ملاقات کند جد بر محافظت
نماید ... او و باطنی ظاهر نکند و مراتب مراعات مدارا نماید ۳
[illegible] ... اغماض و تحمل استعمال کند
[illegible] ... تمام شود ۴ آنکه
[illegible] ... معاملات ایشان ... خصوصا از طرح
کشیدن آن چه او را برای کاری دیگر این علم اشتباه اند و بدانند که معاملات
وطول آن ... [illegible] ... تتبع عمر و مال و سلب فضائل
و در ... [illegible] ... احتراز ایشان است ۵ و اسرار ایشان
تفحص کند تا ... [illegible] ... از تابش
مکر ایشان ۶ و کوشش نماید تا دیگر مردم را بر کند که او دشمن است
تا در اقوال و افعال متهم شوند تا قول ایشان مقبول نشود و کید ایشان تاثیر
نکند ۷ تفحص از معایب ایشان کند و مخفی دارد چه اظهار آن موجب دفع
آن معایب و انزجار کردن و هنگام اظهار کند که باعث شکستگی او و قبول
دیگران گردد و در وقوف بمکاید و شائب اخبار محققه آنها طریق
بهتر از اظهار دوستی آنها و دوستان آنها نیست ۸ و بهتر آنکه بعضی از امثال
و مقابله آنها در خلوت نزد آنها اظهار کند تا وقوف او بر معایب خویش
بدانند باشد که در معادات خجل شوند و در شکوه و اظهار معایب او حیران

وچه دیگران صدق گوید چه کذب باعث استیلای خصمان گردد ٩ از دشمن
نزدیک بیشتر احتراز کند و در دفع او بیشتر کوشد چه اگر از دشمنان دور
بر معایب و اسرار وی واقف تر باشند و بدست آورد که صنف دشمن او از
چه فعلی مضطر و مقهور میشوند تا از راه او را مقهور سازد دهم و بهتر آنست
که بر فضیلتی که سر آمد تمام فضائل او است وقوف یابد و خود سبقت در آن
فضیلت جوید خصم او خود مقهور میگردد احتیاج بر محاربت نباشد ١١
وچنانچه ناچار باشد بقهر بر دشمنان و غلبه بر ایشان بهتر اینکه
اسبابی فراهم کند که بواسطه دشمنی دیگر از او این دشمن مقهور گردد و با
عدم امکان با اجتماع شرایطی که ذکر میشود بنفس خود سعی کرده فرصت غنیمت
داند و کسالت نورزد ١٢ و در دشنام استعمال از کذب و فحش و لعنت و دیگر
حرکات سفیهانه مذموم ترجیح موجب غضب و ضرر و بغض مرتکب است و بدشمنان
عرصه مانند بجز رها ١٣ و اگر ضرر و آفتی دشمن را رسد که خود نیز از مثل آن
ایمن نباشد دیگر اظهار شماتت و شادمانی نکند که بر نه بکست خود بین
دستخوش شماتت گردد ١٤ اگر دشمن پناهنده او شود و فعلی سفید بر تبدیل
که مقتضی وفای با او باشد بجا آید لهذا و شود البته غدر و خیانت و انکار نکند
و وفا و حمایت او را نماید و با احتمال مکر او از مخصوص باحتیاط گذارد

خلاصه درد دفع ضرر اعدا سه طریق مقرر فرموده اند

اوّل تا امکان دارد اصلاح حالات دشمنان نماید و گرنه اصلاح ذات البین
نماید ٢ احتراز کلی از ایشان به تعجیل جوار یا بسفر یکبار اختیار فرماید ٣ قلع

وقمع اینها با اجتماع این شش شرط و این چند نبراست و برای

قلع و قمع دشمنان مقرر داشته‌اند

اول آنکه بالذات شریر بود و اصلاح او با ذات البین صورت نبندد دوم آنکه هیچ وجه از وجوه جز قهر در خویش از تعرض او خلاصی نه بینند سوم آنکه اگر ظفر او را باشد زیاده از آنچه دشمن مرتکب شود مرتکب خواهد شد چهارم آنکه اظهار فضیلت سوای از او دلیل الاخبار خویش مشاهده کرده باشد ۵ آنکه در قهر او بر دیگری مانند خیانت و غدر حتی الامکان موسوم نشود ۶ او را عاقبت مذموم جز در بنا و حیله را آخر ممنوع نباشد

و از جمله آنکه کار زار نیز غلبه نیز در کار باشد

فصل چهارم در شناختن دوستان اظهار نمایند که خالی از اغراض

تملق نبشنید اول بغلو و سبط بنا احسان کند چرا مبدا است بجست بمرتبه دوستان حقیقی رسند در استمالت و مدارات و صبر در معاملات و تقصیر فرو نگذارد ۳ و اسرار و عیوب خود در دوستان حقیقی خود را از ایشان پوشیده دارد ۴ و اسباب منافع دفع بر احوال هیچگونه احوال و خانه خود را مخفی دارد ۵ و بتقصیر و اهمال او در حقوق مواخذه نکند ۶ و تا امید اصلاح هست در تقصیرات بمکافات بیرون نیاید ۷ و مواسات با ایشان و قضای حاجات ایشان را بقدر وسع بنماید ۸ و در ملاقات اظهار بشاشت و خرمی نماید ۹ کسان و اتباع و متعلقان و برانکو تفقد فرماید ۱۰ و اگر مرتبه بزرگی رسد

ابنا فرا نیز بهره بخشند ۱۱ و بالجمله چنان اکرام کند که همه کس را بدوستی
وی رغبت افتد ۱۲ و در حال ضرورت از ایشان دستگیری کند
و در گرفتاریها نیز جهد و سعی همراهی فرماید ۱۳ و گاهگاهی مراوده
با او را ترک نکند اما نه بحدی که موجب کسالت و مذلت او گردد

فصل پنجم از مقالهٔ ثالثه

در معاشرت با دشمنان باطنی که غالبا اهل حسد باشند اوّلا هر قدر اظهار
نعمتها و نشر فضائل خود کند موجب حسرت و رنجوری و شکستگی
او گردد اما مادام بر زبان باطنیها مانند ریا و مباهات متصف نشود ۲
و بدستوری که گذشت تفحص کند از مکائد وی احتراز کند
۳ و جهد نماید که مردمان خصوص صاحب بزرگان از سوء سریرتها و اطلاع
یابند ۴ و سعی کند تا عداوت باطنی او نشر نهانی ظاهر نکند و عداوت
باطنی کفایت کند و بعد از آنکه بظاهر رسید شود وی در فصل نهم بگذشته
معمول دارد

بالجمله بدانکه ابنای جنس که با هر یک معاشرت مخصوص دارند

بر سه قسم اند فروتران ایشان بر پنج قسم اند زن و فرزند و خدام
در مقالهٔ اولی مشروحا سمت ذکر یافت دعای سلطنتها تفصیل آن از
علم سیاست مدن جوید متعلمان امید است عنقریب بیاید مظلومان
و ضعفا بجای آن دادرسیها ذکر می‌شود سائلان بکف نیز مجمل از آن ذکر می‌شود
دوّم برتران ایشان نیز بر پنج قسم اند پادشاهان و مهتران معاشرت

باشند

تا سلاطین و مهتران از نوع سیاست مدن است تا به طفل صغیر و دیدن از آن
از مقالات این کتاب معلوم شده و میشود خصوصا از فصل نهم از مقاله دوم
از خداوند بخواهیم توفیق ذکر دهد پدران و مادران تدبیر معامله با
ایشان مستقصی ذکر شد برادران و خواهران بملاحظه در این مرحله بزرگتران
از ایشان ملحوظ و مذکور میشود و کوچکتران تبعا ذکر میشوند **قسم سوم**
دوستانند ایشان نیز بر پنج قسم اند دوستان حقیقی ایشان که ظاهرا و باطنا دوستند
علامت و تدبیر معاشرت با ایشان در فصل اول و دوم از مقاله ثالثه گذشت
دشمنان حقیقی کسانیکه ظاهرا و باطنا دشمنند در فصل سیم از مقاله ثالثه
گذشت دوستان ظاهری کسانیکه مرتبه دوستی ایشان بمرتبه دوستان
واقعی نمیرسد در فصل چهارم گذشت دشمنان باطنی کسانی که اظهار علاقه
خود نکنند در فصل پنجم گذشت کسانیکه نه داخل دوستانند و نه دشمنان
چند طایفه اند که ذکر ایشان در مقام خود می شود
ابنای جنس که باید صاحب منزل آداب معاشرت با هر یک را دانسته (انواع)
و معمول دارد و شاید با ملاحظه آداب و تدابیر خود را از فروتران به برتران (استعمال)
آورد و به برتران رساند و در مرتبه مساویان نیز هم چنین نماند و این
که دوستان و دشمنان را از نوع مساویان گرفته و خاصه ایشان شمردیم
برای این بود که غالب در معادات و ورزیدن با هر یک از فروتران و برتران
از دیدن دانشمندان بیرون بلکه داخل در تهور و نوع جنون است
و چون آداب با بعضی از این پانزده طایفه در طی سخنان گذشته گذشت و

بر خیر احوالت تعجیل خود کردیم آداب بقیه را در ضمن چند فصل ایراد کنیم

فصل ششم از مقالهٔ ثالثه

در صفات استاد و آنچه را که باید با شاگردان ملاحظه کند (١) اما استاد را

بدین صفات آراسته باید

اوّل باید در فن مخصوص عالم و عامل و در کار و فن ماهر باشد و (٢) عاقل و بالغ و پاک دامن و متدین و پرهیزکار و از اخلاق حسنه و از رذیله برکنار باشد ٣ و از اخلاق حسنه و سیئه و آداب کودکان خبیر ٤ و شیرین گفتار و هیبت و وقار و مروت و نظافت شهیر ٥ و از آداب معاشرت با هر طایفه مستحضر ٦ و به دستکاری و اصطلاحات خطابت شهیر باشد

شهیر یعنی مشهور ١٢

آنچه را که استاد نسبت به شاگردان خود باید

معمول داشت اینست اوّل با ایشان حسن سیاست و حراست و در بعضی مواقع خلوص عقیدت و ترغیب بر اکتساب فضیلت نماید ٢ و اینها که صاحب اخلاق ذمیمه اند تعجیل در تعلیم اخلاق حسنه نمایند و بر معایبشان آگاهی دهد و بتدبیر و مدارات و تقبیح سیئات رفع صفات رذیله ایشان فرماید (٣) و ملاحظهٔ استعداد وی را فرماید با بلادت آنچه برایش اقرب بفهم بوده است آموزد و زاید از حد طاقت بر او تحمیل نفرماید مخصوصاً با عدم استعداد از علم و حکمت منع فرماید اما هر طایفه را خط و سیاقت آموزد ٤ و با استعداد هر علم و صنعتی اقتصار نفرماید و کرهاً حق وی را ادا نکرده باشد ٥ و علوم و صنایع را با ملاحظهٔ ترتیب تعلیم فرماید و تعجیل نورزد (٦) و

هر یک از علوم و صناعات را اگر دارا هست استعداد شاگردان اقتضا را کند
اما نه تا اقتضا کند که اهل آن علم یا صناعت را بنماید ۷ و هر علمی را از آن کس که اراده
آن دارد که آن را وسیله اغراض فاسده خود نماید منع بلیغ نماید و تعلیم نفرماید (۸)
و از بطالت و موجبات کسالت احتراز دهد اما به وقت فراغت از بعض بازیها
بجنبه منع نفرماید خاصه بازیها که موجب تهذیب اذهان و دقت خاطرها
گردد و بعض آداب که در رفتن به سر ایشان لازم گشته از اکل و شرب و حرکت و سکون
و تکلم و استماع و سایر آداب و وظایف بشان را موذب دارد و در این خصوص
ملاحظه نظافت لباس و منزل و مناسبت لباس و منزل با فضل و صنعت ایشان شایسته
لازم است ۹ و در تعلیم علوم منت ننهد و اجرت نطلبد ۱۰ و مقصود را
اندک و دردها بزنند تا اعتبار کنند و اعاده تقصیر نکنند اما معلمان دانا چنانه
با اطفال حرکت کنند که اگر احتیاج به ضرب چوب باشند بلطایف به کرادر تنبیه
فرمایند ۱۱ و از فریاد کردن و تشنیع خواستن او حذر فرماید و قول شفیع را
زود قبول نفرماید ۱۲ و چنانچه تعلیم علوم است بعض ادعیه ماثوره را در
ابتدا و انتها بخواند ۱۳ در صدد تعلیم ندانسته برنیاید و اگر به خطا تعلیم کرده
باشد زود رجوع فرماید ۱۴ و حفظ کند انجمن خود را از رفع اصوات و
جسارات و سوء ادب و تعدی هر یک بدیگری و مخالفت با منکر اعتبار را راه
ندهد و خود حفظ تمام آداب ظاهر بنماید و با ایشان با ادب با ایشان سلوک نماید
و تکلم فرماید ۱۵ و با کامل شدن شاگردی در علم یا صنعتی تعلیم آن
علم را بدو حواله فرماید و بهر وسیله او را ترویج نماید ۱۶ و اگر شاگردان

حدّ بیرون ریاضت کشد و زحمت بر نفس خود دهد که مهلک یا مفسد
مزاج وی باشد یا مخل معاش منع فرماید ۱۷ و افضل و مؤدّب تر را
مقدّم دارد و در تزاحم تعلیم اسبق را مقدم دارد و اگر سبقی در بین
نباشد هر علمی اشرف باشد مقدم دارد (۱۸) و گاه گاهی هر یک را
اختبار نماید و از هر یک مسئله یا صیغه یا مصدری بخواهد (۱۹) و از حالات
و اخلاق و نام و منزل و گذران او تفحص کرده بینا باشد به قدر وسع
رعایت فرماید ۲۰ و جستجو نماید از سوء الحال به کسب تجارت چنانکه بعضی
از آن گذشت برایش امتداد دهد ۲۱ و چنانچه از اهل صنعت باشد با
قدر صنعت وی حقی برای او معیّن کند ۲۲ و از انشاد شعر و تصنیفات و
غزلهای عاشقانه و مستانه در کسب علم منع فرماید ۲۳ اشغال خویش مخصوص
حفظ وی کند تا مؤکّد حسنا و مزیّن کلمات وی شود به هر حال کوشش در فرا
وان محفوظات او فرماید چه زینتی از کثرت محفوظات بهتر نباشد چه فر
موده اند الحفظ نصف العلم ۲۴ و او را باید که آن مؤدّب نقاد بعد
تا میل و عادت به فراگرفتن آداب نماید فصل هفتم و هشتم

از مقاله ثالثه

در معاشرت با مظلومان و ضعفا و سائلان بگفتگو بد چنانچه از
روی طمع و عدم استحقاق سؤالی کند او را منع فرماید و الحاح او را
اعتنا نکند بلکه زجر نماید اما بهره و بسیار است ایشان را بی بهره نگذارد
خصوصا با احتمال استیصال بلکه با ایشان مواسات کند بلکه ما دام کر

اخلال بمعیشت و عیال خود برساند ایثار فرماید و ضعفا را ترحم و دستگیری
کند تا خدا بر او رحم و دستگیری فرماید و مظلوم را از دست ظالم رهاند و اعانت
فرماید و فی الجمله سخنان ایشان را استماع فرماید و اظهار غمخواری و حزن
برای ایشان کند و بالجمله حال ایشان را از نزدیک بچشم خود ببیند هر معامله که نسبت با خود
پسندد و بخواهد نسبت با ایشان نیز معمول دارد و بداند که اعانت نکردن دادخواه
با قدرت موجب اعانت گناهکار و عذاب و سیاهی روی و کبودی چشم و بسته
شدن دست و گردن و دخول آتش جهنم است و باعث استخفاف حق
الهی و پیغمبر و ائمه علیهم السلام گردیدن و خبر تا قیامت نگشتن ابهام و برا
و موجب قطع ولایت خدا و بیرون رفتن از اسلام و امان نکردن باعث
فوائد لا تعد و لا تحصی است

فصل هفتم از مقاله ثالثه در بیان آداب معاشرت با ملوک و رؤسا

گوید اکتفا میکنم در این فصل بذکر کلمات عالیه جناب استاد
کامل خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره العالی که در فصل پنجم از مقاله
ثالثه از کتاب اخلاق ناصری ذکر فرموده باشد که این مختصر را بآنها مزین کرده
و از برکات آن کلمات فرخنده مآل مطمح نظر ارباب کمال شود و بواسطه این
فصل اصل کتاب مرغوب افتد فرموده اما معاشرت با ملوک و رؤسا
اول عموم مردم را چنان باید که در ضمیر و نجوای ایشان بدل و زبان
تغییر نکنند ۲ در افشای محامد و ستر معایب ایشان غایت جهد
مبذول دارند ۳ و در ادای حقوقی که بر ایشان متوجه باشد مانند

خارج و غیران انشراح و خوشی استعمال کند و البته کراهت و انقباض بخود
راه ندهد ۴ و در امتثال اوامر و نواهی بقدر طاقت ابتدار نماید
۵ و در نگاه داشتن احتشام و هیبت ایشان مبالغه بجا آرند (۶) و در اوقات
نوائب و مکاره جان و مال و خانمان در پیش ایشان از روی محافظت دین
و ملت و اهل و ولد و شهر بذل کند ۷ و کسانیکه بخدمت ملوک موسوم
نباشند باید که بر طلب قرب ایشان اقدام ننمایند چه صحبت بدخول در آتش
و کسانی را ماند که با سباع بیشه کرده اند و کسیکه بجوار و معرفت ایشان ممتحن
بود لذت عیش و تمتع از عمر او منغص گردد
و اما کسیکه بخدمت ایشان مشغول باشد سبیل او آن بود ۸ که ملازمت
کاری نماید که بصدد آن کار بود و مواظبت کند بر وظیفه که متکفل آن شده
باشد (۹) و جهد کند که نصیب او بیش از خدمت باشد هر وقت که او را طلبند (۱۰) و از
مداومت حضور که مؤدی بود بملالت هم احتراز نماید چه ملالت اکثر
از ازدحام مردم باشد و چون زحمت خلق بر درگاه رؤسا بیشتر بود
ایشان بملالت اولی باشند ۱۱ و باید که بر هر کاری که از مخدوم او
صادر شود او را مدح گوید و آن کار را برای ستایش کند چون تا
نماید هیچ کار نبود در دنیا که او را دو وجه نبود یکی جمیل و دیگری قبیح
پس وجه جمیل هر کاری طلب کند و آنرا حواله بمخدوم نماید (۱۲) و در حضور
و غیبت او بر ذکر محامد افعال او توفر نماید
و اگر تدبیر مخدوم بد و حواله بود مثلا این شخص

وزیر یا مشیر یا معلم او بود و تعریف مصالح کارها او بر او واجب ملک
١٣ باید که داند که رؤسا و ملوک مانند سیلها باشند که از سر کوه درآید
و کسیکه خواهد بیکبار منع او از سمتی بسمتی که راند هلاک شود اما اگر با او
مساعدت نماید و بمدارا و تلطف بجانب او را بجانب و خاشاک بلند
گرداند و بجانبی دیگر که خواهد تواند برد هم براین سیاقت در صرف
رای مخدوم از انچه متضمن فسادی بود طریق لطف و تدبیر باید سپرد
و بر وجه امر و نهی او را بر هیچ کار تحریض نفرمود بل وجه مصلحتی که در خلاف
رای او بود با او نماید و او را بر وخامت عاقبت انکار تنبیه دهد و بتدریج
در اوقات خلوت و مؤانست بامثال و حکایات گذشتگان و حیل
لطیف صورت ان رای را در چشم او نکوهیده کند ١٤ و باید که در کتمان
اسرار مخدوم مبالغه نماید و طریق احتیاط در این باب ان بود که احوال
ظاهر را بقدر استطاعت پوشیده دارد تا چون براین وجه کتمان ملکه
کند سر پوشیده داشتن بر او اسان شود و مخدوم را نیز که این حال از
او معلوم کرد بر او بر افشای اسرار تهمت نیفتد چه سر مکتوم از احوال
ظاهر بسیار منتشر شود و در اثنای ان رؤسا را کسانیکه در ان سر محل
اعتماد بوده باشند گمانهای بد حادث کرده علت ظهور اسرار
ان بود که امور عالم بیکدیگر متصلست و از بعضی بر بعضی دلالت توان ساخت
١٥ و باید که داند که ملوک و رؤسا را همتهائی بود که بدان منفرد باشند
از جنس خویش و ان همتها ان بود که بدان از همه خلق استحماد و تعظیم خواهند

وخود را

وخود را دران و در هر چه کنند مصیب شمرند و سبب این سبق کرده
مدح مردمان بود ایشان را و تواتر تصویب اعمال و آرائی که از خاص و عام
در مسامع ایشان تمکن یافته باشد ۱۶ و لا بد که هیچ وجه در هیچ
کاری جری بمخدوم حواله نکند اگر چه با او در غایت مباسطت باشد
۱۷ و اگر چیزی از او مستقبح بیند باز نگوید و اگر بیاد سهو کند و باز
گوید بدان اعتراف نکند اگر چه بیان آن بمخدوم رسیده باشد که از اقرار
تا اخبار تفاوت بسیار بود ۱۸ و چون میان او و مخدوم خالی افتد
که قبح او عاید بیکی از ایشان بود حیلت کند در این که آن قبح را بخود برگرداند
و براءت ساحت مخدوم از آن ظاهر کند و چون از بری الساحه شود
بپیراید بشرط از خارج که حواله آن از نزد ملوک و نیز بکرهد وعده او
دران واضح شود ۱۹ و در جمله چیزی بنزدیک مخدوم محبوب و مکروه
بود مطرح کند و ایثار محبوب او کند اگر چه بر مکروه نفس خود مشتمل
بیند ۲۰ و با خود مقرر کند که در عبودیت هیچ با منفعت برای
برای حظ خود نبود و چون این معنی مقرر کرده باشد در هر معامله
و مجازاتی که میان او و مخدوم افتد خویشتن را در آن حظی بیند
برای آن حظ که در آن مجتنب شد و خطر بنفس مستخلص که داند تا
ثمره چیز هم عاید با او باشد چه اگر در اول باستیفای حظ خود مشغول
گردد از خلل خالی نماند و ترک امور از فسال آن اولی ۲۱ و در جذب
منافع از روسا تلطف عظیم بکار باید داشت و البته بسؤال و الحاح

بران اقدام ننمود و طمع و شره را مجال ندهد بل قناعت و کوتاه دستی
بعادت باید کرد که خود دنیا روی بکسی نهد که او از آن معرض باشد
و از کسی امتناع کند که او بر آن حریص بود ۲۲ و جهد در آن باید کرد که از
رؤسا و مخدومان اسباب منافع طلبد مثلا الملازمة بید در آنچه موجب اقتناء
منافع و جمع فواید بود تا هم از سؤال فارغ باشد و هم بر منافع بسیار
ظفر یابد و خاصه این سخن از آن بود که نفع بمخدوم طلبد نه از مخدوم
چه هر که از رؤسا نفع گیرد از او ملول شوند و هر که بدیشان نفع
کند او را عزیز شمرند ۲۳ و خویشتن را در چشم مخدوم چنان فرا
نماید که بغیر او روا ندارد توسلی که مخدوم روا بیند بجمله اموال و
مقتنیات خود بدان خواهد کرد چه اگر چنین کند از طمع او بمال
خود ایمن گردد و اگر بانقیض کار دارد حرص او را نیز گرداند
الْمَمْنُوعُ مَحْرُوصٌ عَلَيْهِ وَالْمَبْذُولُ مَمْلُولٌ مِنْهُ ۲۴ و جهد کند
در آن مال و جاهی که کسب کند رتبت و جمال مخدوم طلبد نه تجمل
نفس خود چه این نوع با استغنا نزدیکتر و بمودت لایق تر بود ۲۵
و حذر کند از اتخاذ چیزی که مخدوم منفرد باشد تا لایق و سزاء دیگری
بود مانند تا و الا آن چیز را در معرض هلاک آورده باشد ۲۶ و در
هیچ چیز استغنا ننماید از مخدوم اگر چه آن چیز حقیر بود ۲۷ و در همه حال
قناعت و رضا بآنچه از مخدوم بدو رسد شعار خود سازد ۲۸ و
اگر در مقام سخط و عقاب مخدوم افتد البته از او شکایت نکند و

عداوت و حقد بخود راه ندهد و جبر گناه با خود کرده اند و بعد از ان
جهد کند و تلطف نماید تا بخت بحالی که منزلت سخط مخدوم باشد بنوعی که
میسر شود حاصل کرده ۲۹ و اگر بدبختی یکی از ولات که ظالم و بدخو
بود مبتلا گردد باید که داند که او در میان دو خطر افتاده است اول
آنکه با والی بسازد و بر رعیت بود و بران اهل الدین و حرمت او بود و دوم
با رعیت بسازد و بر والی بود و دران هلاک دنیا و نفس او بود و وجه
خلاص از این ورطه یکی از دو چیز تواند بود مراقبت یا مفارقت کلی و با
والی عزم رحیل المیسره هم جز بمحافظت شرط وفا طریق نباشد تا آنکه
خدای تعالی مفارقت و نجات روزی کند

و در آداب ابن المقفع آمده است

۳۰ اگر سلطان ترا برادر تو او را خداوندگار دان و اگر در تقرب بتو زیاده
کند تو در تعظیم او زیاده کن ۳۱ و چون در مدت مملکت منزلتی یابی
تملق لفظی مانند تضرعات متواتر و دعا در هر لفظی مانند تضرعات
استعمال مکن که آن علامت وحشت و بیگانگی بود مگر بر سر جمع که اینجا در
مدح این باب تقصیر نشاید ۳۲ و با او بقربی که ترا نزدیک تو حقی است با
سابقه خدمتی دارد بلکه بیخ بد مضرت و لوا خلو طاعت سوابق حقوق
را نزدیک او تازه میدار چنانکه اخوان او گرا اجا کنند چه پادشاه حقی را
که از خویش از اول منقطع بود فراموش نماید رحم با همه کس مقطوع
دارد ۳۳ و هیچ کار سخت‌تر از دوران سلطان نبود که بمکانات

منا منسر نسبتی با کسی و خاصان و اولیای سلطان باشند که در منازل و مداخل
با او مساهم و مشارک باشند و پیوسته طالب منصب او و منتهز فرصتی
حبایل کشیده اند و مترصد ایستاده و بهیچ سلاح او را چون صحت و
استقامت نبود چه در سر و جهر ... ۳ ۴ و باید که اگر بر کسی حاسدی
با سعایت معاند ... ... اظهار چنان فرا نماید که او را بدان هیچ مبالات
نیست و در حضرت مخدوم ... بهیچ از ایشان اظهار نکند که موکد سخن
ایشان گردد و اگر در مقام سوال و جواب مناظره و مجادله افتد جواب
بوقار و حلم و حجت گوید که غلبه بیشتر حلیم را بود

و همچنین ابن المقفع گوید

که شرایط خدمت ملوک در اصناف بود بر هر گروه و موافقت ایشان در
مخالفت رای خود و مخالفت کردن رای خود و مقدر کردن امور بر
اهوا ایشان و کتمان اسرار و بحث نا کردن از چیزی که پوشیده داران و فرو
نهند و مجاهده کردن در تحری رضا به همه وجوه و تصدیق و تزیین
ارای ایشان و نشر محاسن و ستر مساوی و تقریب چیزی از نزدیک خواهند
و تبعید انچه را دور کردانند و تخفیف مؤنت خود بر ایشان و احتمال
مؤنت ایشان و بذل مجهود در طاعت بعادت گرفتن و کسی را که از عمل
سلطان حائل بود مبارز دم و لذت دنیا و عمل اخرت و اگر بخدمت موسوم
گردد باید که شتم سلطان بشتم نشمرد و غلظت ایشان بغلظت ندارد
که با عزت زبان گشاده کردانند با عراض مردمان بی سابقه سخن الیس

پس باید بند تو بنفس ایشان مواسات باید کرد و از آن با ایشان شد و از
مسخوط علیه و منهم محذوم بجنبه باید نمود و با او در یک مجلس جمع نباید
امد و در ثنا و تمهید عذر او امتناع باید کرد چندانکه خشم مخدوم
ساکن شود و بعد از لطف او امیدوار بود انگاه اظهار معذرت او و دقایق
لطایف استعمال باید تا بر سر رضا اید

و هم در اداب این المقنع احکام است

که چون والی با تو سخن گوید باید که گوش و جوارح اعضا او را باشی و بهیچ اصغای
فکر و عمل و نظر با چیزی دیگر و بکسی دیگر مشغول نشود و در مجلس سلاطین
سر مگو که بحضور ان دو تن سر گویند انکس از ایشان کینه گیرد و در
سلطان بمشغله بمبالغه نیز بود چون از کسی سوالی کنند تو جواب مده
که انهم خفت ذات تو اقتضا کند و هم استخفاف سائل و مسئول و مع ذلک
اگر سایل گوید از تو بمیر سیم جواب دهی و اگر از جماعتی پرسد که تو از ایشان
باشی تو بر جواب سبقت مطلب که دیگران خصم تو شوند و بر سخن تو عیب جویند
و بر عثرت تو رحمت نکنند بل تاخیر کن تا دیگران بگویند و عیب و هنر هر سخن
بدانی پس انچه داری اگر بهتر بود عرضه میدار و اگر سلطان ترا عزیز دارد
بر اهل قربت او و حکم قدیم او نفذ مجوی که این غلو از اخلاق سفها بود و
بدان که هر مرد مبرا اگر پادشاه بود اگر زبردست با کسی مناسبتی طبیعی بود
اگر چه آن کس در بشرا دنی بود موالفت و موانست و انبار کند هر چند
بظاهر ازو دور باشد و سبب اتصال ادو هم بود و هم چگونه من تواند

بود

بود اگر برکسی بفوق و تقدم طلبی آن نکه انکس را در باطن با مخدوم تو وسیلتی
بود که خود آن نتوان گذاشت پس هر دو بنا نشسته و دفع تو نیز و تنها بندد
اگر پادشاه رای زند که تو با تنها کاره باشی با او موافقت کن و تنها نمای
و بحقیقت بدان که سلطان را واسطه تو نیز اولی انکه تو مثال بعضی را ادا کنی
نه انکه از او مثال غفلت مطاوعت کنی و بحسب رای و هوای خویش سخن
گوئی این بیست نهمی سخن در این باب والله اعلم بالصواب

فصل دهم از مقاله ثالثه در آداب شاگردان با استادان خود و در این باب دو عنوانست

عنوان اول از فصل دهم

در آنکه بر هر متعلم در خود باید ملحوظ دارد اول قلب خود را متوجه
حضرت قدس نموده وظایف بندگی را هیچ فرو گذار نکند و خود را از رذائل
صفات تطهیر نماید چه محل نا پاک قابلیت گوهر های پاک ندارد ۲ و
حتی در تحصیل فضایل نفسانیه کوشد و حالت فراغت و شباب خود را غنیمت
داند و در قطع علایق و عوایق آن بلیغ جهد نماید بلکه از اول پیرامون علایق
نگردد و معاشرت با انانکه خلل بتحصیل فضائل کنند حرام داند حتی مناکحت
را چه تعارض کند با تحصیل افضل از آن ۳ و بداند که احدی از احاد ناس
بقدر خود غمخوار وی نمی کند پس جد و جهد نماید و انی تواند بورزد
مگر آنکه وقتی را برای تدارک امور معاش خود جدا کند ۴ پس اوقات را توزیع
کند با افعال خود سحر را برای حفظ و صبح گاهها بحث و چاشتگاهان
نوشتن و فکر در شب کند و خلوت برای اعمال خود گوید و از پر خواری

بپرهیزد بلکه کم خواری پیشه خود کند مولوی فرموده از کم خواری زیرک و هشیار
شوی وز پرخواری ابله و بیکار شوی پرخواری تو جمله ز پرخواری تست
کم خوار شوی تو که هوشیار شوی ۵ واهتمام در تصحیح کتب و الفاظ متداوله
و درست کردن لغات و اتخاذ ماده آنها و وزن و صیغه و اعراب کلمات
و مقصود از لفظ نماید تا آنکه الفاظ و معانی صحیحا ملکه وی شود
۶ و چون زعیم اند حفظ زینت علما و سنن اهل سنت همت در حفظ
علوم بلند دارد و اولا کلام الله ثم با تفسیر صحیح آن از حفظ کرده و
مداومت نماید بعد از آن سایر علوم را ۷ و برای ابتدای تعلم شنبه
و دوشنبه و چهارشنبه و پنج شنبه روایت شده و از روز صبحگاه
چه حضرت رسالت پناهی فرموده بورک لامتی فی بکورها و در هر
حال از مذاکره و فکر و مطالعه یا تعلم و نوشتن خالی نباشد چه موجب حفظ
و ملکه و اتقان است اما از حد نباید بجا آوردن که مضر است مزاج را

عنوان دویم از فصل دهم

آنچه را که با استاد و همگنان باید ملحوظ دارد الاول معلم آنچه باید بلکه
حق وی را از پدر زیاده داند و همگنان را بمنزله برادران چه غالبا باعث تنمیه
قوای نفسانیه اند هر چند الامکان صحبت وی را غنیمت شمرد و مخالفت
و بی احترام داند چه معلم بجای طبیب امراض و اسقام و ذمائم کلیه و بهانه اجتناب
خود با او گذارد و گر چند منع متعلقانش را سخت برنهان بیند و مضار
از آنها بر کنار کند هر چند بر خود سخت بدن باشد بحوائج و مهمات آنها را بقلب

مهام

مکان کفایت کند و حضوراً و غیاباً احترام ایشانرا پاس احترام خود و متعلقان
او را نگاه دارد و باید در کمال تواضع و ادب هیبت او را بدارد و در تعلّم
هر وقت شکر نعمت و چه برای وی کند و در همه حال دعای خیر و ذکر خیر وی
بر زبان راند و هیچ نحو بدگوئی او نکند و عیب او ننماید و سوء خلق او و معایب اخلاق
و دنائت و بی ادبیات او را نیکو مستور دارد تا موجب سلب عقیدت خود نشود
و اظهار او نکند و در مخاطبات با وی از معاتبات نماید بلکه کلیه از سوء
ادب در خطابات احتراز کند بلکه نام او را با تعظیم بر زبان جاری نماید ۲
و هنگام تشبیل تا بینائی از کسالت و تشنگی و گرسنگی و الم و اغتشاش
خواطر و امثال اینها باشد هر چند و جهد استفاده ۳ و حمل بر استباق بر همگنان
کند هر چند باید مستحق تقدم باشد ۴ و در غیر مجلس عام استاد بدون
اجازت وارد نگردد و ابرام در استیذان نکند ۵ و هنگام ورود بمجلس او
هم مجلسان احترام کند و سلام دهد مگر که مشغول بتنقیح مسئله باشند
که منافات با اشتغال دیگر داشته باشد پس مختفیا در گوشه نشیند ۶
و در انتهای مجلس نشیند مگر که مدرّس و جلسا او را بجا نمایند تا مصلحتی دیگر
در جلوس برتر باشد تا افضل یا اکبر باشد تا مکان خالی باشد و بین دو
دست و میان حلقه نیز ننشیند و قرب استاد را با ملاحظه ادب برگزیند و بلند
هر که هر کجا نشسته حق خود داند نباید مزاحم او گردد ۷ و اگر از نشستن
باشد دیگران را بدین نگاه دارد و بجا نشاند بنشند و او تخلیه کرده بنماید
دارم که منافات با اشتغال نکند ۸ و چنانچه سؤالی از خصائل نسبت بادیگر

دوم آنکه در محفل اشاره بامر مخل ادب و یا تنبیه کند و هم چنین اگر نسبت
با استاد باشد هرچند استاد خود اغماض فرماید ۹ کمال توجه با استاد کند
و استماع و تعقل کلمات و نظاره مصالح وی نماید مخصوصا که احتیاج به تکرار
عمل نیفتد ۱۰ و امثال تبارک الله و آفرین گفتن را ترک کند لکن تصدیق
صوری اصلا و مطلقا ننماید ۱۱ و ملاحظه ترتیب را از دست ندهد و هرچند
در مرتبه خود تعلیم فرا گیرد مگر اینکه جمهور تبعیت در تعلیم باید در نفس یکی باشد
افضل با غیر افضل و اکبر و غیر اکبر و فقیر و غیر آن پس تقدیم اینها باشد ۱۲
و در خلال تعلیم دیگری مداخله و فضولی نکند مگر آنکه اذن بطلبد و هم چنین
استنباطی از خود در میان تعلیم دیگری ننماید ۱۳ هرگاه دید امشترکت
با استاد نکنند هم چنین اگر شاگرد سؤالی از استاد کند با او شرکت نکند
اصحاب از قصد هیچ یک نکند ۱۴ و بیاد آنکه در سؤال از استاد اصحاب اخفی
ننشیند تا بوقت سؤال کند و در غیر هنگام متوقع جواب نکند و تکرار
سؤال نکند و از نفهمیده نپرسد و استعاذه و تسمیه و تحمید و صلوات از
ابتدای تعلیم و دعا برای استاد و پدران او و مفتی و بزرگان آن فن در اول
و آخر عمل نماید و شکر الهی در هر حال بجا آورد ۱۶ و تعلیم علوم خود
از همکنان اهل صفا بقدر نکند و چنانچه از استاد از معلوم او گوید اظهار علم
خود نکند مگر که اخفای آن موجب فساد شود و در اظهارش مصلحتی باشد
۱۷ و در بین عمل و کلام استاد منافی بعمل نیاورد و در تقریر استاد بجوید
و اگر مقام اقتضای سخن کند بعد از اتمام دیگری تا خود سخن کند و تمهید

سخن گوید و بر سبق بر باطلی خورده نگیرد ۱۸ و انکار صریح بر استاد نکند
هرچند ببطلان رفته باشد بلکه بتنبیهی خود اکتفا کرده سهو وی را پوشیده
دارد و حتی الامکان اغماض از خطاء وی کند هنا صل فی الجمله آداب حرکت و
سکون و تکلم و استماع و حسن معاشرت و مجالست و سایر آداب چنانکه
گذشت با استاد بیشتر اهتمام در استعمال آن کند و بعضی از تبعات اصطناع
نیز در مثال گذشته در هر حال مذاکره و مداومت فی ذا خصوصاً با همکنان
مشتاد در غیر مجلس تعلیم فرو گذار نکنند و در مباحثه و درس ترک مجادله
و مزاح اختیار نماید و زود طعن در قول کسی نکند و نسبت غلط ندهد

فصل یازدهم

در بعضی آداب با برادران و خواهران صلبی اوّل بزرگتران از ایشانرا
بمنزلهٔ پدران و مادران داند و معاملهٔ ایشانرا با ایشان کند دوم کوچکتران
را بمنزلهٔ فرزندان داند و باداب با ایشان نیز معامله نماید ۳ مساویانرا
بمنزلهٔ نفس خود پندارد و هرچه بر خود پسندد بر ایشان نیز پسند دارد بلکه
ایشانرا از خود محترم‌تر دارد ۴ و چنانچه متعدد باشند هر یکرا بقدر
عقل و فضل نظر نماید و تکلم نماید و با همه بیک نوع سخن نکند اما مرتبهٔ
ادب را نسبت با بزرگتران و مساویان و کوچکتران چنانکه گذشت معمول دارد

فصل دوازدهم از مقالهٔ ثالثه

از معاشرت با کسانیکه نیز داخل دوستان شمرده شوند و نیز دشمنان
گویند در هر حال استمداد از حضرت حق الله طلبد و تدبیر معاشرت با بعضی یکی

اما با جلیس که در دید و نظر خارج از این فصول باشد صاحبت با ایشان بکمال
تدبیر خود هم بجمیع این عنوانات با ایشان بجنس تدبیر معامله نماید اما ایشان
که بحث اسم و قانونی معنوان او رد این سنت معاشرت با اصحاب
خدمت از ایشان کند و مخالطه با ایشان نماید تأمل در کلمات ایشان کند خو
سخنان ایشان را از باطل تمیز دهد مقصود از سخنان ایشان را درک کند
و با کلمات ایشان پند گیرند متابعت سخنان ایشان نماید
و اظهار خوشدلی و بشاشت از دیدار ایشان نماید معاشرت با صلحا
که اصلاح ذات البین کنند مدح و ثنای ایشان فراوان گوید و در تعظیم
و ذکر ایشان اطناب کوشد و گاه گاه ایشان را بهدیه و پیشکشی یاد نماید
و چون خصال ایشان نزد همه خلق محمود است تشهیر ایشان نماید
معاشرت با فضلا از فضلا ایشان را غنیمت شمرد و استفاده از ایشان
را واجب داند و حظ المقدره از اعانت ایشان تقاعد و تکاهل نورزد
و جهد نماید تا از زمرهٔ ایشان شمرده گردد و در محاوره با ایشان حسادت
ننماید پیش دستی نکند و هر فضیلت را در نظر وی محل باشد با اهل آن
فضیلت معاشرت بیشتر کند چه هر کس دارای هر فضیلتی جز بکثرت اختلاط با
اهل آن بدان نگردد معاشرت با همسایگان در معامله با ایشان
مجامله نماید و صبر بر اذیت ایشان نماید و در ممارست نفقهٔ ایشان
تکاهل روا ندارد و مهمات ایشان را کفایت فرماید و عیادت مرضی
ایشان فرماید و ایشان را معرض اذیت و آزار خود نسازد و عار ...

بعد از استعمال بزودی بصورت اول باز دهد و اگر چیزی بعاریت خواهند
بدون مضایقه تسلیم فرماید و هر که [illegible] دیگران اگر رسته باشند
بلکه از فضول معاشت خود ایشان را نیز شریک گرداند و اگر نیکی از ایشان
ببیند [illegible] اظهار دارد و بکرا [illegible] و چشم طمع در زن و فرزند
و مال و خانه ایشان نیفکند و پاس حرمت عرض و مال ایشان بدارد
[illegible] نوازد بالجمله
در [illegible] ایشان مبالغه فراوان [illegible] نظر فرماید
و [illegible] چنانکه گذشت و اهل معامله
[illegible] معاشرت [illegible] تمکین و اطاعت [illegible]
نکرده [illegible] و مراعات [illegible] و موافقت
[illegible] و تفقد و همراهی و [illegible]
با [illegible] باشد [illegible] ایشان مبالغه [illegible] نماید
و [illegible] و معامله با ایشان [illegible] دارند و لوازم صله
رحم را رعایت فرماید چه قطع آن موجب [illegible]
از رحمت خدا [illegible] قطع رحم [illegible] و ندامت
معاشرت با ایشان الا باز بر دستان تکلیف است با ملاحظه
[illegible] و [illegible]
و [illegible] و [illegible] از [illegible]
است [illegible] معامله [illegible]

ایشان مبالات نکنند تا موجب نخوت ایشان از او نشود و سهو های ایشان
را حقیر شمرده اظهار تألم نفرماید و مشغول مکافات نگردد بلکه با کمال
تمام اصلاح ابتلا یا ترک مخالطت نماید و تا تواند مخالطت و مجالست مجادلات
و مجادلات با ایشان نکنند معاشرت با متکبران با ایشان تکبر کنند و
تواضع با ایشان روا ندارد چه موجب اهانت خود و تحقیق کردن ایشان
با تکبر در عقل خرد ذی شعور و ضعیف اعتقاد کنند که هم کم باید خوار
ایشان باشد و اگر عکس تکبر ایشان کنند شاید متنبه گردند و بعکس بخشند چه
المتکبر مع المتکبر صدقه [illegible]
خاتمهٔ [illegible] کتاب

در بعضی از اذکار و دعوات [illegible] که اکثر آن [illegible] منتخب [illegible] است

اول آن حدیث معروف شکر از حضرت سید الساجدین امام العارفین علی بن
الحسین زین العابدین صلوات الله علیهم اجمعین در باب حقوق هر ذی
حقی رسیده در این خاتمه کافی بیادی باز کنیم و در ذکر آن تیمناً بجز
لما سبق و تتمیماً لما بقی اقتفاءً بمشایخ فی الوافی فی باب تفاصیل الحقوق
لکل ذی حق [illegible] عن الثمالی عن سید العابدین علی بن الحسین بن علی
ابی طالب علیهم السلام فرموده است حق خداوند اکبر اینست که بندگی
نمائی و ابا نمائی برای [illegible] چیزی همتای که از روی حقیقت و خلوص
نیت عبادت وی کردی و اورا یگانه شمردی امور دنیا و آخرت تورا

کفایت میکند و حق خود تو آنستکه همواره خود را بطاعت خدای عز و
جل بداری و حق زبان گرامی داشتن آن از هرزه گوئی و معتاد کردن آن
بخیر و ترک کلمات بی فائده و خوش گفتن با مردمان و کلمات خیر آمیز در میان
ایشانست و حق گوش پاکیزه داشتن آنست از شنیدن غیبت و دیگر محرمات
و حق چشم پوشیدن آنست از محرمات و عبرت گرفتن از آیات و حق
دستت آنستکه بسوی ناروا دراز نکنی و حق پاها آنکه بسوی محرمات نروی پا
پایت بصراطی ایستاده باخبر باش مبادا بلغزد و ترا در آتش افکند و حق
شکمت آنکه از خوردن حرام پرهیزی و پس از سیر شدن دیگر نخوری و
حق فرجت آنستکه حفظ کنی آنرا از زنا و از اینکه نا محرم نظر باو کند
و حق نماز آنستکه بدانی بسوی خدا رفتی و میان دو دست وی تعالی ایستادهٔ
چنانچه اینرا بدانی ایستاده در مقام بنده ذلیل خوار حقیر راغب ترسان امید
وار خائف مسکین متضرع که بزرگ میشمارد مولای خود را که میان
دو دستش ایستاده با سکون و وقار و باید با دل روی بنماز کنی و بجای
حقوق نماز بجای آوری و حق حج آنکه بدانی بسوی خدا میروی و بجانب او
از گناهان فرار مینمائی و درجهٔ قبول توبه هست و بجای آمدن واجب است
که خدا تعالی بر تو واجب کرده و حق روزه آنستکه بدانی پرده ایست
خداوند عز و جل زده است بر زبان و گوش و چشم و شکم و فرجت که ترا از
آتش بپوشاند پس اگر روزه نگیری پردهٔ خدا را بر خود پاره کردهٔ و حق
صدقه آنکه بدانی ذخیره ایست نزد پروردگارت و امانتی است که محتاج

بستاید نیست بلکه اگر مخفی بدهی بهتر است برایشان از علانیه دادن و بدانکه
دفع میدهد از تو بلیه‌ها و ناخوشیها را در دنیا و آتش را در آخرت و حق
هدی بر انکه بان قصد خدا را بخواهی نه خلق را و نخواهی مگر مشمول رحمت
حق شدن و باو وصل گشتن هنگام مردن تو و حق سلطان تو آنکه
بدانی خدا ترا بواسطه سلطنت او بر تو او را اگر فتار تو کرده پس خود را در
معرض سخط وی بسبب تنبیه او مگردان و کمر بدست خود خود را بهلاکت افکنده
باشی و در ظلمیکه با تو کند شریک وی شده باشی و حق معلم تو آنکه
او را بزرگ شماری و احترام او را در مجلس بداری و کلماتش را بحسن استماع
بپذیری و توجه با وی کنی و صدای خود بر وی بلند نکنی و سؤال از وی را
تو جواب نگوئی و در مجلس وی حکایت با دیگران نفرمائی و غیبت کسی در
خصوص وی روا نداری و بدگوی وی را زجر دهی و ستر معائب وی و نشر مناقب وی
فرمائی و مجالست با دشمنان وی و معادات با دوستان وی ملحوظ شماری تا
این کار فرشتگان پروردگار شهادت دهند که او را خواستار شدی
برای خدای عز و جل نه مردمان و اما حق مالک و ربّ تو آنستکه
او را اطاعت کنی و نافرمانی او را نکنی مگر در معصیت الهی چه فرمانبرداری مخلوق
در نافرمانی خدا جایز نباشد و اما حق رعیت سلطنتی تو آنکه بدانی
سبب این سلطنت ضعف ایشان و قوت تو شده پس واجب میکند که با عدل
با ایشان معامله فرمائی مانند پدران رحیم باشی و جهالت ایشان را ببخشی
و در بنا مرنی و عجله در عقوبت ایشان نفرمائی و شکر خدای عز و جل

خاتمهٔ کتاب

تا این اعتبار خود بر ایشان کنار نگذاری و امّا حقوق شاگردان علمی تو آنکه
بدانی که این چنین بولی ایشان بجهت تعلیم دانائیست بتو ارزانی فرموده
و در خزانهٔ علم خود برویت گشوده پس اگر در تعلیم ناس نیکوئی پیشهٔ خود
نمودی و مدارات با ایشان نمودی خداوند فضل خود بر تو زیاد کند و
اگر جز صفت جهالت پیشهٔ خود ساختی و هنگام طلب ایشان بتعلیم اهانت کردی
پس خواست بر خدای عزّوجلّ که روشنائی دانائی را از تو دور و دنیای
مکانت تو را از دلها ساقط و مهجور سازد و امّا حقوق زنان آنکه
بدانی خدای عزّوجلّ ایشان را محلّ سکون و انس تو قرار داده پس بدانی که
این نعمتی است از خدای تعالی بر تو که او را گرامی داری و با او مدارا کنی هر چند
حق تو بر وی واجبتر باشد چه بر تو لازم است بر او که اسیر تست
و باید طعام و لباس بر او مهیا کنی و چون چیزی نادانی کرد از او درگذری و
امّا حقوق بندهٔ تو آنکه بدانی که تو و او مخلوق یک خدا و یک پدر و مادر و گوشت
و خون شما یکیست خالق او نشدهٔ برای آنکه او را در دست کرده باشی یا عضوی
از وی را خالق باشی و نه آنکه در حقیقت رازق وی باشی لکن خداوند
تعالی برای کفایت امر تو او را مسخّر تو کرد و تو را امین کرده پس تو سپرده
تا حفظ فرماید برای تو نیکوئی تو را با او پس نیکوئی با وی کن چنانکه
که خداوند با تو احسان فرموده و چون چیزی ناپسند تو باشد او را بدل
نمائی و خلق خدا را معذّب منما و قوّتی نیست بجز بخدای تعالی و حقوق
مادر هم آنکه بدانی که بار ترا کشیده که هیچ کس از دیگری نمی

کشد

کشند و از میوهٔ دل چیزی بتو عطا فرموده که احتیاج بدیگری نیابند شد
و با تمام جوارح تو را نگاه داری کرده و باکی نداشته از گرسنگی خود طعام
بتو دهد و از تشنگی خود که تو را سیراب دارد و از برهنگی خود که تو را
لباس پوشد و از آفتاب که تو در سایه باشی و از بیخوابی کشد برای تو
و از گرما و سرما تو را نگاه داشت تا تو او را باشی با اینها تو نتوانی
جزا دادن نداری مگر خداوند ترا یاری و توفیق دهاد و اما
حق پدرت آنکه بدانی اصل تو چون که است اگر نبودی تو نبودی پس
اگر خوشی در خود مشاهده نمودی بدانکه پدرت اصل نعمتهای بر تو است پس
خداوند را شکر کن و بجای پدرت بمقدار آن نعمت خوشنود و نیرو جز بخدا
نیست و اما حق فرزندت آنکه بدانی از تست و با عمل نیک و بد
در دنیا منسوب باشد و از تو سؤال میشود از آنچه برای او مهیا باشی از
حسن آداب و شناختن حضرت رب الارباب و یاری او بر طاعت پس مانند
کسی معامله کن که با احسان با او مثاب باشد و با بدی با او معاقب است و اما
حق برادرت پس بدانکه او دست و عزت و قوت تست پس او را
نافرمانی خداوند قرار مده و نه سبب ظلم بر بندگان خدا و او را یاری کن
و با دشمنانش دشمنی نمای و او را پند و اندرز ده بلکه مطیع خداوند
گردد و گرنه تو مطیع خداوند باش و توانائی جز بخدای نباشد و اما
حق آقای تو که آزادت کند آنکه بدانی مالش را داده و تو را از خواری
و وحشت بندگی بعزت و انس آزادگی آورده پس از گرفتاری ملکیت

خاتمهٔ کتاب

دشنامت نبرده و بمیل بندگی از تو برداشته و از زندان بیرون آورده
و ترا مالک وی خود کرده و برای بندگی خدا آسوده ات کرده و باید
بدانی که او سزاوارتر از تو است بتو در حیات و ممات و یاری اش بر تو
واجب است از جان و مال و فقر اینست بجز خدای واما حق بنده آزاد
شده آنست که بدانی خداوند قرار داده که تو او را آزاد کنی و این وسیله قرب
تو شود بحق و پرده شود برایت از آتش و ثوابت در دنیا ارث او است
واما حق کسیکه احسانی بتو کرده اینکه شکرش گوئی و ذکر احسانش
کنی و مدحش نمائی و بینش خود و ... او را دعا کنی چه با این اعمال در آشکار
و پنهان شکر او را گفته باشی پس اگر بتوانی روزی مکافات دهی
حق موذن آنکه بدانی پروردگار عز وجل را بیاد تو آورده و ترا بحظ
تو میخواند و یاریت میکند برادای چیزیکه خدا بر تو واجب فرموده پس
شکر او کن چنانچه محسنان شکر میکنی واما حق پیشوای نمازت
اینکه بدانی واسطه است میان تو و خدای عز وجل و او با تو تکلم میکند و تو
از او تکلم نمیکنی و دعا برایت میکند و تو دعا برای او نمیکنی و برای تو قبول
کرده هول ایستادن نزد خدای عز وجل را چنانچه کوتاهی کند با تو
منت و گرنه تو هم شریک باشی لکن او را بر تو فضیلتی نباشد پس
نگاه داشتم نفس تو را بنفس خود و نمازت بنماز خود پس باینمقدار
شکر او باید کناری واما حق همنشین تو پس باید بر او نرم پهلو
نمائی و در سخنانش انصاف دهی و بدون اذن وی برنخیزی و بدون

از نادیر تجربه اما او را اختیار باشد و فراموش کنی لغزشهای او را و بپا
بداری خیرات او را و با او بنیکوئی سخن رانی **واما حق همسایه** آنست
حفظ الغیب او کنی و اکرام حضورش نمائی و با مظلومیش یاریش کنی و
در پی عورتش نباشی پس اگر بدی از او برخورد بپوشانی و اگر بدانی
نصیحت تو را قبول میکند او را پند دهی و در گرفتاری او را وانگذار
و از خطایش بگذری و گناهش عفو فرمائی و معاشرت نیکو کنی
و لا قوة الا بالله **واما حق رفیق** آنست که با تفضل و انصاف رفاقت
با او کنی و اکرام با وی نمائی چنانکه او با تو نماید و نگذاری او پیشی گیرد
بر تو در اکرام تو و اگر پیش گیرد او را مکافات ده و حق او را اداکن و اگر
خیال مخالفت کند او را ملامت نمائی و رحمت بر وی باشی نه عذاب
و لا قوة الا بالله **واما حق شریک** آنست اگر برود امر او را کفایت نمائی
و اگر حاضر باشد و را اعانت نمائی و اگر حکمی کند بر خلاف وی حکمی نکنی
و با عدم رای او برای خود کاری مکن و در کارها با او خیانت مکن در خبر
شریک مادام که خیانت نکرده باشد دست خدا با ایشان است **واما
حق مال** آنست نگیری مگر از حلال و ندهی مگر در حلال و کسب نکنی
حمدت نکو بدار و او را بر خود ترجیح مده پس مال را وسیله طاعت پروردگار
خود کن زیرا که بخل و دزدی همه موجب حسرت و گناه است و لا قوة الا
بالله **واما حق طلبکار** آنکه مطالبه نماید آنکه با دارائی بدهی و باد
تنگی مینمائی او را خوشنود کرده با مهربانی از در او خود دور گردانی

وحق آمرزش کننده آنست که او را گول نزنی و غش و فتنه در او نیفکنی و
حق آمرزش وی از خدا بپرهیزی وحق دشمن که او دعا بر تو کند چنانچه
حق گوید تو خود شاهد او باشی بر خود بر او ستم و ادای حق وی بنمای اگر
گوید بغیر از مدارائی با وی معامله مکن و موجب سخط پروردگار مشو و
لا قوة الا بالله وحق شفیع که تو را دعا با وی کنی چنانچه حق گوید جاهلی
با او کن و از آنچه حق وی است مکن و اگر کسی به بلا باشد از خدای بپرهیز و تو بر کن
ترک دعوی کن وحق مستشیر چنانچه خبر او را بیاموزی و گرنه راه نما
کن بکسیکه عالم باشد وحق کسیکه خیر به تو بیاموزد و راهی بنماید
خلاف رای او را اگر کسی بد متهمش ننمایی و اگر موافق رایت گوید حمد خدا
گوئی وحق پند گیرنده از تو آنکه کمال نصیحت با وی بدهی و مذهب
با او رحمت و مدارا باشد وحق پند گوینده اینکه نرمی با او کنی
و گوش بکلامش دهی اگر صواب گوید حمد خدا گوی و گرنه دانسته باش خطا
کرده و او را دستخوش مؤاخذه مکن و با او رحم کن مگر آنکه مستحق
اتهام باشد پس به [illegible] اعتنا بجوی و قولش مکن ولا قوة الا بالله وحق
کبیر آنکه او را بزرگ شماری برای سنش و مجلل داری برای آنکه قبل از تو اسلام
آورده و دشمنی با وی نکنی و از او پیش نیفتی و او را خوار نشماری و اگر
او تو را خوار شمارد تحمل کن و اکرامش نمای برای حق حرمت اسلام
وحق صغیر آنکه رحم کنی بر او در تعلیمش و عفو از او و پوشش بر او و
مدارائی با او و یاریش وحق سائل آنکه بقدر حاجت او بدهی

وحق مسئول آنکه اگر عطا کند بپذیر و شکرش گوئی و اعتراف بفضل
او کن و اگر عطا نکند عذرش بپذیر فرداد وحق کسیکه ترا برای خدا
شاد کند آنکه خدا را سپاس گوئی پس شکر او نمائی وحق کسیکه بدی
با تو کند آنکه از او درگذری و چنانچه گذشتن صلاح نباشد تلافی با
او کن خدا بشمر فرموده وَلَمَنِ انتَصَرَ بَعدَ ظُلمِهِ فَاُولٰئِكَ مَا عَلَيهِم مِن سَبِيلٍ
وحق اهل ملت تو آنکه در دل داری سلامتی و رحمت برایشان
احسان — و با گناهکاران ایشان مدارا و الفت و صلاح جستن و شکر کننده ایشان را
و باز داشتن اذیت از ایشان و دوست داری برای ایشان آنچه را
برای خود و دشمن داری برای ایشان آنچه برای خود [illegible] و [illegible] پیر
مردان ایشان را بجای پدر و جوانها بمنزله برادر و پیرزنانشان بمنزله
مادر و کوچکانشان را بمنزله اولاد خود دانی وحق اهل ذمه آنکه قبول
کنی از ایشان آنچه را خداوند قبول فرموده و ستم بر ایشان مکن در آنچه
وفائی بعهد خدای عز و جل کنند و ثانیا مکشوف باد لازم است بر
کسانی که اراده تدبیر امور بر وجه صواب کرده که خیر و سعادت مقصود را
از برای خویش خواهد و تدابیر را از آن روی که بنیروی عقل و حکم
پیمبران که رسولان باطن و ظاهر حقند پسندیده آمده معمول دارد چه
اگر در تدبیر امور بر نیات خود مغرور باشند بجستن نتاج را عکس
تدبیر علاج خود مشاهده کنند اینک جنابا استادان این فن که در خور
سیاست مدن که سرآمد همه سیاستها است بوده بحسن تدبیر خود تکیه

متوجه بود در اعمال تدابیر بهره موفی تذکار حاصل نکرده تا از تواتر آنکه نفاعد نمو
هنگام خود به مقصود مگر تدابیر او نتیجه بخشوده و فنا و زوال در مبانی
ان هو نیاکشند و از طرف دیگر بعض کسان که از پوشیدگی لباس و هموم
ناتوان و از سخن گفتن لازم خود عاجز باشند همانند گنگان اند بلکه حسن
تدبیر را از لسنهٔ اقران بیشتر نداده نتیجهٔ اعمال را نتیجه تدابیر حسنه بلند فرمایند
حد که طاقت ایشان در تفریع این نتیجه مقدمات میشمرند هم برای ایشان
مردمان اتکال بر محض اعمال تدبیر خود نکنند صاحب کار را خداوند
کار خود دانند و خود را آلتی برای آن پندارند با توکل دانشوران اشتر
ببینند ره ... باشد و برو ثالثا دنهار که ...
واعتقاد در کلمات دانشمندان نظاره کند و بسمع قبول اقبال بر اقوال
ایشان نماید و بعد از آن پای فرادان کنج این سخنان سنجیده پراکنده
اند پس بطرز طالبان آگاه و خواستاران حقیقت خواه بنگرد و حبل الطاف
ایشان را برگرفتن ... ایشان را بر خود از همه کس بیشتر داند و در
ادای حقوق ایشان عملی بهتر از فرا گرفتن نصایح ایشان نباشد و در
فرا گرفتن ... بهتر از آن نباشد که خود را در نفس الامر نیست شمارد
و فروتنی و تواضع نسبت با نادمان ... خود نماید و گوش هوش
برای اقوال ایشان باز و بسته ... برای اخذ ثمرات کلمات ایشان
در از دار در این بنده ... بود ... کامل
و متبرا از هواجس نفسانیه ... من ... نطفل که از تکلم او ندا

وانقم

رانقلم کبرم و نیز میگفتند هزاران سخنان رطب و یابس اکوش فرا دهم که جمع
آنکه در مبنا اینها نهفته و ندانسته‌اند بدانم مشعر بر هر یابس و رطبی میگو
یافت زهرا فشا میشود متنوا یافت وقتی که اورا در خواب دیدم از او پرسید
این محاسن احوال و مدارج کمال را بمعرفت که از کشف اشارت بخصوص زمین کرد تعبیر
این جواب از خود وی سؤال کردم جواب فرمود و اشاره بکمال تواضع و فروتنی
و کوشش دادن با سخن است یا این مقدمه شمس کامل این کلمات قابل انیز د
بین کلمات بکو قبول فرماید و هر آنچه در طی سخن خورده کبر است از آن متنبه
اگر سخن بسیند به بر خود ضبط نماید و گرنه بحال خود بگذارد چه چون
بر عنا را از طریق تیز رشاد ... از رسم سداد ... هجر را اشتکرا آنکه مقصود
قدح خواه این بنده باشد و این نیز باید باد مبنا بد زیرا که قبل الفا لتقان او
خود افراد بر نادانی و اسنا خود کرده ام و نیز باید در نظر گرفتن داب امضای بر
جواهر سفته و کلمات گفته نکند چه نسبا از خصایص منبر که بقلم تحریر بیرون
منباید بلکه از زبان و تقریر این نیز عاجز و زبون است پس تامل و تفکر در کیفیت
کار و اطوار کسانیکه ان عمل انصو ار تکاب کرده نماید سلیقه مستقیمه
نیز بهم رسند و منادیه از آن در آن کار آغاز و در هنگام حسن انجام مهم
از خدا عز و جل طلبد ما بیست ... این قبل عبارا اراده ایراد بود والحمد لله
فی الاول والآخر والباطن والظاهر والصلوة والسلام على محمد وآله الولی
المعالی والمفاخر فقد فرغ من کتبه مولفه افقر الانام
فی الیوم السابع والعشرین من شهر
ذی حجه الحرام من سنه الثامنه
عشر بعد الف و
ثلث ماة

معلوم خاطر مهر مظاهر دوستان باد که اول بخاطر فاتر

چنان رسید که مطالب این دو چیز را بصورت تقویم در جدول نوشته باشیم

با زحمت فراوان و کوشش از تحریر مطالب منظور مرا موفق کرده بنای جدول پیاپی

آورده محمد تقی به خواهش و کوشش و ترغیب بعض ارباب بصیرت صلاح در تغییر آن منظور شد

که از اول نسخه را مبتدا تمام نمائیم و بکن جدول نوشته از بهر اینکه امثال نموده بالجمله

تغییر مطلب داده و نسخه مهیا است هر کس مقتضی میل خود رجوع بهر کدام خواهد فرماید

و این مجموعه را ... شاد نمائید اللهم اغفر لنا ولاخواننا واجعل عاقبة امورنا

خیرا وارزقنا خیر الدنیا والاخرة وادفع عنا بلاء الدنیا

والاخرة بحق النبی و آله صلوات الله علیهم

اجمعین

بسم الله الرحمن الرحیم ... با تعقل نظر نهند اولی است

مکشوف رای برادران دوستان بعضی ایجاد خالی از ذلت خودپرستی و ...

باد معنی انسان کلی ... بیان دهند که از عالم انسان کلی

نزول و در عالم ... طبیعت متکثر و متفرق گشته ما برادران تا در عالم

جزئیت صبر میکنیم و پراکنده و متکثریم از عالم انسانیت دور و بکلی از کلی مهجوریم

اگر متصل بکلی شویم و مکثرات عالم طبیعت را از جوهر انسانیت که کنه عبودیت است

بتحصیل تکمیل عالم ربوبیت کرده خواهیم پس هر کس از عالم دوئیت انفصال

بعالم یکتائی اتصال جسته یعنی انسان گشته و انسانیت مکو چنین

بزرگوار ... از نوع ... بود مگر چنین وجود مقدس عالی نه هر کس

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند | نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست | کلاه‌داری و آیین سروری داند

ای برادران ایمان و ای دوستان عزیز برادران بیایید تا با یکدیگر بیامیزیم و دوستی با
عالم یگانگی و اتحاد بکوشیم تا حقیقت نشان با اطلاق شود و این مقام یگانگی
باینکه دیگری را خود دانیم یعنی نفع و ضرر او را نفع و ضرر خود داند بلکه دیگران
از برادران ازاله آن توسط فقر و فاقه از ایشان نموده دفع پریشانی از خود دفع و
رفع تعدی و ظلم از همگنان را حقیقت دفع از خود شماریم و بحفظ الغیب و حمایت دیگران
از خود شناسد تا که او از آزار دیگران مساهله و مسامحه در کار ایشان همه را خود
است همه برای اینکه انسان بمعنی کلی دارد و ما متصل بکلی نشویم انسان نیستیم
و کلی شدن با افراد یکی شدن است اما این نوع کلیت بلی دیگر از انواع حیوان
نیست بلکه سگ و خوک هر یکی در حق یکدیگر نیست تعقل الغیر را خود کرده
اما انسان متعدی بخود شدی کرده و از خود جدا هستند

کرده او کرده شما بحکیم | مؤمنان را اتصالی دان قدیم
مؤمنان معدود لیک ایمان یکی | جسمشان معدود لیکن جان یکی
غیر فهم و جان که در گاو و خر است | آدمی را عقل و جان دیگر است
جان حیوانی ندارد اتحاد | تو مجو این اتحاد از روح باد
گر خورد این نان نگردد سیر آن | ور کشد بار این نگردد او گران
بلکه این شادی کند از مرگ او | از حسد میرد چو بیند برگ او
جان گرگان و سگان هر یک جداست | متحد جانهای شیران خداست

[illegible]

[illegible]

این علم چون مبنای طبایع [illegible] مقصود آنست که تکمیل ایشان باشد و

[illegible] در وجود خود ندارد از [illegible] و در لوازم تعیش محتاج اعانت امثال خود

[illegible] برای فهم قانونی نهادند که [illegible] احتیاج [illegible] مگر

که انسان برای اعانت خود خواهد [illegible] ایشان خواهد خواست

[illegible] اعانت غیر تکمیل [illegible] تکمیل عالم انسانیت نیز دارد که اهم از تکمیل بدن است لکن

[illegible] مشتمل [illegible] و علم الابدان و علم الادیان اشاره باین دو مقام است

پس [illegible] مفهوم [illegible] شبهه [illegible] عارض میگردد

و [illegible] قانون [illegible] در وجود [illegible] شده [illegible] از وضع قانونی صحیح تا عمل بر

وفق آن [illegible] تکمیل [illegible] کرده [illegible] الاخلاق گویند و چون [illegible]

و تکمیل نفس [illegible] احتیاج [illegible] میکند [illegible] و خانه [illegible] با عائله

و اجتماع امثال [illegible] محتاج است [illegible] و قانونی صحیح تا عمل بر طبق آن [illegible] صحیح

گردد و اعانت و اجتماع منقلب [illegible] نگردد تا تحصیل کمال [illegible]

این علم را علم تدبیر منزل گویند و چون برای اعانت گرد آیند محل اجتماع

مدینه گویند [illegible] که عمل بقوانین صحیحه نمایند [illegible] شهر [illegible]

[illegible] اهالی آن شهرها [illegible] نمایند و برای تعیین [illegible] حقوق [illegible]

[illegible] احکام [illegible] قوانین کلیه

صحیحه [illegible] باشد که [illegible] موجب

[illegible] و فلاح آخرت باشد [illegible] نگردد [illegible]

[illegible]

انبیا و بزرگواران دین و بطریق عصمت و عدم خطا با ید بر عهده شخصی باشد معصوم که یعنی
یا امام است که هر گونه دلیل خطا برو وارد نیست و با غیبت امام عجل الله فرجه با
تفاوت مراتب فهمها و رأیها و شیوع شبهات و خبرها و اختلاف هواها و غرضها
و مداخله غیر غرض و مرضها چطور قوانین صحیح خواهند ماند و معصوم خواهد
نباشد مگر با اجتماع آرای صحیحه از علماء و عقلائی که متصف بصفات معروفه باشند
کرده‌اند بهمه اجماعات قانون را نخود بیان و اثبات آن بزرگوار بدون
اختلال نماید لا تجتمع امتی علی الخطاء و ید الله مع الجماعة مقصود دیگر
و کسیکه برای اجرای این قوانین و رفع اختلافات و تشریح و تسویه و حفظ حقوق
و اعطاء هر ذیحقی حق او را و رد مظالم و حفظ ثغور جماعات از طرف پیغمبر معین
شود امام است و چنانچه از ظهور امام معصوم نباشد سلطانش گویم و بعضی تفکیک
کرده قوانین روح و ثروت روح را بر عهده انبیاء و توانیت بر عهده حکما و عقلا
اشتراک با اینکه اعتراف بشدت اتصال آنها و تلازم اینها نموده با این تفکیک قانون بر
مشکل است لکن بعض مقامات محال است یعنی مشروطیت که منتج اتحاد تامه
است معلوم و همچنین سلطنت مستقله که منتج تفرق و تفرقه و تضاد
است که باعث ابهام شرع مطلق شده ... منتج ... فی الجمله ...
... صاحب علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدن و یا صنعت کشف می‌خواهد
... ازدوده ... غافل بی‌غرض و وطن‌پرست صاحب رای مصانعات قوانین ...
ملل با سکون و قرار ... البال خوش بینانه باشد و غیر ممکن است که با
اختلال ... در قوانین مملکت مثل دیگر امید راحت برای اهالی آن باشد

بحمد الله الذی کلی در کتابت جواهر خصوصیات منقبت کرده حیرانی هنگام امان
اهل فضل و تحقیق را که هستا کر در بین تعاریف باشند نباشد تا به چه رسد بر غیر اهل فضل
مبین فوائد متفقها است انتظار و پریشانها داشتم که برخی بیان آن نمایم
وهمنا تحفه به نحو دلکار آمده ختم شد هزاران هزار گونه تشکرات است که
مینکرم خداوند اکرام فرموده دیگر مافی ازین شرف مقاصد مجلس مقدس منظور
نیست بر تمام بندگان [illegible] قرائت [illegible] نمایند و دعا
کنند [illegible]

دعای خسته دلان مستجاب کن حق

[illegible]

بسعی و اهتمام جناب مستطاب فضائل مآب عمدة
الفضلاء والمحدثین زبدة الادباء
والمحققین آقا محمد رضا الملقب
ببدیع المتکلمین کاشانی
توفیقیه بطبع رسید

۱۳۲۵
طهران در باغ مروی مطبعه میرزا علی اصغر بطبع رسید





